به عون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان

دستور الانشا

معروف به

انشای فائق

در مطبع منشی نولکشور بطبع رزین و نقش پذیر ادبستان گردید

۴۳۰۱۱۹
موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بیقیاس قدیمی را که قلم قدرت او رقوم هستی بر جریدهٔ عالم نگاشته و نعت قدسی اساس کریمی را که
نور نبوتش در وجود اول و در ظهور آخر علم هدایت برافراشته اما بعد چنین گوید خوشه چین خرمن ارباب حقائق
خادم الطلبه محمد فائق که روزی در محفل فیض منزل نواب والا جناب کریم الاخلاق عمیم الاشفاق نواب
قاسم علیخان بهادر قیام جنگ ام اقباله بمقتضای آب و خورش وارد وقت بود تقریباً امر عالی اصدار
یافت که صاحبزادگان بلند اقبال ما به دولت در خطوط نویسی چنانچه باید مهارتی ندارند اگر چندی القاب و آداب
و مراسلات و مکاتبات منشیانه بحفظ مراتب بعبارت سلیس خاطر انیس موافق رسم زمانه حال نوشته آید بفایده
نخواهد بود لاجرم برطبق ارشاد آن والا منزلت معالی منقبت کمر سعی بر میان جان بستم و در اندک زمان مختصری
ترتیب دادم و چون منطوی بر ضوابط انشا است موسوم بدستور الانشا گردانیدم فصل اول در تحریر
القاب و آداب که خوردان به بزرگان می نویسند فصل دوم در تسطیر القاب و آداب که همسران بهمسران می نگارند
فصل سوم در تسوید القاب و آداب که بزرگان بخوردان رقم می سازند فصل چهارم در ترقیم پروانه و
شقه و تمسک و فارغخطی وغیره فصل پنجم در نوشتن بعضی خطوط ضروری و کاغذ شرعی

فصل اول در القاب و آداب که خوردان به بزرگان می نویسند القاب و آداب سلاطین

بندهٔ کمترین عقیدت آئین محمد امین بجناب فلک انتساب ملازمان عبودیت نشان حضور فیض گنجور گیهان خدیو
مملکت پناه سلطنت دستگاه ناصب اعلام جهانبانی رافع رایات کشورستانی غرهٔ ناصیهٔ دولت و عظمت

قرهٔ باصرهٔ مکنت و حشمت اورنگ نشین خلافت و جهانداری محفل آرای ابهت و بختیاری سلیمان شوکت
سکندر صولت چراغ افروز دودهٔ صاحبقرانی فروغ دیدهٔ اقبال حضرت ظل سبحانی عرض میدارد بمثال میمنت
مشعر بر احکام خدمت متعلقه اصدار عزت آثار نموده ذریعهٔ افتخار و وسیلهٔ احترام خانه زاد موروثی شد ایضاً
خیرخواه بلا اشتباه ترقی طلب اپا ادب که از نقوش سجود عبودیت ناصیهٔ حال و استقبال را مزین دارد بخدمت
حاشیه بوستان بساط سلطنت و استادگان پایهٔ سریر خلافت حضرت ظل الهی فرازندهٔ چتر شاهنشاهی پشت پناه
کافهٔ انام ممد و معاون خاص و عوام کوکب سپهر سطوت گوهر دریای عظمت تاج بخش سلاطین روزگار تخت ستان
ملوک فروی الاقتدار مروج احکام شریعت مزین سریر سلطنت خلد الله ملکه و دولته عرض مطالب وری مینماید توقیع عالم آرا
و طغرای کشورکشای یعنی دستور العمل جهانداری جهانبانی حلول اجلال و نزول اقبال فرموده سر عزت بر فلک سائید
ایضاً بندهٔ عقیدت کیش ارادت اندیش خاکسار جان نثار احقر العباد اصغر الافراد بر آستانهٔ تقدس نشانهٔ حضرت
شاهنشاهی ظل الهی صاعد مساعد سلطنت و شهریاری عارج معارج خلافت و جهانداری سلطان الاعظم مالک
رقاب الامم گیهان خدیو حق پژوه جمشید فر سلیمان شکوه بانی مراسم مراحم شاهانه موجد قوانین عواطف خسروانه
تارک بندگی بسجود نیاز گذاشته شرف امتیاز برداشته بجناب خادمان خاص که مرجع مهمات کافهٔ انام و مرکز امور خاص و عام اند
ملتمس میدارد فرمان واجب الاذعان بشرف صدور سعادت دارین بخشید ایضاً آفتاب عالمتاب شهریاری کوکب
شش جهت فر جهانداری شهنشاه گیتی پناه خسرو جمشید کلاه حدقهٔ چشم دولت قاهره غرهٔ ناصیهٔ خلافت باهره
باعث امن و امان خرد و بزرگ موجب بهبودی مهمات سترگ ذریعهٔ فخر سلاطین عالی منزلت واسطهٔ عزت خواقین بلند مرتبت
از افق اقبال جاوید طالع و لامع باد بر ضمایر خورشید نظایر بندگان بارگاه عالم پناه روشن و منیر باد نیز منشور لامع النور
کالوحی من السماء نزول میمنت و ورود کرامت آورد ایضاً ظلال اقبال روز افزون فروغ کوکب سلطنت همایون
زبدهٔ ملوک عرب و عجم خلاصهٔ سلاطین معظم فرازندهٔ رایت فتح و نصرت فروزندهٔ مصباح علو مرتبت خورشید سپهر مملکت
ماه آسمان سلطنت واسطة العقد شهامت و ابالت مقدمة الجیش معرکهٔ شجاعت و بسالت علی الدوام بر مفارق عالم و
عالمیان تابنده و پاینده باد آداب غلامی که شیوهٔ غلامان روبست بجا آورده بموقف عرض مجرائیان حضور پرنور میرساند

القاب و آداب وزرای عظیم الشان

والا جناب حضرت وزیر اعظم دستور المعظم مورد الطاف
شاهنشاهی نوبت نواز مرتبهٔ آصفجاهی مسند آرای بزم وزارت رایت افراز میدان امارت مشتری خصال مریخ جلال
التماس بندهٔ دیرینه و خانه زاد کمینه آنکه نامهٔ والا و صحیفهٔ علی متضمن احکام بادشاهی و مشعر بر اوامر ظل الهی

ورود میمنت آورد ایضاً بجناب ارکان بارگاه و اعیان درگاه نواب وزیر والاتدبیر خورشید رای مملکت پیرای
بزم افروز ارجمندی نکته اندوز خردمندی وزیر الوزرا امیر الامرا قاعده دان محفل شهریاری خورشید آسمان
کامگاری مخزن اسرار شاهی مطلع انوار ظل آلهی معروض آنکه غلام عقیدت القیام از خدمت ملازمان گرامی
ترخص حاصل کرده داخل محالات شد ایضاً بنده خاکسار فدویت شعار که لوحه دل از رقوم ادعیه
ترقی دولت و صفحه باطن را بنقوش ازدیاد مرتبت آن مشیر تدبیر مملکت ظهیر سریر سلطنت خدیو عدو بند
کشورگشا همام اولو العزم فلک احتشام مرقوم دارد بتقدیم آداب غلامی ذخیره نیکنامی اندوخته معروض میدارد
ایضاً بعرض بساط بوسان حضور باریابان محفل فیض گنجور دستور معظم امیر مکرم رعیت پرور انصاف گستر
مروج مراسم عدل و داد قامع بنیان ظلم و فساد خان خانان مقرب خاقان یار وفادار سردار نامدار میرساند
ایضاً بخدمت فیضدرجت عمدة الوزرای عظیم الشان زبدة الامرای عالی مکان صاحب لوای وزارت
صدرنشین امارت حافظ مملکت ناصر سلطنت مدار المهام مرجع الانام زاد الله درجته عرض میدارد پروانه جهان مطاع
خورشید شعاع بر تارک ارادت کیشان پرتو مکرمت و ظل کرامت افگند القاب و آداب امرای نامدار
نواب نامدار قدر قدرت قضا صولت خلد الله دولته آداب نیاز و بندگی که شیوه بندگان صمیمی است بجا آورده
معروض میدارد اعزاز نامه فرخنده فرجام انجواب کرامت بر روی ملازمان دولت کشا حسب الامر بعمل خواهد آمد
ایضاً نواب مستطاب معلی القاب دام اقباله آداب تسلیمات فدویانه بتقدیم رسانیده عرض میدارد سرفرازنامه
خجسته انجام در ساعت سعید اصدار عزت آورد و بر ظلق نگاشته قلم فیض توام ظهور توانگرفت ایضاً نواب نامدار
فلک جناب خورشید رکاب دام عدله تارک نیاز بر خاک عجز گذاشته بعرض مطلب می پردازد گلدسته گلستان افضال
یعنی نامه عزت و اقبال در آن مجوز زمان مسعود ورود کرامت فرمود حسب الارشاد کمر سعی خواهد بست ایضاً
نواب نامدار خداوند خدایگان زاد الله افضاله خاک اقدام خدام درگاه والا سرمه چشم عبودیت نموده ملتمس
مینماید نامه والا پروانه معلی در باب تردد محالات و امداد تقاوی سرفراز ساخت حسب الاشارت سرمو تجاوز
نخواهد کرد ایضاً نواب نامدار بیرقرم شد خداوند نعمت سلامت چهره ارادت را از خاک عقیدت آبرو بخشیده التماس میدارد
شقه خاص فیض اختصاص در باره تقسیم تنخواه سوار و پیاده پرتو ورود افگند هیچکه رقمزده کلک جواهر سلک شده
انشاءالله تعالی همچنان بعمل خواهد آمد القاب و آداب دیگر خوانین روزگار خانصاحب والا مناقب
بلند مراتب مدظله بعد ادای آداب جبهه سائی سده جاه و جلال معروض خدمت ملازمان درگاه والا آنکه

دیباچه دولت و اقبال بورود میمنت آمود مفاخرت بخشید و لوحه صفوت و صفا یعنی کتاب عالی حضرت قدرافزای
کمترینان گردید ایضاً خانصاحب کرمفرمای نیازمندان قدرافزای کمترینان سلامت بعد تقدیم تسلیم عبودیت
که طریقه ملازمان فدویت شعار است معروض میدارد صحیفه فضل و کمال بنزول فیض شمول مباهات گوناگون عنایت
فرمود ایضاً خانصاحب والاشان رفیع المکان سلامت پس از ناصیه فرسائی عتبه عظمت و اقبال بعرض
باریابان حضور انور میرساند خطاب میمنت مضمون و کتاب عظمت مشحون کالوحی من السماء نزول اجلال فرمود
ایضاً خانصاحب خداوند نعمت غریب پرور سلامت بعد قوانین ابلاغ عقیدت و ارادت که سرمایه بلندی
پیرایه ارجمندی است مکشوف رای اشرف میگرداند پروانه الطاف آگین بورود میمنت آمود ممتاز گردانید ایضاً
خانصاحب فیاض زمان حاتم دوران سلامت بعد تمنای ملازمت کثیر المفاخرت و آرزوی خدمت فراوان الکرامت
بر ضمیر خورشید نظیر واضح باد در آبادی قریات فراری موافق مضمون فیض مشحون پروانه عالی اجرای کار نموده شد
القاب و آداب میرزایان بزرگ میرزا صاحب فیض بخش عالم و عالمیان سلامت بعد ابدای
آرزوی نیازمندی و اتحاف تحایف تمنای مستمندی بر آینه ذهن صافی روشن باد شقه فیض رقعه و رقیمه
تلطف ضمیمه تاج اقبال بر تارک ارادت کیشان نهاد ایضاً میرزا صاحب مرجع انور انام و مجمع جهات خاص و عام
دام حشمته و دولته غاشیه الطاعت بدوش عبودیت کشیده عرض میدارد نامه نامی و صحیفه گرامی بوصول تلطف
شمول عزت و حرمت بخشید ایضاً میرزا صاحب سراپا عدل و احسان سلامت حلقه ارادت بگوش عقیدت
انداخته بجناب و البستگان دامن دولت عرض میدارد مفاوضه شریف و مکاتبه لطیف در اشرف اوقات
شرف ورود فرمود ایضاً میرزا صاحب امیدگاه نیازمندان پشت پناه بیکسان سلامت بعد دعای
طلوع نیر دولت و اقبال از افق جاه و جلال بخدمت فیض موهبت گزارش مینماید والانامه مفاخرت آیات
منزلت و مرتبت بخش خانه زاد گردید ایضاً میرزا صاحب مشفق شفیق و کرمفرمای بیغایت سلامت انجام
دیرینه که بوظایف خیرخواهی و اوراد دولت پژوهی مدام موظف میباشد عرض معروضه بدرجه پذیرائی باد نواز
عالی قدرافزای بندگان صمیمی شد القاب و آداب سادات عظام میر صاحب خداوند نعمت
نقاوه دودمان سیادت دام اقباله از خاکسار فدویت شعار جان نثار رسوخیت آثار بر ضمیر ضیانظیر
ملازمان مستفید الخدمت روشن و هویدا میباد سرافراز نامه تفضل آمود موجب افتخار عقیدت کیشان گشت
ایضاً میر صاحب زبده سادات عظام و خلاصه شرفای کرام سلامت بنده عقیدت کیش دولت اندیش

پس از گزارش آداب فدویت عرض میدارد که تلطف نامهٔ والا مرتبت فرق ملازمان خیر طلب بر فلک سائیده
ایضاً میر صاحب قبلهٔ فیض رسان خاص و عام سلامت خیرخواه ترقی طلب ایا ادب پس از تقدیم مراسم نیاز و
تبلیغ مراتب عجز و انکسار منکشف رای اقدس میگرداند نوباوهٔ حدیقهٔ اقبال گلدستهٔ چمن افضال یعنی گرامی نامهٔ والا
ورود دولت آمود فرمود ایضاً میر صاحب امیدگاه امیدواران و کامروای محتاجان اطال الله ظلال احسانه
بندهٔ عبودیت منش فدویت روش بخدمت ملازمان سرکار عالی اقتدار مصدع اوقات میگردد جریدهٔ دو
اقبال یعنی پروانهٔ کرامت نشانه بصدور فیض نشور انواع انواع مباهات بخشید ایضاً میر صاحب قبله
خداوند فیض بخش فیض رسان سلامت از خیرسگال ترقی طلب که جبین نیاز بسجود عجز منقش دارد بر خاطر قدسی
مآثر و طبیعت حق طویت ظاهر و باهر باد عنایت نامهٔ همایون فال در ساعت اسعد و اوقات اشرف بر مضامین
مرقومه مطلع گردانید **القاب و آداب قاضی** مسندآرای دار القضا مصدر صدق و صفا قاضی اسلام
مرجع انام مد الله ظله آدابی که در خور این کمترین ست بخدمت ملازمان حضور بجا آورده معروض میدارد
ایضاً قاضی القضاة رفیع الدرجات سراپا حسنات دام قضاوه آداب نیازمندی که سعادت کونین در رو
مضمر ست بتقدیم رسانیده عرض مینماید ایضاً ظهیر ملت بیضا نصیر شریعت غرا مروج مراسم اسلام
کفیل امور کافهٔ انام اعظم الله شانه نقوش عبودیت را خط سرنوشت ساخته التماس مینماید ایضاً فضیلت شعار
شریعت آثار خجسته صفات زاد الله حسناته خاک پای بندگان خاص کحل الجواهر چشم صورت بین نموده بنوک
قلم می آرد ایضاً مجمع کمالات سنیه منبع سعادات شرعیه دام برکاته بعد اشتیاق ملازمت سراپا افاضت
مکشوف رای بیضا ضیای میگرداند **القاب و آداب مفتی** مفتی احکام شریعت غرهٔ فتوی نویس
ملت بیضا صان الله عزته و حرمته بعد آرزوی خاکبوسی اقدام شریف عرض مینماید ایضاً
ناسک مناسک عدل و داد سالک مسالک صدق و سداد زاد الله صدقه و عدله مراسم آداب و نیاز
که موجب افتخار دارین ست عرض نموده عرض میدارد ایضاً راستی شعار دوستی کردار فرمانروای دار القضا
مفتی بیریا زاد الله دیانته ادعیهٔ ازدیاد دولت روزافزون روز و شب ورد زبان ساخته بعرض میرساند
ایضاً مروج مسائل شرعی مترجم اخبار نبوی مفتی دین تابع شرع متین دام ظله آمادهٔ خدمت و مستعد ملازمت
بوده بعرض میرساند ایضاً افاضت پناه و افادت دستگاه والا دانش بزرگ منش دام دولته از تکلفات رسمی و
رسمیات عرفی مبرا ساخته عرض میدارد **القاب و آداب علما و فضلا** مجمع فضائل و کمالات محرم اسرار احادیث

و آیات زاد الله تحقیقاته خاک آستانهٔ شریف سرمهٔ دیدهٔ دل ساخته بارقام مطلب ضروری می گراید ایضاً
افضل العلما و اکمل الفضلا زبدهٔ آیات معقول و منقول خلد الله علمه و فضله ادعیهٔ ترقی فضل و کمال بلوح دل زیب
مرقوم ساخته بمدعا می پردازد ایضاً عمدة العلما و قدوة الفضلا محقق حقائق دین حق دقائق شرع متین دام علمه و فضله
اوراد عقیدت و اشغال ارادت وظیفهٔ لیل و نهار ساخته عرض مینماید ایضاً مقتدای ارباب علم و فضل پیشوای اصحاب
عقل و نقل دام فیضه مدرسهٔ عبودیت اندرس نیاز رونق داده عرض میدارد ایضاً کشاف علوم شریعت و صاف
فنون حکمت مد ظله راسخ العقیدت و صادق الارادت بعد عرض تسلیم بخدمت بندگان حضور موفور السرور میرساند
القاب و آداب فقرا و مشایخ کبار طریقت شعار حقیقت آثار قدوة السالکین زبدة العارفین دام کشفه
بعد استلام عتبهٔ تقدس مرتبه عرض میدارد ایضاً مجمع انوار لاهوتی محرم اسرار جبروتی صاحب مکاشفه و مشاهده ادام الله
معرفته آداب خادمانه بجا آورده عرض میدارد ایضاً حقیقت مآب طریقت انتساب مصدر برکات و حسنات عم فضله
ناصیهٔ اعتقاد بر آستانهٔ فلک آشیانه گذاشته التماس مینماید ایضاً کاشف اسرار ملک و ملکوت ناظر انوار تقدس و جبروت
خلد الله کرامته از انبساط بوسی بزم حضور انوار سعادت اقتباس نموده التماس می نماید ایضاً مجمع علوم روحانی
مورد فیوض سبحانی نقطهٔ دائرهٔ هدایت نکتهٔ کتاب کرامت زاد الله فقره تارک نیاز بر سدهٔ رسوخ اعتقاد گذاشته
بجناب خادمان خاص عرض مینماید **القاب و آداب که فرزندان بوالد بزرگوار منویسند** قبلهٔ امانی و آمال
کعبهٔ جود و افضال ام اشفاقه بنده و فاکیش ارادت اندیش بعد عرض تسلیمات عرض میدارد از ورود صحیفهٔ کامله
کمترین فرزندان را عزت و جاه افزود ایضاً قبلهٔ حاجات دینی و دنیوی دام اشفاقه بعد از تقدیم خدمات
شایسته که ذریعهٔ سعادت کونین و افتخار دارین ست بعرض مطلب می پردازد سر دفتر دولت روزافزون
یعنی والانامهٔ میمنت مشحون بشرف ورود شفقت آمود مشرف گردانید ایضاً قبلهٔ اعاظم ایام و کعبهٔ
اکابر انام دام شفقته بندهٔ دولتخواه ترقی طلب کمترین فرزندان بعد اظهار مراتب کورنشات عرض مینماید بغایت
نامی چهرهٔ وصول فرخته ایضاً قبلهٔ حقیقی و مجازی کعبهٔ صوری و معنوی دام اعطافه جبین نیاز بزنجاک عقیدت
فرسوده مکشوف رای اقدس می گرداند مرحمت نامهٔ عاطفت شمامه که بکمال شفقت مرقوم شده بود
عزت و خصوصیت بخشید ایضاً قبلهٔ دو جهان و کعبهٔ جاودان خلد الله ظل اشفاقه ناصیهٔ عجز و نیاز بسجود
ارادت منقش ساخته عرض مینماید مفاوضهٔ شریف در ورود مفاخرت نمود ایضاً قبلهٔ فیض رسانی و کعبهٔ امال و
امانی سلامت بعد تمنای حصول دولت آستانه بوسی ملازمان حضور موقوف عرض میرساند صحیفهٔ عطا فی صدر افتخار نمود

القاب و آداب که فرزندان بمادر می‌نویسند حضرت والده ماجده من دامت شفقتها بعد ادای مراتب
تسلیمات و گزارش مدارج کورنشات بعرض پرستاران بساط عصمت مناط میرساند نمیقهٔ انیقه پرتو
اجلال انداخت **ایضاً** حضرت والدهٔ مکرمه معظمه زاد الله اشفاقها فرزند کمترین عقیدت گزین بعد ابراز
لوازم رسوخیت و پس از اظهار مراسم عبودیت بکشوف ضمیر انور میگرداند نامه فیض شمامه در عین انتظار
سرافراز ساخت **ایضاً** حضرت مخدومه معظمه من دامت اعطافها بعد استظلال عنایات عالیه
و تفضلات متعالیه بر ضمیر عاطفت تخمیر روشن و هویدا باد صحیفهٔ همایون مبارک مضمون سعادت دارین
بخشید **ایضاً** حضرت والده مشفقه زبدة العفائف والمعظمات زاد الله الطافها ظل اقبال و سایهٔ افضال
بر تارک نیازمندان عقیدت کیش ممتد اهباد الطاف نامهٔ شفقت آمود ورود اقبال آورد **ایضاً** حضرت والدهٔ
شریفه محترمه محتشمه خلد الله عظمتها سرمایهٔ مواهب عظمی و پیرایهٔ عواطف کبری از خاکبوسی عتبهٔ علیه حاصل نموده
بخدمت باریافتگان حضور عفت گنجور میرساند عاطفت نامهٔ گرامی شرف امتیاز کرامت فرمود

القاب و آداب که برادران خرد به خواهر کلان می نویسند

همشیره صاحبه عفیفه مستورهٔ روزگار دامت عصمتها بعد آرزوی مدارج عنایات بی پایان و مراتب
عواطف فراوان که سعادت دارین در وی مضمر است بعرض احوال می پردازد منشور سعادت و طغرای فضیلت
در احسن اوقات کمترین برادران را مفاخرت بخشید **ایضاً** همشیره صاحبه معصومه دوران سلمها الرحمن
بعد تمنای حصول دولت ملازمت سراپا افادت بر ضمایر قدسی نظایر خدمهٔ عالی منزلت واضح و لایح باد
کرامت نامهٔ عنایت شمامه که مشعر بر حالات خیریت سمات بود انواع انواع مباهات بخشید **ایضاً**
همشیره صاحبه مخدومه مخدرات سربوقات عصمت زاد الله احسانها بعد استحصال سعادت بگزارش بندگی
نیازمندانه مکشوف رای خورشید ضیای میگرداند مثال بیمثال یعنی نامهٔ تقدس شمامه بر کوائف یومی اطلاعت
اقسام عزت کونین بخشید **ایضاً** همشیره صاحبه شفقت فرمای کمترین برادران دامت اخلاقها
مطرح انوار مراحم و مطمح انظار مکارم بوده عرض میدارد بورود صحیفهٔ سامیه نمیقهٔ نامیه عالم عالم سرافرازی
رونمود **ایضاً** همشیره صاحبه سراپا لطافت و سراسر الطاف صانها الله بعد عزتها از روایح الطاف بیکران و
فوایح اعطاف بی پایان مشام بندگی را معطر ساخته بخدمت خادمان عقیدت توامان معروض آنکه
کتاب الطاف مشحون و خطاب اعطاف مشمول محتوی بر حقایق حالات خیر آیات شرف ورود نمود

القاب و آداب عمو مع ورود خط عمو صاحب مظهر الطاف و مصدر اعطاف دامت فضائلهم
بعد طی تکلفات رسمی و رسمیات تکلفی آیات عرفی بر خاطر اشرف مخفی و محتجب نماند آنچه در نامهٔ مشکین شمامه
آن والا منزلت مرقوم بود مشروحاً واضح گشت **ایضاً** عمو صاحب سراپا اشفاق مربیانه سلامت بعد
عرض مراتب نیازمندی و اظهار مراتب مستمندی ملتمس آنکه نامهٔ خورشید شعاع و صحیفهٔ سپهر ارتفاع بورود فضیلت آمود
ابواب شادمانی کشاد **ایضاً** عمو صاحب مظهر برکات و مصدر حسنات عم برّه و احسانه بعد اظهار لوازم
عبودیت و ابراز مراسم رسوخیت رایات ارادت بمیدان عقیدت برافراشته و آیات عبودیت
بر ناصیهٔ فدویت نگاشته چگونگی حالات عرض میدارد که والا مرقومه صحیفهٔ گرامی و رقیمهٔ نامی واضح و لایح
گشت **ایضاً** عمو صاحب قبلهٔ صوری و معنوی دام حسناته و برکاته بعد عرض مراتب دولتخواهی خیراندیشی
که ذریعهٔ افتخار فدویانست بترقیم کوائف یومی می پردازد حقایق مندرجهٔ نمیقهٔ انیقه بمنصهٔ ظهور درآمد **ایضاً**
عمو صاحب قبلهٔ نیازمندان و کعبهٔ مستمندان سلامت بعد اظهار نیاز فدویت و ابراز آئین عبودیت التماس
مینماید چگونگی واردات آن جانب که یکایک توجه سلک آورده بود بادراک رسید **القاب و آداب**
ماموں ماموں صاحب توجه فرمای بیکران و الطاف نمای بی پایان سلامت اقتباس انوار فیوض از
محفل نشینان تقدس منزل نموده بموقف عرض باریافتگان حضور میرساند حالات ماند و بود آن سراپا تفقد
از عبارت عنایت نامهٔ الطاف شمامه ظاهر و باهر گردید **ایضاً** ماموں صاحب خداوند خداوندگان مدظله
بعد تقدیم مراسم خدمتگزاری و تلازیم لوازم فرمان برداری بر ضمیر شفقت پذیر مبرهن باد نامهٔ والا منزلت
سپهر مرتبت که نامزد احقر شده بود اصدار عظمت و بزرگی نمود **ایضاً** ماموں صاحب سراپا شفقت و
سراسر مرحمت مدظله رواتب دولت بهی و وظائف دعاگوئی تقدیم رسانیده شرف امتیاز
حاصل مینماید اعزاز نامه شفقت آثار بوصول ابتهاج شمول قدر افزای کمترین گردید **ایضاً** ماموں صاحب
ذریعهٔ نیازمندان و وسیلهٔ بیکسان مدظله کمترین عقیدت انتظام بعد اظهار مراسم عجز و انکسار بعرض عتبه
نشینان فلک رتبه میرساند صحیفهٔ شریف و رقیمهٔ لطیف متضمن بر چگونگی حالات فرحت سمات خرسندی
خاطر بخشید **ایضاً** ماموں صاحب سراپا الطاف و اشفاق دام اقباله از خادم راسخ العقیدت بعد ابلاغ
مراسم نیازمندی مکشوف خاطر اقدس و ضمیر انور باد حالات مرقومهٔ نامه والا حرف بحرف واضح گردید
القاب و آداب برادر کلان برادر صاحب عالی منزلت و معالی منقبت سلامت آرزوی قدمبوسی

وتمنای آستانه روبی که از دائرهٔ تحریر خارج است باظهار مدعای ماوجب مصدع اوقات شریف میگردد بورود
عنایت نامهٔ نامی و دریافت مضمون آن تقویت ظاهر و باطن گردید ایضاً برادر صاحب امیدگاه برادران
ومیازی سلامت بعد استحصال دولت خاکبوسی اقدام شریف واضح ولائح خاطر قدسی میگرداند باصدار مفاوضهٔ
عظامی و ادراک مطالب مرقومهٔ آن خیلی عزت و افتخار حاصل نمود ایضاً برادر صاحب شفیق احوال برادران
سلامت بعد نیل دولت ملازمت سراپا مکرمت عرض میدارد شرف نامهٔ فیض شمامه در حینیکه دیدهٔ دل اشتیاق
انتظار دوچار داشت ورود و افزالمسرت نمود ایضاً برادر صاحب کرمفرمای برادران قدر افزای
منتسبان سلامت بعد حصول دولت آستانه بوسی که سعادت ابدی درو مضمر است روشن رای انور
نادکتاب والاخطاب معلی یعنی صحیفهٔ بزرگی انشراح خاطر و ابتهاج باطن بخشید ایضاً برادر صاحب
عالی جناب فیض انتساب مدظله از بندهٔ صادق الارادت بعد سلام و نیاز مکشوف خاطر دریا مقاطر باد نامهٔ
شرافت آئین و نمیقهٔ لطافت آگین ورود نمود **القاب و آداب که شاگردان باستاد می نویسند**
مصدر بوارق معانی مظهر شوارق فیض رسانی منبع الجود والاحسان حضرت استادی عم فیضه ناصیهٔ اعتقاد را که
بسجود عبودیت رسانیده و فرق نیاز را بگل تسلیم زینت بخشیده معروض خدمت شاگردان والا رتبت میدارد
ازجناب فیض انتساب ترخیص حاصل کرده بغریب خانه رسید حسب الارشاد در مقدمهٔ مفوضه تشمیگی موفوره نموده
بعد خرابی بصره نوعی ره بده شده امید که عنقریب حسب خاطر صورت بندد چنانچه حامل رقیمهٔ نیاز مفصل
عرض خواهد کرد تا حصول دولت قدمبوس بارقام رقائم قدسی ضمائم سرافراز ساخته باشند ایضاً
مخدوم الانام مرشد خاص و عام دقیقه شناس معقولات و منقولات حضرت مخدومی دام عنایته
بعد اقتباس انوار فوائد از آستان آفتاب نشان ملازمان درگاه والا جبین از گلچینی تسلیم از بهار ریاض
فیض نثار خادمان درگاه معلی بعرض مقاصد ضمیر عقیدت پذیری در آید سرافراز نامهٔ حقیقت آگین و صحیفهٔ
کاملهٔ طریقت آئین ورود تفضل نمود فرق نیازمندان را بر اوج فلک سائیده از دریافت خیریت و
ادراک صحت مزاج اقدس خرسندی حاصل کرد ایضاً سر دفتر علمای روزگار سرخیل فضلای عالی مقدار حضرت
استادی دام الله علمه و فضله تحفهٔ ارادت و هدیهٔ عقیدت بخدمت مستفیدان خدمت بگذرانیده باظهار
مطلب بدی می کوشد بس از مدت مدید نامهٔ عزت بخش و حرمت افزا ورود افتخار آورد بدریافت اخبار کلی و
جزئی اطمینان کلی و جزئی حاصل شد رجا که تا حصول دولت ملازمت بعنایات نامجات خیریت آیات سرافراز شده باشند

فصل دوم در بیان القاب و آداب آشنایان و برادران قرابتی و نسبتی که مرتبه مساوی میدارند
برادر صاحب مشفق مهربان قوت بازوی برادران سلمه حاضر و غائب امیدوار تلطف و تفقد خود دانسته معلوم
فرمایند دیرست که از نامه و پیغام فرحت التیام میسر الوقت نگشته موجب تعلق خاطرست برخلاف گذشته
آینده را نویسان حالات خیریت آیات باشند که طمانیت قلبی از ان حاصل شود ایضاً برادر صاحب توجه نمای
فراوان و تفقد فرمای بی پایان سلمه بعد ابلاغ مراسم دوستی و یکجهتی و اظهار مراتب اتحاد و یکتائی معلوم و مفهوم
فرمایند مراسلهٔ بهجت عنوان و مکاتبهٔ مسرت سامان در آوان اسعد ورود فرحت و عشرت نمود مبتهج و
مسرور ساخت ایضاً برادر صاحب کرم گستر و کرمفرمای مهربانی آور سلامت بعد سلام سنت الاسلام
آنکه از دیر باز طبیعت اخلاص طویت متعلق آن طرف ست موانع عدم ارسال رسل و رسائل خیر از استفسار
مزاج شریف امری دیگر مباد ایضاً برادر صاحب سراپا اشفاق سراسر اخلاق سلامت بعد اظهار مراتب
ازدیاد مواصلت سراپا افادت آنکه عرصه بعید می گذرد که از حالات خیریت آیات اطلاعی دست نداد
ایمعنی باعث تفکر و تردد ست انسب که احوال خود را ترقیم فرموده باشند ایضاً برادر صاحب
نضارت بخش قرابت و طراوت افزای گلزار عطوفت سلامت بعد ابلاغ شرائط آرزوی ملاقات که پایانی
ندارد مشهود رای اتحاد پیرائی باد مفاوضهٔ مسرت بهجات و مکاتبهٔ نشاط آیات پرتو ورود افکند
بمطالعهٔ آن صحیفهٔ صحت و تندرستی اطمینان کلی حاصل شد **القاب و آداب که آشنایان
هر قوم را می نویسند** خانصاحب قدیم الاحسان و عمیم الامتنان سلامت مدت مدید و عرصهٔ بعید
منقضی میگردد که از دریافت خرسندی مزاج صحت امتزاج انشراح و ابتهاج خاطر دست نداد
لهذا نگرانی دارد مترصد که از تحریر کلمات خیریت آیات شادمان ساخته باشند ایضاً میر صاحب
عالی قدر والا منزلت سلامت آرزوی ملاقات عظامی و تمنای مواصلت گرامی چندان نیست
که بتحریر قلم در آید لیکن انسب آنکه بترقیم کوائف ضروری پردازد نامهٔ والا مرسلهٔ آن عالی قدر
چهرهٔ وصول افروخت بر طبق ارقام شریف در مقدمهٔ معلومه حتی المقدور ساعی
خواهد بود ایضاً شیخ صاحب مشفق مهربان تفقد فرمای بی پایان سلامت تمنای
مواجهت و آرزوی مکالمت در قید قلم آوردن آب دریا بتخیل مشت پیمودن ست
بس اولی آنست که به تحریر مطالب پیش نهاد خاطر پردازد از صحیفهٔ اخلاص و رقیمهٔ اختصاص

مصحوب برادر عزیز فرحت بخش خاطر منتظر گردید ایضاً میرزا صاحب سراسر عطوفت و سراپا رأفت سلامت لبعد سلام مصادقت انجام و پیام موالات التیام معروض رای تودد انتمای آنکه رسالهٔ بهجت قرین و قبالهٔ انبساط آگین چهرهٔ دوستی و اتحاد را آب و رنگ خرمی بخشید ترقب که همبرین نسق از خط و کتابت یاد و شاد میفرموده باشند

القاب و آداب آشنایان که مرتبه مساوی دارند محب صادق و مخلص واثق دوستدار بیریا و آشنای با صدق و صفا سلامت لبعد استطلاع حالات خیریت آیات مکشوف ضمیر تودد تخمیر باد نسخهٔ دوستی و اتحاد مجموعهٔ صدق و سداد در احسن ساعات اصدار بهجت نمود ایضاً صادق الاخلاص راسخ الاتحاد کلید گنجینهٔ دوستی مفتاح خزینهٔ یکجهتی سلامت از شدائد مفارقت و مکائد مساعدت چه نگارد و چه طراز داز ور ود شوق نامهٔ دوستی و وداد که رقم زدهٔ کلک محبت سلک شده بود عالم عالم شادمانی حاصل شد ایضاً دوستدار صداقت آثار عمیم اللطف والاحسان سلامت از دوری ضروری و مهجوری لابدی چه نقلم آرد مسبب الاسباب سببی سازد که پرده مفارقت برخیزد از مطالعهٔ عنوان صحیفهٔ اتحاد که رقمزدهٔ قلم وداد شده بود انبساط خاطر اندوخت ایضاً محب حقیقی و مجازی دوستدار صوری و معنوی سلامت لبعد استحصال ملاقات خرمی آیات مکشوف خاطر باد بوصول ملاطفهٔ معاطفه ریاض محبت و یکجهتی سیراب و شاداب گردید ایضاً مجمع مکارم اخلاق و مصدر مراسم وفاق سلامت ریاض اخلاص را بابر مصادقت تربیت جاوید بخشیده التماس میدارد اشتیاق نامهٔ اتحاد شمامه متضمن بر احوال خیریت مآل آن صداقت سمات با صدار خرمی آثار خوش وقت گردانید

القاب و اداب که شوهر باهلیه خود نویسد حفظ الهی حرز ناشناهی قرین حال آن عفیفهٔ روزگار باد در پناه و عصمت خیر العاصمین بوده دریافت نمایند مکاتبهٔ سراپا ملاطفه مرقوم خامهٔ اشتیاق رسید مندرجه مفهوم گردید ایضاً انیس خاطر غمگین و جلیس دل اندوهگین دام اتحادها در حفظ خیر الحافظین بوده معلوم نمایند صحیفهٔ بهجت وقیمهٔ مسرت ورود نشاط آورد بدریافت خیر مسرور و مبتهج گردید ایضاً عزیزهٔ وفاکیش عفیفهٔ محبت اندیش دام اخلاصها حق سبحانه تعالی در پردهٔ عصمت نگاهداشته بمطالب صوری و معنوی رساند خطوط محبت نموط علی التواتر ورود نمودند بر احوال مسطوره اطلاع بخشیدند ایضاً مونس شبهای تنهائی موجب آرام شکیبائی زاد الله عصمتها بعد اظهار مراتب اشتیاق وایراز مدارج وفاق آنکه خط مسرت نمط در مقدمه که مرقوم شده بود بنظر گذشت ایضاً

...برای حدیقهٔ وفاداری گلشن پیرای باغ کامگاری دامت محبتها در رضای الهی خوش و خرم بوده اوقات پسندیدهٔ خود بحسنات گذارند رقیمة الوداد و صحیفة الوفاق یعنی خط مسرت نمط در عین انتظار وصول بهجت شمول نمود

القاب و اداب که اهلیه بشوهر خود نویسد تسلی بخش خاطر حزین و تشفی نمای باطن غمگین سلمه الله تعالی از دولت وصال دور مانده و از بزم حضور مهجور افتاده آتش فراق در نائرهٔ اشتیاق متاع صبر و شکیبائی سوخته چه نویسد صحیفة المسرت ورود فرحت نمود مرهم زخم دل ساخته بمدعا می پردازد ایضاً واقف راز محبت و کاشف اسرار مودت سلامت از تکلفات رسمیه و تعینات عرفیه گذشته بی تکلف بمطلب می درآید رقیمهٔ دلکشا و صحیفهٔ جانفزا در اشرف وقات و احسن ساعات روی ورود نمود ایضاً محرم حریم خلوت و جلوت سراپا خلوص محبت و مودت شعلهٔ التهاب نائرهٔ اشتیاق و اشتعال آتش فراق چندان نیست که بزبان درآید ناچار بمدعای احب الارقام می پردازد مکتوب جان نواز دلکشا نزول فرحت شمول نمود کیفیت مرقومه بادراک رسید ایضاً مصدر مهر و وفا مرکز صدق و صفا دام ظله چون ولولهٔ شوق وصال بهجت مال که از تحریر خارج ست عنان سمند قلم را ازین وادی معطوف ساخته بمدعا می گراید ملاطفهٔ لطیف و مکاتبهٔ شریف رسید باعث سرور و شادمانی گردید ایضاً مایهٔ زندگی و پیرایهٔ فرخندگی سلامت التهاب شاعل دوئی و اشتعال نوائر مهجوری بنحوی نیست که بتحریر و تقریر درست آید لاجرم بمقصد می درآید مکتوب مرغوب القلوب در ساعت مستحسن جلوه استحصال داد

القاب و آداب که عاشق بمعشوق می نویسد غنچهٔ نودمیدهٔ گلزار خوبی نوبادهٔ نورسیدهٔ باغ محبوبی زاد الله حسنه عالم عالم آرزوی خدمت حضور و جهان جهان تمنای ملازمت موفور السرور بر ملازمان حاشیه قرب اظهار ساخته عرض احوال کثیر الاختلال مینماید تا از خاک آستانهٔ شریف سرمهٔ بینائی در چشم ظاهر بین نکشیده قسم بگلستان حسن که اشک ارغوانی مهرهٔ سرخ بر بساط چهرهٔ زرد چیده و این شعر حسب حال از خامهٔ مژگان بر بیاض دیده گریان نگاشته بیت ز سر گذشت بی تو آب چشم + یکی از سر گذشتم بی تو اینست + ایضاً زینت بخش بزم رعنائی شمع افروز محفل زیبائی نور الله وجهه نائرهٔ اشتیاق هم آغوشی و آتش آرزوی همدوشی متاع صبر و شکیبائی و جنس تاب و توانائی چندان نسوخته بنفس آه بر باد نداده که اثری یا نشانی از آن در عالم وجود یافته شود برین قیاس انچه از ایام مهاجرت و لیالی مفارقت برین دل می گذرد چه گوید و چه نویسد ایضاً باده نوش میخانهٔ تغافل مشربی دام بردوش صیدگاه خودمطلبی وفقه الله لوصله سرشک نیاز را بدولت پابوسی ناز رسانیده و دیگ داغ دل را براه انتظار

وصال روشن گردانیده التماس میدارد نامهٔ الطاف انتما و صحیفهٔ اعطاف نما ورود بهجت نمود کاغذش
زخم دل و سواد حرفش سرمهٔ چشم دیدار مشتاق ساخته ترقب که همین منوال از نگارش احوال رفع آلام درج
قلق مهجوری نموده باشند **القاب و آداب که معشوق بعاشق مینویسد** شوریدهٔ دشت محبت
و آشفتهٔ وادی مودت زاد الله عشقه مراتب اخلاص و مدارج اتحاد روز بروز در تزاید و ترقی باد از شنیدن
جذبهٔ عشق و شورش سودا بی اختیار خاطر متعلق ست مادام که بدولت وصال فائز گردد و تنقیه دماغ
تصفیهٔ قلب کوشیدن ضرور داند **ایضا** سوختهٔ آتش دوری و افروختهٔ داغ مهجوری افازه الله تبراده آداب
محبت و لوازم صداقت پیش رسانیده زبان قلم را بتحریر مطلب تر زبان می سازد بی وجود با وجود آن سالک
مسالک صدق و صفا و آن ناهج مناهج مهر و وفا محفل حضور و بزم سرور غیر از تکدر خاطر ثمرهٔ دیگر نمی بخشد
جلد خود را برساند و نهال مراد بسر زمین دل نشاند **ایضا** خانه بر دوش عالم تجرید و حلقه بگوش
جهان تفرید دام عشقه بعد استحکام قدم عشق بر جادهٔ مصادقت و استکمال مرتبهٔ خصوصیت مژدهٔ
عشاق روشن باد تپش قلب از حرارت فراق و حقیقت سراسیمگی از فرط اشتیاق
زبانی اکثری واضح گشت این قدر نباید و نشاید **فصل سوم در بیان القاب و**
آداب که بزرگان به خردان می نویسند برخوردار سعادت آثار سرمایهٔ زندگی
اطال الله عمره بعد آرزوی دیده بوسی واضح و لایح باد کیفیت شبانه روزی اینجانب نوعی که
میگذرد فراخور شکر و سپاس ست و مژدهٔ صحت و عافیت آن سرمایهٔ سعادت استدعا میدارد
ایضا برخوردار بلند اقبال فرخنده فال محفوظ باشند بعد تمنای دیدار فرحت آثار مشهود باد
اخبار احوالم بصحت مقرون ست و خیریت آن قرة العین مدام خواهان **ایضا** برخوردار نور الابصار
خجسته اطوار زاد الله قدره و عمره بعد استدعای وجوهات خیریت مخفی نماند احوال اینجا نوعی که
دارندهٔ جزو کل میدارد سزاوار حمد و ثناست صحت و عافیت آن نور چشم دوام استدعا
می نماید **ایضا** برخوردار حمیده ذات ستوده صفات طال الله عمره بعد دعای که فاتحهٔ کتاب و
خاتمهٔ کلام ست بر ضمیر سعادت تخمیر ظاهر و باهر باد حقیقت یوم اینجانب بحمد ایزدی مقرون ست و
علامت خیریت آیات آن فرخنده خصال شب و روز جویان می باشد **ایضا** برخوردار اقبال دثار
سعادت آثار در حفظ الهی باشند بعد آرزوی دیدار و تمنای ملاقات فرحت شعار معلوم و مفهوم باد

۱ جمع الم یعنی درد ۱۲
۲ جامهٔ که بالای جامه پوشند ۱۲
۳ جامهٔ که زیر جامه پوشند ۱۲

سوالف ماضی و حال چنانکه گذشته و می گذرد مستوجب شکر و منت ست و تندرستی و صحت و عافیت آن ستوده
صفات پیوسته مطلوب دارد **القاب و آداب که مادر و پدر بدختر می نویسند** برخورداری دو
نور چشمی سرمایهٔ عصمت و پیرایهٔ عفت بر قامت آن نونهال حدیقهٔ مراد زیبنده باد از چندماه باستماع
مژدهٔ خیریت مسرور نگردیده موجب نگرانی خاطر ست لازم که پیوسته نویسان حالات باشند تا خرسندی
خوشوقتی دست دهد **ایضا** روشنی بخش دیدهٔ والدین طال الله عمرها بعد تحریر دعای مزید عمری که خلاصهٔ مطالب
زبان ما رب ست مفهوم باد خط مسرت نمط بمطالعه در آمد بدریافت صحت و عافیت خوشی و خرمی رو نمود
ایضا برخورداری قرة العینی سلمها الله تعالی بعد دعای که والدین برای فرزندان سعادت مند
پیش نهاد خاطر دارند واضح می گرداند بارها خطوط مسرت نمط مشعر بر چگونگی حالات صحت آیات رسیدند
بمطالعه آنها خوشی خاطر حاصل گردید **ایضا** نور دیده کار مدر سیدهٔ ظاهر و باطن زاد الله قدرها و عمرها
هرچند که از آیندگان آن طرف احوال خیریت مآل بسماعت می رسد لیکن بالتخصیص خطی که متضمن و داد
آن صوب باشد نرسیده تردد و تفکر لاحق حال می ماند گاه گاه کیفیت و کمیت خود می نوشته باشند که
اطمینان قلبی می شده باشد **ایضا** نور الابصار عصمت آثار بعافیت باشند بعد اظهار مراتب دیده بوسی
مطالعه باد دیر ست که از دو کلمهٔ خیریت آیات صحت سمات منشرح نگشته اضطراب خاطر و تعلق طبیعت ست
لازم که در فرستادن خط و کتابت محتوی بر صحت و عافیت جهد بلیغ داشته باشند **القاب و آداب که**
استادان بشاگردان می نویسند سبق خوان مکتب صلاحیت تعلیم پذیر دبستان تربیت علمه الله کثیرا
حلیهٔ سعادت و پیرایهٔ ارادت از ادعیهٔ ماثورهٔ سحری پیش رسانیده باظهار مرکوزات خاطر و مکنونات باطن میپردازد
مدتی ست که بدرک چگونگی حالات انشراح خاطر دست نداد موجب اضطراب ست لازم که بتحریر کیفیت خود
خوشوقت نمایند **ایضا** عمدهٔ تلامذهٔ سعادت مند زبدهٔ شاگردان ارجمند اعطاه الله علما و فضلا بعد دعای
ترقی علم و تزاید فضل که دولت بی زوال ست مشهود آئینه ذهن رسا می گرداند قبل ازین خطی مشتمل بر کیفیت
ماند و بود و بود و راحت آمود خطی وافر بخشیده بود از آن زمان تا حال احوال خود بنگارش نیاورند
پیوسته طبیعت متعلق می باشد انسب که از فرحت مزاج و بهجت خاطر مطلع ساخته باشند **ایضا**
اقبال نهاد میمنت مآل سعادت مند خجسته خصال وفقه الله لتحصیل العلوم بعد ادعیهٔ ازدیاد علم و فضل و
بیش از ترقی فهم و ذکا مشهود باد از روزیکه فوانه الطرف شده اند از احوال ایشان اطلاع

نیست موجب انتشار طبیعت ست لازم که تا آمدن خود نویسیان خیریت باشند که جمعیت خاطر دست دهد

القاب و آداب که برادر کلان و همشیره کلان به برادر خرد می نویسند

برادر عزیز سراپا تمیز بعافیت باشند بعد ادعیه وافیات که خلاصهٔ مطالب ست مشهود خاطر باد احوال این محال قرین خیریت ست و جمعیت خاطر و طمانیت قلبی آن خجسته خصال مطلوب دارد **ایضاً** برادر عزیز گرامی قدر عالی منزلت حفظه الله تعالی بعد دعای ترقی عمر و دولت مشهود خاطر باد اخبار حالات اینجانب بفضل ایزدی مستوجب شکر ست و صحت و عافیت ایشان مرغوب و مطلوب دارد **ایضاً** برادر عزیز عالی وقار زاد الله سعادته بعد دعای ازدیاد سعادت و اقبال محتجب نماند رویداد اینجا بهرحال مقرون منت و احسان الهی ست و خیریت و عافیت آن عزیز القدر میخواهد **ایضاً** برادر عزیز گرامی منش والا دانش زاد الله عمره بعد دعای که ثمرهٔ اجابت بدو متعلق ست بتحقیقت می پردازد در اینجا همه خیریت ست و خیریت آن برادر بجان برابر نیکو مطلوب دارد **ایضاً** برادر بجان برابر بلکه از جان بهتر زاد الله قدره بعد ادعیه ترقی عمر و دولت آنکه احوال اینجا بود بفضل رب معبود مقارن خیریت هاست و خبر خیریت آن عزیز سراپا تمیز مدام استدعا دارد

القاب و آداب که برادر کلان و همشیرهٔ کلان به همشیرهٔ خرد می نویسد

همشیرهٔ صغیره سلمها الله تعالی دعای مزید عمری و ترقی دولت که شبانه روز ورد زبان دارد مقرون باجابت باد قبل ازین خط سعادت نمط مشعر برماند و بود خیریت آنجا رسیده بود ازان وقت تا حالت تحریر احوال ایشان دریافت نیست موجب تشویش خاطر ست **ایضاً** همشیرهٔ عزیزه من زاد الله عزها چهرهٔ دعای مزید عمری بگلگونهٔ اجابت رسانیده بتسطیر آرزب و تحریر مطالب می پردازد عرصهٔ بعید و مدت مدید منقضی میگردد که از احوال آن طرف اطلاع ندارد و لهذا شب و روز طبیعت متعلق میباشد لازم که برخلاف گذشته آینده را نویسیان حالات باشند که جمعیت خاطر حاصل آید **ایضاً** همشیرهٔ معصومهٔ عفیفه من زاد الله تعالی عمرها بعد تمنای وافر و دیدار فرحت آثار و آرزوی اشتیاق ترقی مسرت بار بتحریر حقائق یومی زبان قلم رطب اللسان می سازد استماع یافته که طبیعت آن عزیزه از دو سه روز بمرتبه اعتدال نیست این معنی مثمر اندوه و ملال ست لازم که جلد اطلاع نمایند **ایضاً** همشیره معززه محترمه من سلمها الرحمن ادعیه مزید حیات و افسر فرق اجابت ساخته مشهود خاطر می نماید موجب درخواست آن محترمه کرن پهول مرصع نوساخت طیار نموده فرستاده شد رسید آن معزز نگارند و دیگر آنچه مطلوب باشد بی تکلف اعلام ساخته باشند

ایضاً همشیرهٔ صاحبهٔ من سلمها الله تعالی بعد اظهار شوق و آرزوی لقای بهجت شعار ظاهر می سازد در مقدمه تعیین تاریخ سعید و تقرر ساعت نیک بنابر شادی مرزا کوچک که نوشته بودند دریافت شد در عرصه دو سه روز تجویز نموده اطلاع خواهد کرد

فصل چهارم در نوشتن شقه پروانه و تمسک و فارغخطی وغیره

شقه‌های اهلکاران امتیازی عقیدت شعار عبودیت آثار خیرخواه بلا اشتباه شیخ لطف الله عرضداشتی که کرده بود بنظر ما بدولت گذشت در مقدمه تقاوی تحالات و تردد پرگنات که بقلم آورده بانجاح رسید حسب الطلب آن تهور دستگاه پانزده هزار روپیه فرستاده شد بحفظ مراتب تقاوی تقسیم نماید و در تردد فصل ربیع چنان سعی بکار برد مورد عنایت خاص و قابل تحسین عوام گردد **ایضاً** خصوصیت و ارادت دستگاه محمد پناه عزالقدر علی التواتر رسیدند بمطالعه در آمدند درباب سه بندی آنچه عرض کرده بودند پذیرا شد پانصد نفر مردم نجیب نگاه دارد و شرح سه بندی سه روپیه سکه حالی بروقت حساب مجرا خواهد یافت و بعد نگاهداشتن سپاهیان تقید بلیغ نموده باشد که در قواعد چوکی و پهره و درستی سلاح و دیگر سامان سپاه گری مستعد و سرگرم باشند **ایضاً** رفعت و عوالی منزلت بسالت و ایالت مرتبت امین الله خان عرضی مرسله آن خیرخواه بمطالعه فیض مطالع در آمد آنچه شورش متهوران و فتنه انگیزی مدبران عرضداشته بود بشرح حالها ادراک رسید یک پلتن جنگی معه چهار ضرب توپ روانه نموده شد که فرو نشانیدن فتنه رسانیده در قلعه جلال پور تهانه خود باید کرد و اگر جمعیت قلیل داشته باشد قدری فوج برای کمک از نزد لطف الله خان طلب دارد بمشار الیه نوشته شد **ایضاً** شجاعت پناه تهور دستگاه کریم الله عرضی که بملازمان حضور نوشته بود بنظر کیمیا اثر گذشت احوال رعایای فراری معلوم شد باید که تا زمانی که آنها بالتمام مکانهای آباد نشوند و برعمالان موضع امهت را در سلطان پور نگاهدارد و اگر صلاح وقت باشد بحضور مع دو کمپنی تلنگه و پنجاه سوار لشکر شتابد درین باب تاکید مزید شناسد **ایضاً** شرافت و نجابت مآب سیادت و نقابت نصاب سید کرم علی عرضداشت آن عقیدت انتما در عین انتظار بنظر اشرف گذشت پنجاه هزار روپیه بابت قسط بهاگن رسیدند داخلای آن ملفوف پروانه میرسد درباب فوطه داری بهاگل که التماس کرده بود صورت اینست که نامبرده درخواست فوطه داری دارد لیکن بروقت سرانجام زر قسط از نخواهد شد اگر تا پنجاه هزار روپیه دادنی قبول کند مضایقه ندارد پته زمینداری بتشخیص سه ساله موضع گنگاپور وغیره پرگنه دریاآباد بقبولیت رام سنگه زمیندار موضع مذکور بجمع مبلغ سه هزار و دو صد روپیه سکه حالی

مع مال وابواب من ابتدای سنه ۱۲ الغایت سنه ۱۲ فصلی واجب سه ساله بقبولیت مشار الیه تشخیص گرده داده شد باید که بخاطر جمع تمام تردد آباد نموده مال واجب سرکار سال بسال داخل سرکار مینموده باشند

نوشتن شقجات باهلکاران غیر امتیازی عزیز القدر امان خان از روزیکه داروغگی اصطبل بنام ایشان تقرر یافته کارخانه اصطبل تباه است واسپان خاص سواری لاغر و بی مرمت معلوم شد که راتب روبروی خود نمیخورانند پس بدانند و کاه چه رسد اگر بر سائیسان اعتماد کلی باشد داروغه داشتن چه ضرور آینده را از خواب غفلت بیدار شوند والا از کارخانه دست بردار گردد خیر شرط است

ایضاً مستحسن الخدمت میر تهور علی مسموع شد که اجناس توشکخانه نهایت بی آب و تاب میدارد معلوم نیست که درکدام خواب خرگوش می مانند بدریهای دوشاله را آفتاب دهد و دیگر اسباب را نیز و در طاقه های بانات کلونجی و برگ نیب گذارد تا کرم نخورد درین باب تاکید شناسد

ایضاً عزت آثار شیخ فرحت الله کاغذ بدر نویسی فیل خانه موهن لال متصدی گذرانید ملاحظه نمودم صاف دزدی و تصرف ایشان دریافت شد متصدی مذکور برای مواجهه نزد ایشان میرسد آنچه مبلغ از روی مواجهه کاغذ خواهد بر آمد لاکلام دادنی خواهد شد

ایضاً خان شجاعت نشان سیف الله خان پروانه حضور اقدس درباب معافی محصول اسپان که از چاند کهیری خرید کرده می آرد بهرکاره میرسد در اثنای راه از چوکی و پهره هوشیار باشد و مبلغ پانصد روپیه را هنڈوی برای خرچ اسپان و تنخواه سائیسان فرستاده شد در انوپ شهر وصول باید کرد

ایضاً مشیخت پناه شیخ رحمت علی پشمینه ده هزار روپیه معه بیجک دستخطی بیوپاریان کشمیر و هفت راس تانگن و چار شیشی عطر گلاب وغیره اجناس متفرقه مرسلهٔ آن عزت آثار رسید بملاحظه در آمد بسیار پسند افتاد موجب خوشی خاطر گشت

پروانه معافی یومیه متصدیان حال و استقبال پرگنه براون علاقه سرکار خیر آباد بدانند ظاهرا دریافت شد که سید معصوم علی بتدریس علوم دینی مشغول می باشد و از عدم وجه معیشت عیال و اطفالش بکمال درماندگی بسر می برند نظر بر استحقاق سید مذکور هشت آنه یومیه بر مال پرگنه مذکور مقرر نمودیم باید که از تاریخ ورود پروانه وجه مذکور هر روز بلا ناغه بمشار الیه میداده باشند که صرف معیشت نماید و از باب کچهری متعرض نشوند و هر سال سند مجدد نطلبند

پروانه معافی اراضی متصدیان حال و استقبال پرگنه بیسواڑه بدانند سوای بیست و پنج بیگهه

اراضی پخته افتاده قابل زراعت خارج جمع در موضع نظام پور در خالصهٔ علاقه پرگنهٔ مذکور من ابتدای فصل خریف سنه ۱۲۰ فصلی بنام حقائق پناه مولوی ضیاء الله معاف نموده شد لازم که ایشان هم نظر بر استحقاق مولوی موصوف نموده اراضی مذکوره پیموده چک بسته بتصرف مشار الیه واگذارند و سائر ابواب کچهری دیده و دانسته معاف نموده شد بوجهی من الوجوه متعرض نشوند و هر سال سند مجدد نطلبند درین باب تاکید مزید دانسته حسب المسطور بعمل آرند

پروانه راهداری چوکیداران طرق و گذربانان شوارع عام بدانند میر فضل علی و کرم خان ملازمان سرکار نواب امیر الدوله بهادر از کلکته مراجعت نموده به لکهنو میرسند پانزده کوڑی تهان سوسی راوهانگری و هفت طاقه بانات و دیگر جنس و تحائف آنجا همراه می آرند بعلت محصول بوجهی من الوجوه مانع و مزاحم نشوند و از حدود خود بسلامت بگذرانند درین باب تاکید مزید دانند

فارغخطی چون سید میر علی مبلغ ده هزار روپیه سکه اینجانب بابت تحصیل پرگنه مایل از روی بند و اصلات بمواجهه رعایا لاکلام ذمهٔ خود دادنی میداشتند در نیولا مبلغ سه هزار روپیه دیده و دانسته معاف نمودم و مبلغ هفت هزار روپیه سکه وصول نموده در تحت و تصرف خود آوردم دامی و درمی ذمهٔ مشار الیه باقی نمانده بنابران اینچند کلمه بطریق فارغخطی نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد

تمسک منکه کرامت خان عامل پرگنه فتحپور رام چون مبلغ دوازده هزار روپیه سکه حالی سنه ۱۲ از دوکان لاله کشوری داس بمیعاد چهار ماه قرض گرفته در تحت و تصرف خود آوردم و فی صدی یکروپیه سود ماه بماه مقرر نمودم اقرار آنکه مبلغ مذکور مع سود بر وعده مسطور لاکلام برسانم و بلا حجت ادا سازم بنابران اینچند کلمه بطریق تمسک نوشته داده شد

حاضر ضامنی منکه سید نجابت علی ام چون رحیم علی معرفت من در سرکار عالی اقتدار سید جعفر علیخان بعهده خدمتگاری نوکر شد لاکلام ضامن گشتم اگر موصی الیه بیرخصت جای برود و یا بی جهت نوکری گذارد عند الطلب حاضر کرده دهم و اگر حاضر کردن نتوانم از عهدهٔ آن جواب گویم بنابران این چند کلمه بطریق حاضر ضامنی نوشته دادم که ثانی الحال سند باشد

مال الضامنی منکه میر نباه علی ام چون عزیز الله آورده من در سرکار عالی سید کاظم علیخان بسر رشتهٔ خانسامانی ملازم گردید اقرار می نمایم و نوشته میدهم که اگر نامبرده چیزی منجمله نقد و جنس از تحویل خود گم نماید و یا گم گردد بشرط اثبات ذمهٔ او مال را نشان دهم و از عهدهٔ او جواب گویم بنابر آن این چند کلمه بطریق مال الضامنی

نوشته داده‌ام که دست‌آویز محل گردد مسمی خط ملک نواز سائیس ساکن اسولی ام چون بسرکار عالی اقتدار
سید امانت علی در عهده سائیسی برای تیمارداری اسپ بمعرفت میرزا احمد علی نوکر شدم اقرار می‌نمایم
که شب و روز بکار خود سرگرم و مستعد باشم اگر بی رخصت جائی بروم و یا بی رضامندی نوکری بگذارم
دو ماهه ضابطه بدهم بنابر آن این چند کلمه بطریق سرخط نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجت
بکار آید رقعه نوید بتاریخ پنجم روز سه‌شنبه شادی ساچق و بتاریخ ششم روز چهارشنبه تقریب حنابندی و
بتاریخ هفتم روز پنجشنبه بساعت سعید کدخدائی و بتاریخ هشتم روز جمعه رخصت عروسی تقرر یافته بوقت مذکور
رونق افزای محفل نشاط و بزم انبساط شوند رقعه نوید بتاریخ پنجم شهر جمادی الاخری بروز جمعه تقریب
مجلس مشائخ و فقرا تعیین و تقرر یافته از یکپاس روز برآمده تا شام هرگاه بمزاج مبارک آید رونق افزای
بزم یکجهتی شوند چهره جنس یک زوج دوشاله سفید پوشاکی بیل بوته حاشیه و انچل سبز و سرخ طول
پنج ذراع عرض دو ذراع یا و بالاخر کشمیر دو صد روپیه رایج الوقت و یک ثوب مال سفید همرنگ
دوشاله قیمتش یکصد روپیه طول و عرض مربع مرسله شیخ ضیاء الدین تاجر از فرخ آباد بمعرفت علی رضا
سوداگر بتاریخ دوم شهر شعبان المعظم سنه ۱۲ هجری داخل توشکخانه عالی شد گمنامه کاغذ منکه نصر الله خان
ساکن بلده لکهنؤ ام چون قباله مبلغ دو صد روپیه بابت گروی حویلی سید اصغر علی
از نزد بنده حسب الاتفاق گم گردیده و مبلغ مذکور حویلی از سید موصوف تمام و کمال وصول یافتم
اقرار مینمایم و نوشته میدهم که هرگاه قباله مذکور برآید بجنس حواله مشار الیه نمایم و اگر بعد من آید کسی از وارثان
من دعوی کند دعوی او باطل و نامسموع ست بنابران این چند کلمه بطریق رسید مبلغ مذکور و گمنامه کاغذ حویلی
نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد تحریر فی التاریخ شانزدهم شهر ربیع الاخر سنه ۱۲ هجری دزدی نامه
اسپ منکه محمد خان سوار همراهی شیخ مسعود ملازم حضورام چون اسپ کمیت زیرسواری بنده از سرای
بانگرمئو بدزدی رفته از قاضی و مفتی و چودهری و قانونگو و کوتوال پرگنه مذکور هرگاه برین معنی اطلاع
باشند بدین دزدی نامه مهر و گواهی دهاد دستخط خود کرده دهند تا در کچهری بخشیگری سند باشد تحریر
غره ذی حجه سنه ۱۲ هجری سقطی نامه اسپ منکه شیخ ثناء الله سوار همراهی عظمت الله خان ملازم
حضورام چون اسپ شرغه زیرسواری بنده در تکیت گنج از قضای الهی سقط شده داغ و دم بریده نزد خود
نگاهداشت هرگاه از کوتوال و پیادگان چبوتره وغیره آگاهی باشد مهر و دستخط و گواهی بین سقطی نامه اسپ

ثبت نماید تحریر بتاریخ پانزدهم شهر شوال سنه ۱۲ هجری غرقی نامه است منکه مرزا اسد علی سوار
همراهی میرزا عطاء الله خان ملازم حضورام چون بنده از سلطان پور به لکهنؤ می‌آمد در اثنای راه در نالهٔ کاندو
بسبب طغیانی آب و کثرت بارش اسپ سمند سیاه زانو که در زیرسواری داشت در آب فرو رفت
از زمینداران قریات و اطراف نالهٔ مذکور هرکه بدین حال مطلع باشد برین غرقی نامه دستخط کرده دهند
تحریر فی التاریخ هفتدهم شهر رجب سنه ۱۲ هجری چهره سوار محمد خان ولد اعظم خان بن سعد الله خان
سوار همراهی شیخ احسان الله ملازم حضور گندم رنگ فراخ پیشانی میش چشم بلند بینی ریش و بروت
آغاز زخم شمشیر بر کله چپ اسپ سرنگ سلیخ بتاریخ یازدهم رجب بداغ ران سواری رسید
چهره پیاده نعمت الله ولد شیخ رحمت الله بن شیخ کریم الله همراهی محمد نواز خان کمیدان
ملازم حضور گندم گون بلند بینی فراخ پیشانی میش چشم ریش و بروت سیاه داغ دنبل آر و
بر کله راست بتاریخ پنجم شهر صفر به تصحیح رسید

فصل پنجم در تحریر بعضی خطوط ضروری و کاغذ شرعی تملیک نامه

منکه شیخ عظمت الله ولد شیخ رحمت الله ام چون یک منزل حویلی گلی و چوبی و خشتی که مع زمین آن
زر خرید پدر مرحوم و مغفور من بود به بنده را بلاشرکت غیری میراث رسیده در ینولا حویلی مذکور مع حقوق
داخلی و خارجی به سعادت مند اقبال نشان سید محمد علی در حالت صحت نفس و ثبات عقل بلا اکراه
و اجبار برضا و رغبت بخشیدم و تملیک کرده دادم اگر کسی از متعلقان و وارثان من حاضر و غایب
دعوی ملکیت نماید دعوی ایشان باطل و نامسموع ست بنابران این چند کلمه بطریق تملیک نامه
نوشته دادم که ثانی الحال سند باشد صافی نامه ماینکه سید خادم علی و حسین علی ایم چون میان
ما هر دو برادران حقیقی از عرصه چند سال بابت تقسیم ترکه پدر مناقشه و مجادله واقع بود باهم بی اتفاقی
داشتیم حالا بارشاد بعضی بزرگان شهر و اکابر برادری آنچه غبار و تکدر و گرد کدورت بود بقلم برطرف
ساخته و آینده را هیچگونه کاوشی و آویزشی نمانده بی تکلف بدستور سابق مع عیال و
اطفال در خانه یکدیگر آمد و رفت داشته باشیم بنابران این چند کلمه طریق صافی نامه نوشته داده شد
که ثانی الحال سند باشد امانت نامه باعث تحریر این چند سطور آنکه شیخ فضل علی

مبلغ ده هزار روپیه سکه حالی سر بمهر و یک صندوقچه زیور مرصع مقفل و یک بدری دو شاله سربسته لاکلام بطریق امانت بخانهٔ بنده نگاهداشته هرگاه مشارالیه را مطلوب باشد از خانهٔ من ببرد و اگر از قضای آلهی فوت شود هرکه از روی شرع شریف بعد او مالک ترکهٔ او باشد مالک این امانت است عند الطلب بلا عذر و حجت بدهم بنابرآن این چند کلمه بطریق امانت نامه نوشته داده شد که سند کامل و دست آویز مکمل گردد **عاق نامه**

چون کرم علی پسر بنده درگاه از روی شقاوت ازلی اطوار ناشایسته مثل خمر خوردن و قمار باختن و دزدی نمودن و خون ناحق ریختن اختیار کرده هرچند خویش و بیگانه بوعظ و نصایح بزرگانه پیش آمدند اصلا مزاجش باصلاح نیامد و از منهیات دست بردار نشد ناچار بپاس عزت و حرمت خاندان خود عاق کردم اگر کسی بعلت افعال بد و مذموم مذکوره محبوس نماید و یا بتنبیه رساند و یا بکشد وجهی من الوجوه از بنده سروکار نیست لاکلام بری الذمه شدم بنابرآن این چند کلمه بطریق عاق نامه نوشته دادم که آینده سند باشد **طلاق نامه** موجب تحریر این مقال و باعث تفصیل این اجمال آنکه چون مسماة انوری خانم که از عرصهٔ هفت سال بطبق شرع شریف در عقد من بود در ینولا مسماة مذکوره را برضا و رغبت طلاق بائنه دادم و در حق او لفظ طلقتک گفتم و آنچه مهر شرعی بود حوالهٔ مسماة مذکوره کردم پس بعد انقضای ایام عدت مختار است هرگاه که خواهد شوهر کند بنده را هیچگونه از و تعرض نیست بنابرآن این چند کلمه بطریق طلاق نامه نگاشته دادم که ثانی الحال سند باشد **توبه نامه** بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی نور قلوب المؤمنین بنور التوبة والاستغفار والصلوٰة والسلام علی محمد شفیع المذنبین وسید الابرار وعلی آله الاطهار واصحابه الاخیار موجب تحریر این قرطاس آنکه درین وقت مسعود وساعت محمود بمضمون فیض مشحون آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا و بمصداق حدیث شریف التائب من الذنب کمن لا ذنب له توفیق الٰهی و سعادت نامتناهی قرین حال فرخنده مآل این بی پر و بال گردیده یعنی از جرائم کبیره و معاصی صغیره مثل خمر خوردن و باختن قمار و زنا و لواطت و ریختن خون ناحق و دیگر منهیات توبه کردم و قسم خوردم من بعد دیگر گرد امور نامشروع نگردم و بار دیگر مرتکب منهیات و محرمات نشوم امید از جناب ستار العیوب و غفار الذنوب آنست که توبهٔ این عاصی پر معاصی قبول گردد بنابرآن این چند کلمه بطریق توبه نامه نوشته دادم که سند باشد **وکالت نامه** موجب تحریر این کتابت و باعث تقریر این خطاب آنکه درین ایام

سعادت فرجام فضیلت مآب کمالات انتساب مولوی عبدالله را از طرف خود بحالت صحت ذات و ثبات عقل وکیل مطلق گردانیدم و در محکمهٔ شریعت نبوی بلا اکراه و اجبار مشارالیه را مختار معاملهٔ خود نمودم باید که بامانت و دیانت بکار و بار مرجوعه سرگرم و مستعد باشند و از روی صلاحیت و تقوی برطبق صوابدید خود معاملهٔ من موکل انفصال نماید آنچه خوب و زشت بعمل خواهد آورد بنده را قبول است بنابرآن این چند کلمه بطریق وکالت نامه نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجت بکار آید **آزاد نامه** الحمد لله الذی جعل العتاق سبب العتق من النار والصلوٰة والسلام علی رسوله محمد وآله واصحابه الاخیار وذریته الاطهار بعد حمد و صلوٰة غرض از تحریر این وثیقهٔ صحیحه و صحیفهٔ شرعیه آنکه بتاریخ دهم رجب المرجب سنه ۱۲۲۵ هجری حیدر قلی را بمضمون حدیث نبوی علیه السلام من اعتق رقبة المؤمن والمؤمنة اعتق الله بکل عضو عضوا من النار براه خدا آزاد کردم و مطلق العنان نمودم اکنون نامبرده باسائر احرار ملحق و منضم گشت هر جا که خواهد برود و هر جا که خواهد بماند هیچگونه ما را و وارثان ما را از و تعرض نیست و از فروختن کسی و بخشیدن کسی فروخته و بخشیده نشود اگر کسی دعوی او کند یا بعبدیت خود در آرد باطل و نامسموع و کاذب نامشروع بنابرآن این چند کلمه بطریق آزاد نامه نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد **وصیت نامه** الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین والتحیات علی آله واصحابه اجمعین بر نجبای وقت و شرفای عصر خصوصا بر قاضی و مفتی و متولی شهر و دیگر اکابر شریعت که بوجود فیض آمود خود زمانهٔ حال را آراسته و پیراسته میدارند مخفی نماند که بتاریخ بیست و هفتم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۳۱ هجری برخوردار جعفر علی همشیره زادهٔ خود را ادام الله عمره و قدره که در فرزندی گرفته تربیت و پرورش ظاهر نمودم بر جمیع امتعه و اقمشه و نقد و جنس و باغ و حویلی و زمینداری و فروش و ظروف که در حین حیات بقبضهٔ ملکیت خود میداشتم و بلا شرکت غیری بر آن قابض و متصرف هستم وصی و مختار و قائم مقام خود نمودم و در زندگی خود بصحت نفس و ثبات عقل مداخلت دادم کسی بعد من دعوی حقی و ملکی نکند برضا و رغبت خود دیده و دانسته بخشیدم و هبه کردم و وصی نمودم بنابرآن این چند کلمه بطریق وصیت نامه نوشته دادم که سند باشد **استشهاد نامه** استشهاد میخواهد بحق و گواهی می طلبد بصدق اضعف العباد شیخ روشن علی بر همنی که در ایام قحط سالی که خلائق در مخمصهٔ عظیم

گرفتار بودند زنی نزد این شهادت طلب آمده ظاهر نمود که من از نسل سادات عظام هستم و این صبیهٔ
خرد سال که در آغوش میدارم نیز از سادات عظیم القدر ست مادر و پدرش فوت شدند من او را در فرزندی
گرفته پرورش نمودم از عرصهٔ چند ماه اوقات بسبی بازو در جرگه مسماة مصری میگذارم در ینولا زنهای
علاقهٔ مسماة مذکوره خواهی نخواهی مرا رغبت کسب مثل خود میدهانند اگر انکار می کنم بزجر و توبیخ پیش می آیند
لهذا میخواهم که چون بفضل الٰهی تا حال عصمت و عفت من قائم ست خدمت کسی از شرفای وقت نمایم
اگر تزویج گیرد عین رضامندی اینجانب ست باستماع این معنی وقت شب بجناب فلک انتساب
نواب آصف الدوله بهادر اظهار احوال ساخت ارشاد شد که شما بخدمت خود نگاه دارید خواه بمتعه
خواه بنکاح بموجب ارشاد حضور پُر نور مسماة مذکوره را در خانه داشتم و نفقه بقدر استعداد مقرر کرده
دادم چون صبیهٔ مذکورهٔ او بسن بلوغیت رسید روزی تقریباً بخدمت ملازمان نواب وزیر اعظم دام اقباله
باز عرض کردم مبلغ دو صد روپیه برای کار خیر امداد فرمودند چنانچه بتاریخ هفتم شهر رجب المرجب ۱۲ هجری
بسید قادر علی نامزد کردم و در رمضان المبارک کدخدا کرده دادم هر کرا برین معنی اطلاع و آگاهی
باشد حسبة لله برین کاغذ مهر و دستخط و گواهی کرده دهد تا عند الله ماجور و عند الناس مشکور گردد

استفتا چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین درینصورت که زنی و دختر او هر دو شیر
داشتند مادر بیک دختر مسماة زینب شیر خورانید و دخترش بطفلی مسمی زید نیز شیر داد پس تزویج
این رضیع با آن رضیعه شرعاً روا باشد یا نه بینوا توجروا

استفتا چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین معنی که سه برادر بودند حقیقی هر سه بقضای الٰهی بحق پیوستند و هر کس اولاد کثیر
عقب گذاشت اولاد برادران خرد از اولاد برادر کلان دعوی ترکه عم خود می کنند و هر سه برادران
از ترکهٔ پدر هیچ نمیداشتند در شرع شریف دعوی ایشان بایشان میرسد یا نه بینوا توجروا

حلفنامه مشایخان الحمد لله الذی نوّر قلوب العارفین بتجلیات
جماله و زیّن صدور اولیائه بصفات کماله و جعلهم وسیلة لجامع الحاجات
و ذریعة لنیل السعادات والصلوة والسلام علی رسوله و حبیبه و آله و اصحابه
کما قال علیه السلام الشیخ فی قومه کالنبی فی امته بعد حمد و نعت
میگوید ملتجی بشفاعت نبی حجازی شاه عبد العلی که چون برخوردار حسین علی برادرزاده

خود را متوجه الی الله و مستغرق بشوق لقاء الله و تائب بتوبهٔ نصوح یافتم بحکم اجازت مرشد کامل خود حضرت
شاه ولی الله خلافت سلسلهٔ عالیه باو دادم هر کرا رجوع بسلسلهٔ من باشد باو دست بیعت دهد
وفقه الله تعالی باحکام الشریعة و ثبته الله بطریق الارادة چنانچه پوشانیدم خرقه و بستم دستار
خود را و عهد کردم آنچه در میان مشایخان باشد و آن عهد اینست که اگر روز محشر مرا ادنی و اجازت
از جناب کبریا و محمد مصطفی و علی مرتضی و ائمه معصومین علیهم الصلوٰة والسلام بشفاعت او باشد شفاعت او نمایم و
اگر او را محلی و منزلتی نزد حق از من زیاده تر باشد دریغ شفاعت از من ندارد اللهم نوّر قلبه بنور معرفتک
و اشغله بشغل جلالک و جمالک و ثبته علی الصراط المستقیم آمین آمین

نسب نامه الحمد لله الذی نوّر قلوب المومنین بنور الایمان و شرح صدور العارفین
بشعاع العرفان والصلوٰة والسلام علی رسوله خاتم الانبیاء والمرسلین
والتحیات علی الائمة المعصومین والاصحاب المکرمین خصوصاً علی امام المتقین
امیر المومنین علی بن ابی طالب والسلام علی الحسنین الهمامین الشهیدین
و علی امهما سیدة النساء فاطمة الزهراء بعد حمد و نعت بر ضمیر انور و خاطر
ضیا گستر صاحبان حسب و نسب مخفی نماند که سید نوازش علی خلف سید جواد علی
از سادات رضوی ست از طرف پدر عالی قدر سید صحیح النسب و از جانب جده مادری
شیخ والا حسب متوطن مستقر الخلافت اکبرآباد جدش همراه رکاب فیض انتساب نواب
برهان الملک در بلدهٔ لکهنو آمده سکونت ورزیده در ینولا سید جواد علی سررشتهٔ روزگار در سرکار
فیض آثار نواب وزیر اعظم میدارد و بعهدهٔ داروغگی کتب خانه سرفراز است هر جا که خواهند
تحقیق نمایند

نسب نامه الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی محمد
المصطفی و علی المرتضی والتحیات علی سیدة النساء فاطمة الزهراء والسلام علی الامامین
الهمامین الحسن والحسین بعد حمد و نعت بر نجبای روزگار و شرفای
عالی تبار مکشوف باد که قرهٔ باصرهٔ اقبال و غرهٔ ناصیهٔ اجلال سعید ازلی میرزا علی
بن نواب قاسم علی خان بهادر قیام جنگ خلف الصدق نواب موتمن الملک ذو الفقار الدوله
رشید خان خانخانان بهادر سالار جنگ خلف الرشید عمدة الملک نواب محمد اسحاق خان بهادر ست

حسباً و نسباً معلوم نمایند

قباله نکاح

الحمد لله الذی جعل النکاح ذریعة للوصال کما قال الله تعالی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلث و رباع فان خفتم ان لا تعدلوا فواحدة او ما ملکت ایمانکم والصلوة علی رسوله محمد و آله و اصحابه اجمعین بعد حمد و نعت برین وثیقهٔ صحیحهٔ شرعیه در صحت حال و ثبات عقل و نفاذ جوارح اقرار کرد صحیح و اعتراف نمود شرعی میرزا عباس علی ولد میرزا هدایت علی که تزویج بامر حق سبحانه تعالی و تنکیح برطبق حدیث نبوی علیه السلام النکاح من سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی بنابرین نفس نفیسه مسماة عمده خانم بنت میرزا مصطفی قلی را بوکالت سید معصوم علی له بر وکالتش شاهدین عاقلین بالغین حرین گواهی دادند گواه اول بزیور صدق و صفا آراسته مولوی نجابت الله و گواه دوم بحلیهٔ ورع و تقوی پیراسته مولوی عزّ الله بمهر مبلغ هزار روپیه در نکاح صحیح شرعی خود آوردم و نان و نفقهٔ مسماة مذکوره لا کلام ذمه خود گرفتم چنانچه هر واحد از حاضران مجلس ایجاب و قبول متعاقدین می شنودند و باهم مبارکباد میدادند نکاحاً صحیحاً شرعیاً جایزاً نافذاً علی طریق الشهرة و الاعلان لا علی سبیل الخفیة و الکتمان

بیعنامه اراضی

اقرار کردند صحیح و اعتراف نمودند شرعی مخبران باسما و انساب خودها مسمون حبیب الله خان ولد دائم خان و سعد الله خان ولد هاشم خان و رحمت الله خان ولد ارادت خان قوم افغان فی حال یصح اقرارهم و ینفذ جمیع تصرفاتهم شرعاً برین وجه که یک قطعهٔ اراضی افتاده غیر آباد مشترکه ما مقران برادران یک جدی واقعه قصبهٔ نگرام که بلا شرکت غیری بران قابض و متصرف هستیم و محدود ست قطعه مذکوره بدین حدود اربعه

حد شرقی آن ملحق ست بحد باغ پخته محمد نواز خان
حد غربی آن متصل ست بحد تالاب گردهر سنگه راجپوت
حد شمالی آن ملصق ست بشاهراه
حد جنوبی آن ملزق ست بحد ناله و باغ پرتی سنگه

که تا زمان بیع شرعی خالص عن حق الغیر و ملک الغیر در قبض و تصرف مالکانهٔ خودها میداریم در ینولا ما مقران قطعهٔ مذکوره با جمیع حدود و حقوق و مرافق آن داخلی و خارجی من کل قلیل و کثیر و ما یضاف و ینسب الیها خالیاً عما یمنع جواز البیع بمقابله مبلغ یکصد روپیه سکهٔ حالی رائج الوقت که نصف آن مبلغ پنجاه روپیه سکهٔ مذکوره میشود بدست غلام جیلانی ولد محمد رزاق ساکن قصبهٔ مذکور بلا اکراه و اجبار طائعون و راغبون فروختیم و بیع نمودیم چنانچه ثمن آن

از مشتری مزبور وصول نموده در قبض و تصرف خود آوردیم و قطعه مذکوره را در قبض و تصرف و ملکیت مشتری مذکور گذاشتیم حالا نماند هیچ دعوی قطعه مذکوره ما بائعون را از مشتری و مشتری مذکور را دعوی ثمن آن از ما بائعون و این تقابض بدلین در مجلس احد منعقد گشت و بمواجهه شاهدان عدول نوشته دادم پس بعد نوشتن این قبالهٔ شرعی نماند ما را و وارثان ما را نوعی درباب قطعهٔ مذکوره هیچ حقی و ملکی و دعوی خصومتی و نصیبی اگر احیاناً کسی بعد ما بائعون دعوی نماید باطل و نامسموع و کاذب و نامشروع ست بنابران این چند کلمه بطریق بیعنامه شرعی نوشته دادم که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجت بکار آید بیعاً صحیحاً شرعیاً جایزاً نافذاً علی طریق الشهرة و الاعلان لا علی سبیل الخفیة و الکتمان

بیعنامه موضع

اقرار کرد صحیح و اعتراف نمود شرعی مخبر باسم و نسب خود هندو سنگه ولد پنچی سنگه زمیندار موضع داود پور در حالت صحت ذات و نفاذ جوارح قولیه و فعلیه بلا اکراه و اجبار طائعاً و راغباً برین معنی که موضع مذکور به عمله پرگنه سرکار لکهنو که زر خرید آبا و اجداد من مقر ست و از عرصه پانصد سال بطناً بعد بطن ایشان قابض و متصرف بودند و من مقر را از ایشان ارث رسید چنانچه الی هذا الیوم که زمان بیع شرعیست موضع مذکور را قبض عمل و دخل خود بلا شرکت احدی می دارم و محدود ست موضع مذکور بدین حدود اربعه

حد شرقی آن متصل الی کهیره
حد غربی آن ملحق ست بناله و جهیل داود پور
حد شمالی آن ملصق ست بموضع رسولپور
حد جنوبی آن ملزق ست بحد باغ و تالاب

در ینولا آنرا بجمیع حقوق و حدود داخلی و خارجی و مرافق آن من کل قلیل و کثیر و ما یضاف و ینسب الیها بمقابله مبلغ پانصد روپیه سکهٔ حالی رائج الوقت که النصف منه مبلغ دو صد و پنجاه روپیه سکه مذکوره میشود بدست لاله امراو سنگه ولد لاله تیج رای برضا و رغبت خود فروختیم و بیع نمودم شرعاً و عرفاً خالی از شروط مفسده و عاری از معانی مبطله عما یمنع جواز البیع چنانچه مبلغ ثمن آن تمام و کمال از مشتری وصول یافتم دامی و درمی منجمله قیمت آن در ذمه مشتری مذکور نیست و نمانده و بعد وصول زر نوعی که من بائع پیش از بیع قابض و متصرف بران موضع بودم حالا مشتری موصوف را بر موضع مبیعه مع باغ و تالاب و چاه و اشجار متفرقه واقع موضع مذکور مثمره و غیر مثمره قابض و متصرف گردانیدم چون عقد بیع صحیح شرعی درمیان من مقر و مشتری موصوف الصدر واقع شده و تقابض بدلین

بر سبیل مستقیم تمام و کمال حاصل گردید جدا شدم من عاقد بعقد بیع و لزوم آن بابدال و اقوال شرط
حالا نماند هیچ دعوی و ملکی از روی شرع شریف منقر و وارثان مرا ازان موضع مبیعه و مشتری را دعوی
ثمن آن از منقر اگر کسی بعد ازین وارثی پیدا شود و مدعی ملکیت و شرکت گردد باطل و نامسموع ست
و جوابدهی آن ذمه من بایع ست بنا بران این چند کلمه بطریق بیعنامه شرعی و رسید مبلغهای مذکور طائعاً
و راغباً بمهر و دستخط اکابر و اعاظم نوشته دادم که دست آویز مکمل گردد و سند کامل شود هبه نامه اقرار
کرد و اعتراف صحیح و شرعی نمود فیض الله ولد نصر الله بن فقیر الله ساکن احمد نگر در حال صحت نفس و ثبات
عقل و نفاذ جوارح و اجتماع حواس خمسه بدین وجه که عملهٔ یک منزل حویلی گلی و خشتی مشتمل بر دو دالان و
سائبان کهپریل پیش بر دو دالان و هر دو دالان بر دو طرف حجره معه راوٹی بالای بام و ڈیوڑھی
و بیت الخلاء و باورچی خانه وغیره مکانات مسقف بچوب ساکهو و شیشم که احداث کردهٔ منقر ست و
بلا مشارکت و مساهمت احدی در قبضهٔ مالکانه خود میدارم و محدود ست بدین حدود اربعه

حد شرقی آن ملحق ست بدیوار حویلی محمد سعید خان افغان — حد غربی آن ملحق ست بکوچهٔ غیر نافذه و درخت نیب
حد شمالی آن متصل ست بحویلی محمد خان و الیه الباب و المیزاب — حد جنوبی آن ملحق ست بطویله و کارخانه قدیم خیرآباد

حویلی محدوده موهوبه مذکوره مع حقوق داخلی و خارجی از قلیل و کثیر و ما یضاف و ینسب الیها مسمی
غلام قادر ولد شیخ عبد العلی بن شیخ نور الله ساکن قصبهٔ مذکور هبه و تملیک کرده دادم هبهٔ صحیحهٔ شرعیه
جائزاً نافذاً علی طریق الشهرة و الاعلان لا علی سبیل الخفیة و الکتمان حویلی موهوبه مذکوره خالی
از شروط مفسده دعاوی از معانی مبطله باقباض شیخ موصوف الصدر گذاشتم و او در قبضهٔ مالکانه خود
در آورده قبضاً صحیحاً شرعیاً پس نماند مرا و من یقوم مقامی را بر حویلی موهوبه مذکوره محدوده
هیچ حقی و نصیبی ملکی و خصوصیتی و دعوی لهذا این وثیقهٔ صحیحه نوشته دادم بمواهیر روسای
شهر و اکابر جوار و دیار که بعد من کسی از شیخ موصوف دعوی نکند و حقی و ملکی ثابت نماید
و این هبه نامه سند کامل و دست آویز مکمل نزد مشار الیه باشد و بعد وفات مشار الیه
فرزندانش حجت و برهان قاطع که همین قباله باشد مثل پدر مرحوم خود در قبض و تصرف
مالکانه خود داشته باشد رهن نامه اقرار کردند و اعتراف صحیح و شرعی نمودند مسمی
سید سرافراز علی و امتیاز علی ولدان سید قائم علی فی حال صحة اقرار هما شرعاً و عرفاً

بلا اکراه و اجبار برین صورت که موازی یک قطعهٔ باغ یکصد و هفتاد اشجار انبه وغیره واقع زمین موضع
سرای میر که زر خرید والد بزرگوار مرحوم ما مقران ست و بعد وفات پدر عالی قدر بلا مساهمت احدی
ارث بما مقرین رسیده در ینولا قطعهٔ باغ مذکوره محدوده خالیاً عن حق الغیر تا حال تحریر قبالهٔ شرعی
مالکانه بران قابض و متصرف هستیم در حالت صحت نفوس و ثبات عقل و نفوذ جوارح قولیه و فعلیه
با جمیع حدود و حقوق و مرافق آن داخلی و خارجی قلیل و کثیر و ما یضاف و ینسب الیها خالیاً
نمایم بیع جواز الرهن بمقابلهٔ مبلغ یکصد روپیه سکه حالی رائج الوقت که نصفی آن مبلغ پنجاه روپیه سکه
مذکوره میشود بدست شیخ ضیاء الله ولد شیخ حفیظ الله رهن داشتیم و گردگردیم خالی از شروط مفسده و
عاری از معانی مبطله و این تقایض بدلین بر سبیل تمام و کمال در مجلس واحد منعقد گشت چنانچه زر مذکور
از شیخ موصوف ما مرتهنان وصول نموده در تحت و تصرف خود آوردیم اقرار آنکه هرگاه مبلغ مذکور برسانیم
فک رهن کرده بگیریم و مادام که فک رهن ننمائیم منافع آن باغ مرهونه مثل اثمار و هیمه سوختنی
که از درختهای کهنه بر آید وغیره اجناس برضا و رغبت اجازت دادیم که ایشان بتصرف خود بکار
در آرند حلال ست. رهناً صحیحاً شرعیاً جایزاً نافذاً علی الطریق الشهرة
و الاعلان لا علی سبیل الخفیة و الکتمان صورت حال موجب تحریر و تقریر
این سواد و معتال آنکه فدوی درگاه اضعف العباد و احقر الافراد قادر علی ولد سید صابر علی
موازی یک قطعه اراضی واقع گوله گنج چارصد و نود گز بذراع الهی زمینداری از شیخ لطف الله
در وقت نواب آصف الدوله سنه ۱۲ هجری عوض مبلغ یکصد روپیه سکه خرید کردم
و قبالهٔ بیع شرعی نویسانیده گرفتم بمواهیر اکابر شرع و توره چنانچه ازان زمان تا حال بران قابض
و متصرف هستم و زر خطیر بران صرف نموده چند خانهای رعیت آباد نمودم در ینولا از شخصی از شیخان
بنده لکهنو دعوی کرد که قدری زمین مملوکهٔ مقبوضهٔ من در زمین مبیعهٔ شما مخلوط شده علیحده کرده دهند
چندی مناقشه و مجادله فیما بین ماند آخر الامر برین قرار یافت که زمین مبیعه پیموده موافق کاغذ بگیرند
روزی چند اشخاص ذی اعتبار جمع شدند عاقبت الامر اراضی پیموده حساب نمودند بر طبق بیعنامه
برآمد شیخ نور الدین که دعوی باطل بی اسناد کرده بود کاذب و دروغی شد بنا بران این چند کلمه
بطریق صورت حال نوشته شد هر گاه از حاضران و ناظران براین معنی اطلاع و آگاهی باشد

بمقتضای آیه کریمه وَلَا تَکْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ یَکْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ برین محضر نامه گواهی و مهر و دستخط کرده دهد تا عند الله ماجور و عند الناس مشکور گردد

تمام شد

خاتمة الطبع دفتر دفتر محامد و متن منشی مضامین گوناگون را سزد که رقوم بوقلمون کائنات بر صفحات هستی از دو حرف کاف و نون به نیکوترین صنعت نگاشته + والوف عبارات تحیت و ثنا بفصیح امی رسد که فصحای عرب و عجم را بکلام معجز نظام عاری ساخته + صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم اما بعد شائقان سلیس نگاری و نوآموزان روزمره نویسی را بشارت ست که درین هنگام فرخنده انجام کتاب سودمند + انشای منفعت پیوند هادی طریق نوشتن عبارت عاری + دستور انشا طرازی + نثر سهل ممتنع + مبتدیان ازو بغایت منتفع + حفظ گرفتن را لائق دستور الانشا نام مشهور انشای فائق مشتمل بر آداب و القاب و مکاتیب مراتب سه گانه + حاوی تمامی کاغذ ضروری بیعنامه و رهن نامه حویلی و نکاح نامه + به تصحیح تمام باهتمام کاربردازان منشی نول کشور بمقام کانپور بماه جنوری سنه ۱۸۶۴ع موافق شوال سنه ۱۲۸۰ هجری حلیه انطباع پوشید و مطبوع طبایع خاص و عام گردید

ماشاء الله لا قوة الا بالله

بفضل شیرازه بند دفتر کائنات نسخه بی‌مثال انشانگار مع جواب رقعات جامع فنون عبارات لطیفه مجموعه فضائل استعارات بدیعه

انشای خلیفه

۱۲۸۰

باهتمام حاجی غفران مآب محمد عبد الرحمن ابن حاجی محمد روشن خان مغفور و بتربیت خدمت برادر اعظم محمد مصطفی خان

در مطبع مصطفائی واقع کانپور در سنه ۱۲۸۰ مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش و نیایش مر احدی را که کاتب فصاحت بیان خردمندان از تحریر انشای ثنای بیکرانش چون قلم سرگردانست و منشی بلاغت نشان خرد دنش پروران از تقریر املای وصف بی پایانش خامه وار بریده زبان رباعی صانعی که بکمال عز و جلال در ستایش زبان ناطقه لال آنکه کنه حقیقتش برتر از قیاس و گمان و وهم و خیال تقدس صفاته عن احاطة ترقیم الاقلام و تنزه ذاته عن ادراک ذوی الافهام و تحفهٔ درود بران عاقبت محمود که آیت فیض هدایت و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین گلبیست از گلشن افضال او و منطوق لازم الوثوق لولاک لما خلقت الافلاک حرفیست از دفتر کمال او رباعی آن مالک ملک شرع و دین بعد کشاف دقائق یقین بعد بر اوج پیمبری و آدم آنذم بحضیض ماء و طین بعد و علی آله العظام و اصحابه الکرام باد اما بعد من بیچمدان خوشه چین خرمن ارباب سخن را که از جفاکاری سپهر

ابیات خاطر آشفته دارم و دل سرد	لاله سانم بداغ محنت و درد	بد من بر مراد دل نرسید
فرحت از من بمنع نقاب کشید	هر زمانم الم کند پامال	شربت غم دهد بجای زلال
از سموم غمم بباغ وجود	هرگز این غنچهٔ دلم نگشود	مثل من نیست در جهان نادان
حرف خوانی ز لوح نادانی	من که عیبم همه ز سر تا پا	ور هنرم کی شوم سخن آرا
فهم نامم کنی به نهج شگرف	از هر مصرع ار تو گیری حرف	هنگام طالب علمی بلدهٔ قنوج که

بدیدهٔ تنگ ظرفان خرده بین شکل قنوج می‌نماید و بچشم نادلان سخن آفرین صورت فتوح می‌نماید فی مقامیست فیض گستر که علم بعمل عالمان عظیم الشانش علم بر آسمان افراخته و خطه ایست دلنشین که عمل بعلم عاملان رفیع المکان

مشعل آفتاب درخشان ساخته حذاقت پیشگان است گفتارش معجزه آموز عیسوی و صداقت اندیشگان درست کردارش چراغ افروز موسوی مهندسان و زمینش از سمک تا سماک کاشف استاره و منجمان دقیقه گزینش از ثری تا فلک الافلاک واقف اسرار شاهدان جادو طرازش بغمزه ادائی تسخیر دل پاکان نموده و گلعذاران سحر ساز بنگه سرائی شکیب از دل قدسیان ربوده هنگام سطوع شمع جمال خوبانش چراغ آفتاب اشام بی اختیار بر زمین می اندازد و وقت طلوع مهر عارض سیمبرانش از غایت اضطرار صبح گوهر انجم انثار میسازد ابیات

بکوچه اش گل خان ره نورد | تو گوئی گلستان شده کوچه گرد
همه حسن سنج و لطافت لباس | بآئین گل گشته رنگین لباس

گلستانیست که شاطر ازش سد سکندری تواند بست و بوستانیست که مرح پردازش بر مسند جم تواند نشست صبحش بدلکشائی چون چهرهٔ پریرویان مهوش و شبش بسازد دیدهٔ امید و شامش بعطرسائی چون زلف مشکمویان دلکش دست انداز گردن خورشید لطافت انهارش چشمهٔ کوثر را آب داده و طراوت اشجارش ابواب فرح بر روی نظارگیان گشاده بیت زهی صفای عمارت که در تماشایش بدیده باز نگردد نگاه از دیوار وفور خواهش دوستان محبت اساس دقیقه شناس که هنگامه موافقت گرم میداشتند و تخم مصادقت در مزرع دل میکاشتند بران آورد که باجتماع مکاتیب مرسوله که بخدمت بزرگان عزیزان اتفاق افتاده بود پردازد و بترتیب مرغوب جمع نموده گلدستهٔ انجمن سازد که هر گاه گردش دور دوار چرخ حروف خود از بساط سراپا نشاط قرب حضور دور گرداند در زمان مفارقت یادگاری بماند این قلیل البضاعت بحکم واجب الاطاعت همه را فراهم آورده بچهار فصل مرتب ساخت و بطوالت کلام که یاد از تکلیف تام میداد نپرداخت بیت در سلک نثر چون در ناسفته شده مجموعهٔ فضائل تاریخ گفته شد فصل اول در مکتوبات فصل دوم در رقعات فصل سوم مشتمل بر دو قسم قسم اول در مراسلات تهنیت آمیز قسم دوم در مکاتیبات تعزیت انگیز فصل چهارم در آداب و القاب و خاتمه کتاب اگرچه نظر برعایت مناسبت مناسب آن بود که آداب و القاب داخل فصل اول میشود ولیکن از آنجا که باعتبار قول هو الاول هو الآخر اول باخر نسبتی دارد در فصل آخر تحریر یافت برین تقدیر اطراد نکته دلپذیر در مکاتیب صغیر و کبیر ناگزیر است التماس از صبح نفسان معنی رس و معنی شناسان صبح نفس که از خطا بعین عطا چین در ابرو نمی گذارند و از رهگذر کمال خوبی عیب را هنری می‌پندارند آنست که بمقتضای فحوای الانسان مرکب من الخطاء و النسیان بیت بقدر وسع در صلاح کوشند اگر اصلاح نتوانند بپوشند

فصل اول در مکتوبات مکتوب اول بجناب ارشاد مآب قدوة السالکین زبدة العارفین یگانه

حضرت صمدیت قرب بساط احدیت مقبول بارگاه بیچون ذی الحوش شیخ پیر محمد زینت بخش گرگنه سلون تحریر یافت بیت

آرزو دارم که خاک آن قدم
توتیای چشم سازم دمبدم

کمترین عقیدت گزین خلیفه طالب علم آداب تسلیمات معتقدانه و مراسم کورنشات نیازمندانه بجا آورده بموقف عرض حاشیه بوسان بساط فیض مناط انجمن هدایت موطن آن قبلهٔ ارباب تحقیق و توحید کعبهٔ اصحاب تدقیق و تجرید مخزن لطائف انسیه معدن معارف قدسیه کریم الاخلاق عمیم الاشفاق حضرت پیر دستگیر مد ظلال جلاله و نواله میرساند که اگرچه بحکم بیت مولوی جامی بیت

نه تنها عشق از دیدار خیزد
بسا کین دولت از گفتار خیزد

فدوی جان نثار از مدت بسیار آرزوی پابوس ناصیه سایان آستان فیض نشان که اکسیر مس وجود و فروغ بخش پیشانی سجود است فوق الحد دارد لیکن بیت

ز بس بمکتب غم مشق لاغری کردم
تنم بکاغذ مسطر کشیده میماند

قطع مسافت بعید را دشوار دانسته از حصول این دولت فیض وصول بهدست حرمانست و علاوه این جاست پر ملالت آنکه این شکسته بال مدت یکسال بسبب آزار چشم که با جریان آب از هر بن مو شعلهٔ آتشین بر میریزد حالتی داشت که بر کس مباد بلکه هیچکس مبیناد الحمد لله که درین ولا بتوجهات کریمانهٔ آن قبلهٔ آمال که بیمین و یسار این خاکسار سراپا انکسار بود از آن عذاب الیم تخفیف یافته و سیلاب چشمی زائل شده از غبار چشم که تا حال مائل بتیرگیست بیکدوش نگردید معهذا نظم

صبری نه که از عشق بپرهیزم من
بختی نه که با دوست درامیزم من
دستی نه که با قضا در آویزم من
پائی نه که از میانه بگریزم من

درین صورت بمقتضای فیض عام آن قبلهٔ انام امیدوار است که اگر آفتاب توجه خاص در بارهٔ ذرهٔ بیمقدار تابد هر آینه از گرداب اضطرار مناص یابد مصرع یک نظر فرما که مستغنی شوم ز ابنای جنس همیشه پیوسته خورشید هدایت بر اوج و دریای عنایت موج در موج باد

مکتوب دوم بگرامی خدمت فیض موهبت مجمع الفضائل منبع الفواضل مرشد کامل هادی آگاه دل قدوة الواصلین زبدة المحققین حضرت مولوی نظام الدین دامت برکاته و نواله و فضائله مستطیر

استعفای جرائم و استدعای رقیمه تحریر یافت بیت

توئی مقصود گر مشغول غیرم
توئی معبود گر نزدیک دیرم

ای عطا پاش خطا پوش و ای جرم بخش عذر نیوش ذرهٔ بیمقدار که تا این مدت خود را بارسال عرائض فراموش ضمیر فیض آباد آن قبلهٔ مسترشدان راسخ الاعتقاد کعبهٔ مستفیضان واثق الانقیاد نداده نه آن بود که در ادای لوازم فدویت که لازمهٔ عبودیت کیشان عقیدت اندیش و طریقهٔ عقیدت اندیشان

عبودیت کیش ست قصوری راه یافته باشد بل از رهگذر انفعال کمال اینکه وقت آمدن از سعادت اندوزان حضور موفور السرور رخصت نشده نتوانست که حقیقت حال را بقلم آرد رباعی

یاد تو شب و روز قرین دلم ست
لطف و کرمت گوشه نشین دلم ست
از حلقهٔ بندگیت بیرون نروم
تا نقش حیات در نگین دلم ست

ضمیر آگاها کمترین عقیدت گزین هیچ سعادتی به ازین نمیداند که خاک قدم پاک را توتیای دیدهٔ اولی الابصار سرمهٔ چشم خود گرداند و بحکم آنکه اگر آفتاب تابان ذرهٔ بیجان را باکرام شاد نماید چه دور و اگر سلیمان زمان مور بیچاره بی زبان را به پیام یاد فرماید چه قصور امیدوار است که دساده رفع ندامت این خجلت ملامت نوازشنامهٔ فیض شمامه مزین بمهر خاص که چشم سرمه ناک شاهد مقصود تواند بود شرف ورود یابد که این مسکین بی تسکین سر افتخار بفلک ساید و شادان و فرحان باز بخدمت باریافتگان حضور آید بیت

گر شود لطف و کرم در شان من
جلوهٔ طاعت دهد عصیان من

سایهٔ بلند پایهٔ هدایت و ارشاد الی یوم التناد مخلد و مستدام باد بحرمة النون والصاد

مکتوب سوم در جواب عنایت نامهٔ فیض شمامهٔ قبلهٔ ارباب فضائل کعبهٔ اصحاب فواضل حضرت میان عبد الغفور زینت بخش بگرام تحریر یافت رباعی

گر شاه تفقد بگدائی بکند
وز لطف نظر به بینوائی بکند
از دست گدای بینوا ناید هیچ
جز آنکه بصدق دل دعائی بکند

ذات قدسی صفات آن مجمع فیوض سبحانی منبع علوم روحانی کاشف دقائق معقول و منقول واقف حقائق فروع و اصول مقتدای کاروان منازل تحقیق پیشوای رهروان مراحل تدقیق مهربان سراپا لطف و احسان فیض بخشای عقیدت انتمایان عبودیت گرا هدایت فرمای عبودیت گرایان عقیدت انتما باد کمترین فدویت گزین خلیفه طالب علم بعد ادای آداب تسلیمات فراوان و کورنشات بی پایان معروض سعادت اندوزان حضور موفور السرور میگرداند که نور و سرفراز نامهٔ نوازش آمود که مشتمل بر اطلاع ماند و بود مقبول بارگاه صمد میان ابو محمد مرقوم قلم فیض رقم گردیده بود جبین نیاز بسجود معبود حقیقی سود قبله گاها میان ابو محمد خود را به عدم اخلاص پیش گرفتند و بی آنکه به بنده خبر شود بطالب علمی قصبات رفتند و پاس سخن خود نکرده قرار داد حضوری ابر باد داده ابواب الم برروی دوستان همدم کشادند و مشتاقان یکدل و جهت را در ششدر مهاجرت گذاشته نرد دغا باختند و رشتهٔ مواصلت دوستان صمیم القلب گسسته با آشنایان جدید هنگامهٔ موافقت گرم ساختند و نظر برین نکردند که در محبت و صداقت بتجاوز یک نقطه محنت کشیدن و صورت صد آفت دیدنست غرضکه حکایت شکایت آن عزیز که با بیع مهربانیهای آن حضرت از خدمت فیض موهبت

جدا شده بقلم نمی گنجد و بمیزان بیان نمی سنجد ضمیر آگاها بحکم آنکه **بیت**

نخواهد این چمن از سرو لاله خالی ماند | یکی همی‌رود و دیگری همی آید

از رفتن ایشان بر دل فیض منزل که نمونهٔ لوح محفوظ ست غباری نخواهد نشست شرح دلپذیر معمّای بی نظیر مقبول کونین میر سید حسین نوّر الله مرقده که نقل برداشته مرسول است بنظر مرحمت اثر خواهد گذشت حقیقت این بود که عرض نمود ظلکم ممدود بحق الملک الودود

مکتوب چهارم فراقنامهٔ جانگداز بخدمت یار دلنواز بی نیاز سراپا ناز نگارش یافت **بیت**

حسن تو همیشه در فزون باد | رویت همه سال لاله گون باد

تا و سمهٔ مشکبار غالیه مویان نازنین تسکین بخشای خونین جگران سپهر و صفحهٔ رخسار مهوشان زهره جبین رشک افزای مهر ست بهار جمال آن طراوت گلشن آمال و امانی و نضارت حدیقهٔ عیش و کامرانی گلگونهٔ عارض خوبی خال چهرهٔ محبوبی سواد دیدهٔ وداد سرمهٔ چشم اتحاد مقبول ایزد جهان آفرین میان شهاب الدین رنگ افروز گل و ناله آموز بلبل باد و بعد ادای مراتب سوز و ساز جانها که آتش انداز کاشانهٔ دانش و آگهی ست باظهار حقیقت حال زمان هجران می پردازد و دل را از شدائد ایام حرمان خالی میسازد جانا آن با آن قامت سرو رفتار که در چمن رعنائی شاد ابست و با آن سنبل گره دار که بصد زیبائی زنجیر گردن آفتابست و با آن قوس عنبرین که بجهت صید امن و امان دل ناشکیبان زه کشیده و با آن نرگس مست نیمخواب که در سایهٔ چتر مشکین تکیه بر گل زده و با آن مژگان فتنه کیش که ناوک سینهٔ امیدست و با آن خال مشکبیز مردمک دیدهٔ خورشیدست و با آن دهان غنچه آیین که راه اندیشه در وگم ست و با آن لعل شکر خند که پیوسته چون گل صبح به تبسم ست که تا از بزم وصالت مانند حلقهٔ در بیرون شده ام قامتم چون هلال ابروانت از غم خمیده و تنم چون موی زلفت هزاران هزار پیچ و تاب دیده از بار گران ناتوانی سرم چون سر حلقهٔ اسم با قدم همرازست و دلم چون لب نی با حدیث آه و ناله دمساز گوهر اشکم چون صیت جمالت آویزهٔ گوش ماهی گشته و دود آهم چون زلف مشکینت بر ماه هاله زده باغبان قضا نهال وجودم را در حدیقهٔ گیتی مگر بجهت صرصر فراق پرورده و چمن طراز روزگار ریاحین عیشم را از چشمهٔ غم آب داده که غنچهٔ بستهٔ دلم از نسیم بهاری نمی‌گشاید و چمن طبعم از گریهٔ ابر آذاری بخنده نمی گراید **بیت**

زجوش گریه آلم گشت گلگون | شده مژگان من فوّارهٔ خون

خوش آن ساعت مسعود و زمان محمود که خاک آستان دولت نشانت را توتیای چشم سازم و سینهٔ محبت کشیده را از غم و الم جدائی

پردازد و دل بی وسیلهٔ قاصد و پیام نغمهٔ محبت ر و برو سراید و زبان اخلاص بیان حکایت فراق و داستان بیتابی و اشتیاق بتفصیل ادا نماید **مثنوی**

تو باشی از غرور حسن مدهوش | من از حیرت کنم خود را فراموش

بعشوه بشکنی مُهر دهانم | کنی گویا چو چشم خود زبانم

بگویم قصهٔ بیخوابی خویش | بخوانم نامهٔ بیتابی خویش

جوابی بشنوم زان لعل سیراب | که از بزم وصالم بهره میاب

مکتوب پنجم بدوست سراپا مغربی پوست صادق الوداد میان محمد مراد که کمانی فرستاده بود تحریر یافت **بیت**

زهی سعادت آنکس که یارش آرد یاد | کند ز بند غم و محنت و الم آزاد

پیک تیز گام آن مقبول الانام گل گلزار معانی بلبل شاخسار نکته دانی در فرخنده ایام بهجت کیش مستهام کمانی که خجلت دهٔ ابروی مهوشان دلارام بل هلال مثال انگشت نمای خاص و عام بود رسانید خاطر این حلقه بگوش را از گران بار کشاکش حزن و ملال سبکدوش گردانید **بیت**

بسی سربلندم ز احسان دوست | دل و جان من هر دو قربان اوست

قسم باسم پروردگاری که رشتهٔ جان در قبضهٔ قدرت اوست اگر این گوشه نشین زاویهٔ حرمان در مقابل این عطیهٔ مرضیه تیر قامت ناتوان را کمان بسازد روا ست و اگر بمیدان وفا در آمده بسی سر قربان نماید بجاست تا قوس قزح بخط زنگار رنگ صفحهٔ زرین چرخ برین بیاراید و عطارد رقم رد و قبول بر تختهٔ جبین اهل زمین ثبت نماید سهام آرزوی آن افضل الکرام بهدف مرام مقرون باد

مکتوب ششم در جواب تلمیذ رشید میر عبد العزیز مشتمل بر ترغیب علم تحریر یافت **بیت** ادب تاجیست از لطف الٰهی بنه بر سر برو هر جا که خواهی

مکتوب بهجت اسلوب آن نادر العصر مشتمل بر صلاح پرسی قصد طالب علمی قصبات که بعد انجام ایام شب برات صورت بند در سید خاطر را قرین اصناف مسرت و شادمانی گردانید اگرچه این کاسد قماش امتیاز سفید و سیاه ندارد اما بهر حالی این مشتاق سوخته آتش فراق و دوختهٔ ناوک اشتیاق کم و بیش بر حرف دوستانه که بعقل ناقص خود معقول می پندارد نظر نموده بی تکلفانه بر روی قلم می آرد و آن اینست که طالب صادق که ظاهرش همرنگ باطنست بمقتضای کلام خیر الانام علیه الصلوٰة والسلام اُطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصِّيْنِ تا رنج شدت غربت برخود نه پسندد گنج مطلوب بر ندارد و تا غلام وار کمر خدمت بر میان جان نه بندد دامن مقصود فراچنگ نیارد و آری تا شمشیر از نیام بر نیاید در معرکهٔ مردان سرخرو نماید جان من اگر بموجب خبر خیر البشر اَلسَّفَرُ وَسِيْلَةُ الظَّفَرِ زیر دستی پامال از زاویهٔ خمول سر وا کرده شد اند سفر را که صورت سقر دارد بر خود نگزیند هر آینه بتحصیل کسب کمال بالا دستی بر ابنای جنس خود نه بیند

برادرم بحکم آنکه تا اینکس تیر وار از قوس خانه بجهد بهدف مراد سر ننهد بیت

بسفر رفتنت مبارک باد / بسلامت روی و باز آئی

الله تعالی آن یگانهٔ روزگار را از خلال دور و دراز که از دفتر جمعیتش است بر کنار داشته بعلمیکه باوجود خرج ترقی پذیرد رساناد و بعمل در زمرهٔ مقبولان جهان گرداناد **مکتوب هفتم** در شکایت سپهر بیمهر و استدعای نامهٔ فیض شمامه تحریر یافت رباعی

ماگرچه پا شکسته بصحرا نشسته ایم / اما ز آب دیده بدریا نشسته ایم
آغشته صد هزار کدورت بزیر چرخ / مانند دُرد در ته مینا نشسته ایم

بر ضمیر صداقت پذیر آن یگانهٔ آفاق مجمع الاخلاق منبع الاشفاق میان شیخ اسحاق پوشیده مباد که دوستدار سراپا نثار از آن بار که از بساط انبساط حضور دور افتاده دست بر دل پیل محیل دور ستم پیشه فرزین بند منصوبهٔ عیشم را شکست داده هزاران هزار اسپ جور و جفا بر جان ناتوان تاخته و ابواب رنج و عنا بر دل ناشکیبا گشاده پیاده وار سراسیمه ساخته درین صورت اگر نسیم عنبر شمیم توجه عمیم برگشته زر از مشتاقان نزار و زیده خاطر مخلصان قدیم را چون گل شگفته گرداند هر آینه بازی محبت محبان صمیم قائم ماند مصرع

شاهان چه عجب گر بنوازند گدا را

تا رخ بساط زمین و زمان از تاب آفتاب درخشانست بعنایات تامات ایزدی سمند توسن بهجت و آرام رام باد **مکتوب هشتم** بهاریه که بموجب فرمایش عزیزی بقلم آمده بیت

وقتست که گل برفگند پرده ز رخ باز / زانسان که ز فانوس چراغی بدر آید

ازانجا که باغبان قضا و قدر چار چمن گیتی را برشحات سحاب مکرمت گلهای متنوعه زیب و زینت بخشیده سیراب گردانید آرزو دارد که حرفی چند در وصف شاهدان چمن و شگفته جبینان گلشن که غمزدگان را سرمایهٔ بهجت و نشاط و اندوهگین خاطران را پیرایهٔ مسرت و انبساط است بر روی قلم آرد بر حدیقه پیرایان بهار معانی و نغمه سرایان گلزار نکته دانی پوشیده مباد که درین وقت خوش و موسم دلکش که نسیم عنبر شمیم طراوت بخش نوباوهای رنگینست خسرو گل بصد ناز و تجمل بر تخت چمن نشسته سرو با هزاران تذرو چون خادمان کمر بسته با جان عم آید بلبسان حال این مقوله ادا نموده بیت

سرو در باغ بیک پای ستادست نگو / بر رکاب تو دو دیگر بودش پای دگر

سوسن کبود پیراهن با هزاران زبان شوق و ثنا در گفتگو بیت

غمزه بطرز ستم عشوه برنگ جفا / در روش حسن و ناز هست بسی خوشنما

لاله خونین پیاله با داغ دل مقدمهٔ حسب حال خود را در جستجو بیت

لبالب است ز خون جگر پیالهٔ ما / دم نخست چنین شد مگر حوالهٔ ما

نرگس مجنون وار بتماشای لیلی گلزار از دو چشم گشاده این نکتهٔ موزون بلبسان وقت بیرون داده بیت

بازآی که در سوز و گدازم بینی / بیداری شبهای درازم بینی

سنبل مشکین با وجود پیچ و تاب عتاب گل در دعاگزاری فرد

از بهر دفع چشم بد از خوب روی تو / سیّاره ها سپند شود مجمر آفتاب

سمن سیمین بدن بتلافی آداب لوازم جان سپاری بیت

باز آمدم که سجدهٔ این خاک پا کنم / گر طاعتی قضا شده باشد ادا کنم

و درچنین حین نضارت آگین بلبل ترانه ساز با دل آرزومند در سوز و گداز و از خموشی گل سراپا ناز با جان مستمند سخن پرداز فرد

تغافل تو مرا به نماید از لطفت / که این بهر کس و آن خاصه از برای منست

گاهی از بهار وصال یار دامن گل عیش چیده و گاهی بباد خزان فراق صبح وار گریبان دریده ساعتی جام دلش از بادهٔ مسرت و نشاط لبالب و دمی جان غمگینش از غایت مدهوشی بهجت و انبساط را در طلب زمانی چون گل بشگفتگی هم آغوش و در ترنم گویان و لحظهٔ چون غنچه با تنگدلی در جوش و معشوق جویان آری بیت

دو گونه رنج و عذابست جان مجنون را / بلای صحبت لیلی و فرقت لیلی

بس کن بس کن که بستان آتش زیر عشق بتحریر در نیاید و آن نائرهٔ شعله خیز بپنبهٔ تقریر را انتشاید فرد

قلم بشکن سیاهی ریز کاغذ سوز دم درکش / حسن این قصهٔ عشق است در دفتر نمی گنجد

مکتوب نهم بخدمت گرامی خلاصهٔ خاندان اصطفا نقاوهٔ دودمان ارتضا شرافت و نجابت دستگاه میر خیرالله بلگرامی تحریر یافت بر ضمیر خورشید نظیر آن زینت افزای محفل سخن رونق بخش تازگی مضامین نو و کهن نگاه آموز چشم بینش چراغ افروز بزم آفرینش نمک خوان اهلیت مردمک دیدهٔ قابلیت مبدع قوانین مروت مخترع آئین فتوت مجمع الاخلاق منبع الاشفاق اختر برج نقابت گوهر بی نظیر درج نجابت واضح و لائح باد که وصول مژدهٔ بهجت افزای اینکه بعد انجام ماه صیام که عید بعید نیست کلبهٔ احزان تهیدستان را بزرگی ظاهری و معنی را بقدوم مسرت لزوم رشک گلستان سازند سلسله جنبان بزم نشاط و شیرازه بند مجموعهٔ انبساط گردید رباعی

ای آمدنت باعث آبادی ما / ذکر تو بود زمزمهٔ شادی ما
مارا چه بود که تا نثارت سازیم / قربان سر تو باد آزادی ما

اگرچه در عالم معنی دیده بوساطت باصره نظر بر روی شاهد مقصود میکشاید و دل غمدیده بی مشقت معانقهٔ جسمانی مشاهدهٔ روحانی مینماید لیکن بحکم آنکه فرد

وعدهٔ وصل چون شود نزدیک / آتش شوق تیزتر گردد

دوستدار سراپا نثار از غایت اضطرار در شاهراه انتظار مصرع

چون گوش روزه دار بر الله اکبرست

مسبب حقیقی زودتر لطیفهٔ انگیزد که حجاب نامه و پیام از میان برخیزد بیت

بی تو جان قطره ایست بر لب شوق / ور تو دیر آمدی چکید اینک

ع قلم اینجا رسید و سر بشکست

مکتوب دهم در جواب صداقت ...

فضیلت دستگاه میان عبد الشکور نبیرهٔ شیخ نور متوطن بلدهٔ فاخرهٔ جونپور مشتمل بر جفاکاری فلک ستم‌کیش و
دل‌آزاری دورِ جور اندیش تحریر یافت در ورود رقیمهٔ شوق‌آمود که بعد انقضای مدت کثیر مصحوب شیخ مسعود
نگارش یافته بود اگرچه در بادی النظر دلِ اخلاص منزل را مسرور و مبتهج ساخت اما بمطالعهٔ حقیقتِ حال
ایشان که باوجودِ چندین تگاپو هنوز روزِ اولست در گرداب اضطراب انداخت ای عزیز سراپا دانش و تمیز
از گردشِ گردونِ دون پرست ناهنجار که دانا بمکر و حیله‌اش گرفتار و نادان بر ایارِ غمگسارست نمیتوان حرف زد
که درین روز بازارِ نادانی پست فطرتانِ کج نهاد که از غایت کم فهمی فرقی میان سخن و الی نمی دانند بزعم
کسبِ کمال سر بفلک میکشند و بلند حوصلگان فیاض الافراد که از غایت دوربینی سرنوشتِ انجام را از ناصیهٔ
آغاز میخوانند بجای زلالِ جام دُردآمیز دردی میچشند **بیت** اسپِ تازی شده مجروح بزیرِ پالان
طوقِ زرین همه در گردنِ خر می‌بینم معالجه کجاست که معدهٔ زمانه را از اخلاطِ فاسده اوصافِ ذمیمه پاک
و صاف نموده بصلاح آرد و نوشدارو که در ازالهٔ امراضِ نادانی و ناقدردانی سپهرِ بیمهرا اعجازِ عیسوی
بکار برد بهرحال مقتضای دانشِ کمال آنست که تا تمادیِ ایامِ زندگانی همه‌وقت بکشاده پیشانی در عیش
و کامرانی باید بود و گل و خارِ عشرت و عسرت اکاشته باغبانِ حقیقی انگاشته لب بچون و چرا نباید کشود **بیت**
بدُرد و صاف ترا حکم نیست دم در کش که هرچه ساقیِ ما ریخت عینِ الطاف است
الله تعالی بمراتبِ عالی رساناد
و یادِ دوستانِ راسخ الوداد از ضمیرِ جملت بتصویر آن یگانهٔ کارخانهٔ تقدیر فراموش نگرداناد **مکتوب یازدهم**
بخدمتِ فضائل پناه فواضل دستگاه میان شیخ امان الله مشتمل بر رسیدنِ ابیاتِ تازه مضمون و سفارش
دوستِ صداقت مشحون تحریر یافت نتائجِ طبعِ صافی و ذهنِ وافیِ آن صورت‌دانِ معنی و معنی
شناسِ صورت که دانشورانِ نکته‌پرور را محکِ کاملست و نکته‌پروران دانشور را معیار ایست قابل
بهجت‌افزای دلهای حزین و مسرت پیرای جانهای اندوهگین باد بعد ابراز لوازمِ شوق که گزارش نگارش
نمی‌پذیرد و در معرضِ بیان جا نمی‌گیرد مشهودِ ضمیرِ خلت‌پذیر میگرداند که رباعیِ طبع‌زادِ آن مجمعِ مروت
و وداد و منبعِ فتوت و اتحاد که هرچهار مصراعش چون اربع عناصر حکمِ مساوات داشتند بل از رهگذرِ مراعاتِ
مبانی و نزاکتِ معانی هر مصرعه از آن صرعهٔ چهارم بود هنگامیکه از نظم و نثر تعلق مانند نقطهٔ
انتخاب برکنار بوده فرو می‌گذرانید این غزلخوانِ بیتِ الحزنِ جدائی و تنهائی را همدوش شاد مانی
تازه و هم‌آغوشِ کامرانیِ بی‌اندازه گردانید **بیت** بماناد آن دوست کو دوستان را

غذای دل و راحتِ جان فرستد رجا که همبرین آیینِ ضیافتِ طبعِ محزون باشعارِ تازه مضمون که از قلم
مریم شکمِ آن مقبولِ بارگاه بیچون سرزند لازم شناسند سخن پیرایا چون دوستِ محبت گزین محمد امین بجهت معافی چند
قطعهٔ زمین که در سرکارِ فیض آثار صدرِ رفیع القدر دارد بگرامی خدمتِ میر سید یقین است که در انجامِ کارِ
آن یگانهٔ روزگار این دوستدارِ سراپا انکسار را رهینِ منتِ بی‌شمار خواهند فرمود **بیت**
بود تا خاطر از فکرِ سخن شاد درِ تو مأمنِ اهلِ سخن باد **مکتوب دوازدهم بخدمتِ نقابت**
و اقبال پناه نجابت و اجلال دستگاه سید مظفر امین پرگنهٔ انوپ‌نگر مشتمل بر استدعای واگذاشت غلهٔ محصول زمین
پروانجات تحریر یافت **بیت** شکرِ فیضِ تو چمن چون کند ای ابرِ بهار که اگر خار و گر گل همه پروردهٔ تست
مسندِ دولت و اقبال و وسادهٔ حشمت و اجلال بوجودِ منبع الجودِ آن مشفقِ قدردانِ عمیم الامتنان بیحساب
زاد الله عمره و قدره زیب گیر و زینت پذیر باد خیراندیش عبودیت کیش خلیفه طالبِ علم بعد ادای آداب
تسلیماتِ بندگی سماتِ خود را فرایادِ ضمیرِ صفا پذیرِ سعادت اندوزانِ حضورِ موفور السرور رسیده اگرچه
این فدوی باستماعِ خوبیهای ذاتی و صفاتیِ آن ملاذِ مهربان غائبانه آرزوی ادراکِ ملازمتِ سراپا بهجت
در سر دارد ولیکن بموجبِ آنکه کل امر مرهون باوقاته حصولِ آن دولتِ فیض وصول را موقوف بر وقت داشته
بمدعای احب العرض می‌پردازد که چون پیش ازین رفعت و امانت پناه شیخ محمد امین از رهگذرِ عدمِ وجه
کفافِ متعلقانِ این کمترین سند موازی سی بیگه زمین در سوادِ موضع رسول‌آباد بر رضامندیِ مالکانِ موضع
مزبور بمهرِ خاصِ خود باین قلیل البضاعه عنایت نموده بودند محصولِ یک فصل در ایامِ بحالیِ ایشان بدستگاه
این پریشان رسیده بود بعد از آن که این هیچمدان از غایتِ شوقِ کسبِ علم باعتمادِ کمالِ مهربانیِ عاملان
حال و استقبال که البته متعقدِ حالِ بیکسانِ شکسته بال خواهند بود و بمقتضای دریادلی آب بلب تشنگان
بز خواهند گرفت شدائدِ سفر را که صورتِ سقر دارد اختیار نموده همدرانِ اثنا پرگنهٔ مرقوم بقدومِ میمنت
لزومِ میر صاحب رشکِ چمن گردید از آن باز باوجودِ فیضِ عامِ آن خیرالانام از محصولِ زمینِ مسطور آن حجابت
نشین طلب جان بلب یکدانه نرسید **بیت** هرچه هست از قامتِ ناسازِ بی‌اندامِ ماست ورنه تشریفِ تو بر بالای کس کوتاه نیست
فیض‌رسانِ بیکسان سلامت اگرچه از خبرِ شدتِ تاثرِ محنتِ شاقه و فرطِ فاقهٔ متعلقان روزم چون شبِ هجران تنگ‌دانه
و شبم مانندِ روزِ قیامت دراز لیکن بشکر اینکه باریافتگانِ حضور بمقتضای فورِ مهربانی غلهٔ محصولِ ماضیه را بجای
محفوظِ امانت نگاهداشته اند رطب اللسان و عذب البیان می‌باشد رحی **بیت** چه غم دیوارِ امت را که باشد چون تو پشتیبان

چه باک از موج بحر آنرا که دارد نوح کشتیبان

درین صورت امید آن دارد که غلام مرقومهٔ محفوظه حوالهٔ مالکان موضع مذکور
شود و آینده را نیز مترصد توجهات کریمانه و مربیانهٔ آن مشفق مهربان است بیت
زمین و آسمان تا برقرار است — بدنیا نام نیکو یادگار است
آفتاب دولت و اقبال لایزال باد بحرمة النون و الصاد مکتوب سیزدهم
در جواب دوست اخلاص پرور بجان برابر میان ابو المظفر تحریر یافت بیت
نیم یک لحظه از یاد تو خاموش — فراموشی شده از دل فراموش
مهجور صوری و موصول معنوی که بتعداد محاسن اخلاق آن مجموعة الشمائل
محمود الخصائل رطب اللسان و عذب البیان میباشد اگر شمهٔ از جوش و خروش باطن محبت مواطن بمعرض بیان
آرد هر آینه روی خامه تیرگی پذیرد و شعلهٔ آتش بنامه درگیرد بیت
زشرح شوق آتش در پر روح الامین افتد — اگر غمنامهٔ هجر تو بر بندم ببال او
لهذا جام دل تو ده منزل را که از بادهٔ شوق و آرزوی ملاقات بهجت سمات
و مقالات فرحت آیات آن نونهال چمن اقبال مالامال بود از ریزش و تراوش باز داشته بمطالب پرداخت
که مطالعهٔ مضمون خلعت مشحون رقیمة الوداد خاطر مضطرب را که بوصول مژدهٔ خبر خیریت اثر آن سرمایهٔ مروت و فتوت
روز و شب آگهی طلب بود دهدست عشرت تازه و مسرت بی اندازه ساخت ع
ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی
یقین است که آن برادر بجان برابر از انجا که مغز سخن نغز میرسند از مشغل سبق عربی و انشا که هر دو رفیق موافق اند
خود را معطل نخواهند داشت و تحصیل درستی خط که بر خط مهوشان بر سرهٔ جبین خط نسخ میکشد در مشق شبا روزی
خواهند نگاشت بیت
کسب کمال کن که عزیز جهان شوی — کس بی کمال هیچ نیرزد عزیز من
اگرچه بآن عزیز سراپا تمیز درین ماده حرفی زدن حکمت بلقمان آموختن است لیکن بمقتضای دلسوزی که ثمرهٔ اتحاد
معنویست نمی گزارد و کشان کشان برین می آرد مصرعه
می تراود چه کنم انچه در آوند دست
بحکم آنکه او اول نامهٔ انشای محبت و اتحاد یاد دوستداران صادق الوداد دست تواتر و توالی بدست آیندگان
این حوالی بتحریر مکاتیب بهجت اسالیب مسرت افزای خاطر مشتاقان خواهند بود چمن عیش و عشرت بریع
عنایات رب العزت شگفته و ریان باد مکتوب چهاردهم در جواب فضائل مرتبت فواضل منزلت خلاصهٔ
خاندان مصطفوی نقاوهٔ دودمان مرتضوی باعث آرامش خاطر خیر خواه سید عبد الله مشتمل بر استعذار عدم
اظهار لوازم اخلاص و توقف تحریر مکاتیب اختصاص ترقیم یافت بیت
مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد — هدهد خوش خبر از شهر سبا باز آمد
رنگین نامهٔ که از حسرت آب و رنگش غنچهٔ گل بر خود پیچید و از فیض رائحهٔ
مشکبارش بلبلان چمن بگرنگی را دماغ شوق عطر آلود گردید در شگفته ترین زمانی ورود نموده طراوت افزای

بوستان خاطر دوستان گشت انچه در باب عدم تسطیر مراسلات مرقوم قلم تلطف رقم بود معلوم مخلص بیابا
از انجا که تحریر تمهیدات رسمیه و مطارحات عرفیه از بارگاه محبت معنوی بمراحل دور افتاده خاطر صداقت مآثر
بمواصلت روحانی که انفصال جسمانی مانع آن نمیگردد اکتفا کرده باین میسازد و بآن نمی پردازد بیت
رسول و قاصد و پیغام و نامه حاجت نیست — که در میان من و تو همین من و تو بس ایم
اگرچه درین ایام شدت انجلام از
غایت تنگی بی غنچه وار دلتنگ و از نهایت بینوائی با بخت مخالف در جنگ بوده سر رشته سخن سرائی و خامه فرسائی
نداشت ازان جهت عدم را حمل بر نسیان حرفی چند از سراسیمگی خاطر پریشان بخیر سند بقلم داده امید که خادم دیرینه را تقویم
پارینه خیال نکرده همبرین منوال باصدار عنایت نامجات بهجت سمات تسکین بخش خاطر سکین خواهند بود
ایام شادمانی بکام باد مکتوب پانزدهم در جواب مکتوب بهجت اسلوب میان محمد یعقوب مشتمل بر استدعای
توجه آن محبوب القلوب در باب حصول مطلب مرغوب تحریر یافت مطالعهٔ رقیمة الاخلاص این مخلص سراپا
اختصاص را از بند غم و الم خلاص داده سرمایهٔ بهجت و شادمانی را بنیاد نهاد و توجهات کریمانهٔ غائبانه بحال این شکسته
بال منبعد ول داشتن و معدن محبت و اتحاد شیخ آگه داد را بجهت حصول سند نوبر گماشتن یاد از عطوفت کمال
آن مرجع الآمال میباید جزاکم الله خیرا بیت
الهی در جهان باشی باقبال — جوان بخت و جوان دولت جوان سال
آری عیار از ذلت قیصر سان دران شهر نایرسان کیست که این قدر تفقد بحال بیکسان فرماید و در انجام مهام
خسته دلان سعی مربیانه نماید بحکم آنکه در خانه اگر کسیست حرفی بس است احتیاج نیست که حرفی از اظهار
مطلب بتکرار برنگارد مصرعه
آغاز کرده برسانش بانتها
حسب التحریر قصیدهٔ پیر دستگیر
حضرت میر رحمة الله علیه بر کاغذ رنگین بخط نمکین نویسانیده مصحوب خلاصهٔ اتحاد توامان سید عبد الرسول
مرسول نموده بانجام خدمتی دیگر که لائق دوستدار باشد متوقع الاشارت منت مترصد که همبرین نمط نامه و پیام
شاد کام دارند بهجت خاطر روز افزون باد مکتوب شانزدهم بخدمت دوستی که گاه گاهی مرتکب منهیات
میبود و باغوای ارباب ضلالت راه بطالت می پیمود مشتمل بر ابراز معذرت نصایح سمات در ضمن ضوابط علم
نصرف مرقوم یافت بیت
دل من لفظ و یاد تو معنیست — معنی از لفظ کی جدا باشد
ایزد متعال ذات عدیم المثال آن مصدر مکارم اخلاق را از انچه نباید مفروق و بهرچه شاید
مقرون دارا د و این ناقص کم ظرف که از غایت اتحاد بحضور و غائب خود را جدا نمی پندارد و در اظهار مراتب صیغه
شوق که میزان دانش صرافان نقود محبت معنوی در ان جنس کاسد دارد مبالغه نموده جوش و خروش

خاطر را القلم می آرد شایسته همت عالی فطرت آنست که بمقتضای آیه کریمه اَطِیعُوا اللّٰهَ وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ دل خود را
از خیالات ذمیمه نهی منکر که دلیل ضلالت ست اجوف ساز دو مردانه و مجردانه الف قامت را بانقیاد باطن نون ساخته
بمزید تاکید باداى لوازم امر معروف پردازد و از روی کسر نفسی که فتح باب مقصود ست همه حرکات و سکنات را
از فاعل حقیقی دانسته بموجب بیت دلاویز بیت گناه اگرچه نبود اختیار ما حافظ تو در طریق ادب کوش گو گناه منست
نیک را بخدا و بد را بخود منسوب گرداند تا از طعن مجهول و ضعان معتل العین که بزعم مهموز خود ترجیحی و تفضیلی بخود میجویند
و از غایت خفت عقلی نابینا یانه براه خطامی پویند صحیح و سالم ماند اگرچه الحال تلافی افعال متصرفه زمان ماضی که
بیشتر در هنگامه پردازی لهو و لعب صرف شده لیکن بموجب اَلْاِنْسَانُ حَرِیْصٌ فِیْمَا مُنِعَ محال مینماید لیکن اگر طالب صادق
بمساعدت توفیق ازلی خود را بگروه والا شکوه حق پژوهان که از تعلق دنیای سراپا در برکنار بوده بخاطر جمع
مشغول ذکر واحد حقیقی میباشند ملحق گرداند بحکم آنکه اَلصُّحْبَةُ مُؤَثِّرَةٌ با ثبات صفات روحانی نفی خطرات جسمانی نموده
زمان استقبال را در ضلال بگذارند درین صورت شاید که درمی از هدایت غیبی کشاید محبت بنا مودت دستگاها
این همه مقدمات دلاویز را که فی الحقیقت تازیانه افعال آن سرمایه امانی و آمال ست اگر خلاف قیاس
پندارند بعمل نیارند امید که تا شام فراق بصبح وصال ابدال یابد بفراموشی که در باب محبت جائز نیست از دوستان
واجب الاخلاص حذف نسازند دولت بهجت و بهجت و دولت روز بروز مضاعف باد مکتوب هفدهم
بخدمت فضائل پناه فوضل دستگاه مقبول حضرت کریم میان محمد نعیم هنگامیکه از قصبه خورجه بسیر قصبه برن
تشریف داشته بودند رقیم یافت بیت
بر هر زمین که بگذری ای نوبهار حسن   روید بجای سبزه براهت هزار چشم
مخلص صمیمی هیچ عبارتی شایسته که در شرح خوبیهای ذاتی و صفاتی آن قدوه سخن پردازان معنی طراز زبده معنی
طرازان سخن پرداز بکار برد در کارخانه دانش و آگهی نمییابد لهذا بحکم این مصرعه دلاویز مصرعه
خاموشی از ثنای تو حد ثنای تست   عنان شبدیز قلم را بمیدان مشاطگی شاهد مطلب میتابد از آن باکه آن
هوشیار خوش خرام مایه جمعیت خاطر بی آرام آرزومندان محبت گزین را در ظلمات هجران اسکندروار
همدوش خضر مانی گذاشته مردم آن حوالی را خضر مثال بهره مند صورت و معنی نموده اند بیت
یکی از سرگذشتم بی تو اینست   ز سر بگذشت بی تو آب چشمم
دل فراموش نیست از ین رو که   هم نشانهای نمود دیرین که بهجو دریا نمایان سراب فروش و زبان مشتاقان
هر چه آن خسرو کند شیرین بود ع   همه جا و همه حال خیال جمال آن
سرمایه فضل و کمال را مطمح نظر دارد و در عالم معنی خود را از بهره اندوزان انجمن حضوری میشمارد بیت
گرم از تو نقش تو ام در نظر بسست   دل بعیش تست دولت من این قدر بسست
بجستجوی خبر جانم از دریچه گوش   زمان زمان بسر راه کاروان آید
مشتاق اثر رقیم خبر فرخنده اثر اینکه کدام روز بهجت افروز بقدوم مسرت لزوم کلبه احزان منتظران سراپا چشم
رشک گلستان شود چه عجب گر از غایت انتظار بیت
در صورتیکه حال چنین باشد امیدوار از نسیم حق
یاد نمودن مرهم جراحت فرستادنست بیت
بازآ که در سوز و گداز هم بینی   بیدار ی شبهای درازم بینی
همیشه هنگامه روز بازار محبت یوسفی آن عزیز مصر معانی گرم باد مکتوب
هیژدهم در جواب عنایت نامه فیض شمامه مصدر مکارم اخلاق مورد مراحم اشفاق اقبال و اجلال پناه شوکت
و بسالت دستگاه میر سید کرم الله زاد عمره و قدره تحریر یافت رباعی
از طرف چمن نسیم اقبال وزید   وز گلبن امید گل لطف دمید
یعنی که ز حسن طالع و بخت سعید   پروانه التفات عام تو رسید
گلشن دولت و اقبال و چمن حشمت و اجلال ذات مجمع البرکات منبع الحسنات خلاصه خاندان مصطفوی نقاوه
دودمان مرتضوی رونق افزای مسند نقابت زینت بخشای وساده نجابت مشفق قدردان مکرم سراپا
احسان میر صاحب جیو سلمه الله تعالی بر شحات سحاب الطاف ایزد متعال ذی الجلال طراوت گیر و نضارت
پذیر باد خیر طلب سراپا ادب خلیفه طالب علم بعد ادای آداب تسلیمات عبودیت سمات بعرض ملتزمان آستان
رفیع المکان که نامبرداران آستانست میرساند که شرف مطالعه سرفراز نامه مرحمت شمامه که صد شمع مقصود پروانه اش
تواند بود سر عزت این زاویه گزین حسرت را از خاک بافلاک برداشت ع   زهی سعادت آنکس که یار پیش آید
بحکم آنکه سرمستان خمخانه ازل که جام دل ایشان از باده عنایت لم یزل لبریز ست جرعه فیض را از کام
لب تشنگان زلال آمال دریغ نمیدارند مرقوم قلم عطوفت رقم گشته بود که درینجا طبق و سبق هر دو موجود
بی تکلفانه خانه خود دانسته بجمعیت خاطر روانه این طرف شود استظهارا از انجا که این خیر خواه دست امید
خود را از دامن فیض دامن دولت آن امیدگاه تکیه پناه کوتاه نمیدانست عزم بالجزم داشت که پیش از
ورود ممتاز نامه نوازش آمود سعادت اندوز خدمت اکسیر خاصیت بوده تربیت پذیرد و تحصیل علوم
سرمایه استعداد خود را تمامی برگیرد لیکن ازین رو که بیت   بلبل ز ادب پا ننهد در صف گلزار
تا گل بطلبگاری او لب نگشاید   حصول این دولت عظمی در رهن توقف افتاده بود درینولا که عنایت نامه
مشتمل طلب خیر طلب شرف صدور یافت کثرت آب که حجاب راه بود نگذاشت که پیشانی خود را بسجود آستان
فیض نشان فروغی دهد انشاء الله بعد مضای ایام برسات بسلک باریافتگان حضور موفور السرور انتظام

16

خواهد یافت **بیت** خواهم که همیشه در هوای تو زیم — خاکی شوم و بزیر پای تو زیم

خورشید دولت و اقبال از مطلع عنایت لایزال درخشان باد بالنون والصاد

مکتوب نوزدهم مشتمل بر طلب سرمایهٔ مروت و اتحاد پیرایهٔ محبت و ودا و اخلاص گزین باعث آرامش خاطر خزین میان بدرالدین هنگامی که این فقیر بمقتضای تماشای باران گهرریز با جمع یاران نکته انگیز در باغ دلپذیر جنت نظیر بمصاحبت نشسته بود تحریر یافت **بیت** سرو دیوانه شدست از هوس بالاکش — میرود آب که زنجیر نهد بر پایش

چاره ساز اولنواز ادوین وقت خوش و موسم دلکش که از یکطرف سرو دهی در خروش و از جانب دیگر رود هم در جوش نرگس بانتظار قدوم بهجت لزوم آن گلبند معنی چشم گشاده و شمشاد بجهت استقبال آن سرمایهٔ امانی و آمال شاد بیک پای استاده سوسن بصد زبان نغمهٔ شادمانی مینوازد و سمن و یاسمین بمن خود از نگ برنگ میسازد لاله پیاله برکف نهاده و بلبل ببیدل ندای جزاکم الله خیرا در داده آری بی صحبت یار گل بمنزلهٔ خار و بی مصاحبت دلدار مل بمثابهٔ خمارست **بیت** بی تو جان قطره ایست بر لب شوق — در تو در آمدی چکید اینک

تا ابر بهار آبروبخش چهرهٔ گلزارست گلشن بهجت و شادمانی شگفته باد

مکتوب بستم بخدمت رفعت و اقبال مرتبت حشمت و جلال منزلت خان والاشان میان مصطفی خان سلمه الله تعالی مشتمل بر اظهار حقیقت حال و استدعای توجه آن مرجع الآمال تحریر یافت **رباعی** ای بمحک حرمت قبلهٔ آمال همه — وی کعبهٔ کوی تست اقبال همه

انعام تو عام ست چو نور خورشید — زان یافته انتظام احوال همه

کمترین فدویت کیش خیراندیش خلیفه طالب علم لوازم بندگی و نیازمندی بجا آورده بعرض بهره اندوزان محفل فیض منزل میرساند که اگرچه مراسلهٔ قطرهٔ بی سامان بدریای عمان غایت بی ادبی ست و مکاتبهٔ ذرهٔ سرگردان بخورشید درخشان نهایت بوالعجبی لیکن از انجاکه **ع** کرمهای تو ما را کرد گستاخ

بترقیم حقیقت حال خیریت مآل خود می پردازد و آن اینست که آن مشفق بمقتضای وفور مهربانی وقت رخصت فرموده بودند که زیاده از دو سه ماه در انجا نمانده و زود تر رسیده خود را سرگرم تلاش معاش فرمائی گردانند مگر با سلامت از آن بار که این کمترین درین سرزمین رسیده بسبب اختلاف آب و هوا عارضهٔ تپ لرزه دامنگیر صحت گردیده و در نیولا ناکام از نهایت [illegible] طاقت یک گام ندارد و از غایت ناتوانی تن نسیم قدم را برابر یکمنزل میشمارد و درین صورت ضرورت عوض خود محبت و مروت اطوار یار غمگسار میان عبدالغفار را که سرراه کار و سلیقه شعار ست باسفارش نامجات مطلوبه بواسطهٔ حصول مطلب

17

که بمراحم مربیانهٔ آن فیض بخش انام صورت انجام یابد بخدمت حضور کثیر السرور فرستاده شد امید که توجهات عامه و فیوضات تامه در باب این بی دستگاه که غیر از ذات شریف امیدگاه و تکیه و پناه ندارد و توجه اتم مبذول خواهند کرد الٰهی عمر و دولت در تضاعف باد

مکتوب بست و یکم بخدمت محبت و مودت پیشان میان جهان خان مشتمل بر نصایح دوستانه در باب استعذار گستاخیها که بدرویشی در ارایش کرده بود تحریر یافت **قطعه**

تکیه بر مکنت جهان نکند — هر که را دل پر از صفا باشد

زانکه در پیش صاحب دانش — قلب اقبال لا بقا باشد

خان بلند مکان سلامت بر دولت سریع الزوال که اول او دود و آخر آن لغست مغرور بودن و بشکر این جاه و جلال قریب الانتقال غمزدگان را دلبری نمودن عاقبت کار راه ندامت پیمودنست و در خجالت بر روی خود گشودن آری **ع** بادل شدگان هر که در افتاد بر افتاد

مغرور از انجاکه سراپا مرست از ضائقهٔ صافی طبعان نکته گزین پس انداز گفته و دلبر بواسطهٔ اینکه سراپا دبراست بگوش مهوشان زهره جبین همراز دریاکه این حسن و قبح از هر دو لفظ پیدا و هویداست بمقتضای دانش دوراندیش آنکه امروز یکدو کس را بفحص برگمارند که آن درویش دلریش را بلطف و مدارا بیارند و ایشان بعجز تمام گرد خود را بقدمش گذارند و این استعفای گستاخیها را پایهٔ افتخار شمارند **بیت** گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز — خوانده باشی که هم از غیرت درویشانست

وما علینا الا البلاغ

مکتوب بست دوم بخدمت صورت مروت و مردمی یار موافق میان محمد صادق در سفارش محبت آثار شایسته کردار محمد عاشق تحریر یافت **رباعی**

قاصد نبود محرم راز دل من — نی نامه کند تحمل مشکل من

آئینه رونماست جانان دل تو — هم از دل خویش پرس حال دل من

داستان شوق بقلم در نیاید و حدیث اشتیاق گفتن بر انشا نیاید ری جراحت جسمانی نیست که علاج افلاطونی و مرهم جالینوسی چاره گری نماید دامن گریبان چاک نشده که سوزن عیسی و رشتهٔ مریم بکار آید غرض که الم مفارقت از حد بیرون و غم مهاجرت از گفتگو افزون نسبت اهذا بشرح آن نپرداخته مطلب میپردازد که حامل عریضه نیاز مرد عزیز الوجود سلیقه شعار ست بامید آنکه بتوسط آن نافع الخلائق جامع الخلق بسلک نوکران سرکار نواب والا جناب انتظام یابد اهرام ملازمت آن خیر الکرام بسته از [illegible] انجام مرام نامرادی پرداختن و آرزومندان را بهرهٔ مند آرزو ساختن در بارگاه صمدیت اجر عظیم دارد و یقین که مستار الیه بمراحم مربیانه بی بی نا نی خواهند رسانید و بتوجهات کریمانه از فکر قوت متعلقانش فارغ البال خواهند گردانید دولت شادمانی و بهجت کامرانی روز افزون باد

مکتوب بست و سوم بخدمت زبدهٔ سخن پردازان معنی طراز و عمدهٔ معنی طرازان

سخن پرداز مقبول حضرت آفریدگار یار غمگسار میان عبد الغفار متوطن صوبهٔ بهار مشتمل بر سفارش تحریر یافت بیت
چو گل بخنده در آید لب امل ز نشاط   اگر ز گلشن لطفت وزد نسیم قبول
ذات سامی صفات آن خلاصهٔ دودمان آفرینش و نقاوهٔ خاندان بینش نخلبند بوستان معانی طراوت بخش گلستان سخندانی فاتحهٔ کتاب اخلاص خاتمهٔ باب اختصاص وسیلهٔ انجام مهام خاص و عام باد این بادیه پیمای فراق بعد تقدیم مراتب اشتیاق که دست قلم بدامن بیان آن نمیرسد مرفوع ضمیر صافی پذیر میگرداند که چون شرافت پناه شیخ فیض الله متوطن پرگنهٔ سکندرآباد غریب و نامراد است بجهت وصول حسب الحکم این مقدمه که الهداد خان افغان ساکن پرگنهٔ مرقوم بحمایت قاضی آنجا بحال مشار الیه بموجب حساب ورود و تعدی مینماید بدربار جهان مدار رسید امید که بدانچه مومی الیه فائز آرزوی خود گردد توجهات کریمانه مبذول خواهند داشت و مخلص سراپا محبت را زیر بار منت بیشمار خواهند انگاشت شادمانی و کامرانی در تضاعف باد مکتوب بست و چهارم بخدمت محبت و اخلاص اطوار مودت و اختصاص آثار
گل گلشن یگانگی نونهال چمن یکرنگی محک امتحان طبیعت ذکی و غبی میان عبد النبی تحریر یافت بیت
دور از تو سراسیمه تر از دود چراغم   بی بزم تو خون میچکد از چشم ایاغم
آتش شوق و آرزوی مواصلت آن اختر سپهر برج مروت گوهر بی نظیر درج فتوت معدن دانش و بینش یگانهٔ کارخانهٔ آفرینش الطافی پذیر دل لحظه بلحظه ترقی میگیرد آری مجنون مشربان را که در بادیهٔ محبت سرگردان اند غیر از جمال لیلی تسلی نیست فرهادمنشان را اگر در کوهستان محبت بسنگ فلاخن ماتند بجز وصال شیرین تسکین نی در این صورت این مهجور صوری و موصول معنوی ابراز حرف شوق را که از دلها بدلها پرتو انداز و از جانها بجانها همراز است از آیین رسم پردازان عبارت طراز و عبارت طرازان رسم پرداز دانسته پرده کشای چهرهٔ مطالب میگردد که در زمان محمود و آوان مسعود مفاوضهٔ تلطف آمود زنگ غم از آیینهٔ سینهٔ بی کینه زدوده بر روی دل اتحاد منزل در بهجت و انبساط گشوده حقا که اگر آن رقیمهٔ کریمه را حرز جان ناتوان خوانم رواست و اگر آن نامهٔ فیض شمامه را راحت روح مجروح دانم بجاست بیت
منکه باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم   لطفها میکنی ای مخزن اصد گونه کرم
رجا که تا رفع حجاب دوری ضروری دوستان اخلاص پرست را از لوحهٔ خاطر فراموش نخواهند فرمود الله معکم اینما کنتم مکتوب بست و پنجم بخدمت مطلع انوار اهلیت مخزن اسرار قابلیت مطلع اخلاق زبدة العصر یگانهٔ آفاق برگزیدهٔ درگاه صمد میان شیخ محمد تحریر یافت بیت
ندانم آن گل خندان چه رنگ و بو دارد   که مرغ هر چمنی گفتگوی او دارد
اگر چه صیت کمالات کسبی و وهبی و آوازهٔ خوبیهای ذاتی و صفاتی آن نمک خوان ارباب فضل و کمال

18

اصحاب فضائل مورد مراحم اشفاق مصدر مکارم اخلاق رونق افزای بزم سخن عقده کشای مشکلات هر فن این کمترین سراپا اشتیاق اغائبانه آرزومند ملازمت کثیر الموهبت ساخته لیکن حصول این دولت فیض وصول را موقوف بر وقت داشته بدو کلمهٔ نیاز آمیز که تحفهٔ تهیدستان بی مایه به از این نباشد خود را فرایاد ضمیر عطوفت پذیر میدهد که ذات قدسی صفات آنحضرت درین ظلمات چشمهٔ حیاتست و این عقیدت اندیش از آن منبع زلال فیض مالامال اسکندر مثال هدوش حرمان گردیده درین صورت امید آن دارد که تا این عبودیت منش برهنمونی خضر طالع بوصول دولت گرامی خدمت کسب سعادت نماید بعنایت نامجات مرحمت آیات سرفراز میفرموده باشند که سر دفتر نوازش کریمانه همان تواند بود بیت
گر بگذرم بخاطر پاک تو باک نیست   خاشاک بین که بر دل دریا گذر کند
هنگامهٔ افادت و افاضت گرم باد بالنون و الصاد مکتوب بست و ششم بخدمت گرامی
آب گوهر بینش تاب جوهر آفرینش یگانهٔ کارخانهٔ تقدیر سیدی سندی میر سعید میر در سفارش دوستی تحریر یافت رباعی
هر چند جدا بصورت آمد گل من   پیوسته بمعنی است در منزل من
دل گشت ز یاد من فراموش ولی   یاد تو فراموش نگشت از دل من
مخلص صمیمی خلیفهٔ طالب علم بعد تجدید مراسم صداقت و اخلاص و تشیید مبانی خلت و اختصاص مشهود ضمیر منیر خورشید اقتباس دقیقه شناس آن امیدگاه اتحاد کیشان دل ریش و نکته پناه دل ریشان اتحاد کیش میگرداند که حامل عریضهٔ نیاز دستار سر سربلندی و سهرهٔ دستار ارجمندی هست در این ولا از غایت افلاس بزندان اضطراب است و در خواهش بجانی نان قرص آفتاب لهذا بمقتضای مهربانی آن طرهٔ عمامهٔ کام بخشی و کامرانی کمر بندگی بر میان جان بسته عازم گرامی خدمت گشته درین صورت آرزو دارد که اگر مشار الیه بتوجهات کریمانهٔ ایشان گل عشرت از گلشن امید برچیند و نقد مراد در آستین خود بیند و مراحم مربیانهٔ آن مامن خیراندیشان سرمایهٔ جمعیت فراندوخته گریبان پریشانی را تا دامن چاک زند و شمع کامیابی را برافروخته نهال ناکامی از بیخ بر کند هر آیینه بار منت بی شمار بر ذمهٔ دوستداران اخلاص شعار خواهد بود تا چاک زیب دامان و چیره زیب گریبان است امید که دست امید بر دامن بخت ارجمند آن بخت بلند باد
فصل دوم در رقعات رقعهٔ اول بمایهٔ بهجت و سرور میان ... شکور که تن باداى حقوق اوستادی نمیداد و باغوای ناقصان کینه کیش زبان بمقدمات لا حاصل میکشاد مشتمل بر ترغیب تهذیب اخلاق و ترک صحبت اهل نفاق تحریر یافت ع
تا توانی سر متاب از صحبت روشندلان   سعادت یار کامگار سلامت
از صحبت دانا دلان معنی سنج محروم بودن راه بطالت و ضلالت پیمودنست آدمی را که فی الجمله اعتبار

19

دارد باید که بقدر استعداد او پیوسته صحبت به از خود می جوید و حرفیکه غیر مستحسن باشد نگوید الحال آنعزیز تمیز که
بکنه نکته میرسد شایسته آنست که خود را از امثال این قسم اقوال و افعال باز داشته بتحصیل کسب کمال کوشد و حروف
دوستان اکه بمقتضای دلسوزی بقلم آمده درست پنداشته بر نجو شد برادرم بحکم آنکه سخن درست بمنزلهٔ دراست
هرکه دریافت دریافت مصرعه بر رسولان بلاغ باشد و بس

رقعهٔ دوم که بنظم و نثر توان خواند

بدوستی تحریر یافت
معدن لطف و مخزن اشفاق
عیش پیرای سینهٔ بی کین
رونق فضل و زیب دولت و جاه
از ره اتحاد شام و سحر
شرط انصاف آنکه پیوسته
از سر التفات جان پرور
نامه بر حرف اختصاص تمام

بر ضمیر منیر مهر نظیر
منبع الجود و مجمع الاخلاق
نمک خوان بزم صاحب فن
دانش آگاه شیخ نور الله
از خدای کریم بی کم و کاست
این محب نحیف دلخسته
بمکاتیب ابتهاج آمود
کرده شد والسلام والاکرام

آن خردمند صاحب تدبیر
بهجت افزای خاطر غمگین
محک امتحان اهل سخن
واضح و لائح است کاین احقر
داعی عمر و جاه آن یکتاست
تا زمان حصول خدمت اگر
یاد گردد عجب نخواهد بود

رقعهٔ سوم عبارتیکه بحضور
ایالت و اقبال پناه بسالت و اجلال دستگاه مجمع ارباب فضائل مرجع اصحاب فواضل خان بلند مکان منبع الجود
والاحسان نواب ارشد خان در اعتقاد قبول خدمت منشی گری و اظهار شوق کسب علمی تحریر یافت
تن هیچدان بیدستگاه را که اسباب جمعیت از دست داده و نیم گامی بسوی کامی ننهاده کو سر و برگی که بگذارش
مقدمات شایسته بوسن شتاز زبان ناقص بیان کشاید یا بگارش عبارات پسندیده که از عالم معنی رنگ و بو
داشته باشد جرات نماید نواب مهربان قدردان بسلامت اگرچه در خدمت باریافتگان حضور بودن سرمایه
سعادت جاوید حاصل نمودنست لیکن در صورتیکه خود را باشغال تعلق متعلق گرداند هر آینه از کسب علوم که جهت
این دولت فیض لزوم لذائذ روحانی همای گرشته دل نهاد کربت غربتست محروم میماند آری مصرعه
یک خانه و دو میهمان نگنجد فقیت این بود که عرض نمود ظل ظلیل محمود در تحت الملک اکو دود رقعهٔ چهارم
بخدمت سرمایهٔ جمعیت دوستان خلط خرین بیان شیخ غلام محی الدین مشتمل بر عدم تربیت سنگدلان و ترک
صحبت جاهلان تحریر یافت فضائل پناها فواضل دستگاها تربیت چنین کسی که در کتاب کباب امتیاز ندارد
و چین و ختن را جدانه پندارد و پرداختن گوهر را در خلاب انداختنست و نکتهٔ علم با مثال این قسم کم فهم آموختن

دل ابی آتش سوختنست بحکم آنکه ع صحبت نیکان بدانرا سود نیست سعی و دلسوزی شبانروزی در باب
اوبی اثر دانسته و توجهی از ان مجمع الجهلا خود را خلاص گردانند که در خور مزاج آن سرمایه مسرت و ابتهاج جاگیر
دل پذیر بهمرسید و دوستدار بر طبق وعده انتظار بسیار کشیده باقی ع صلاح ما همه آنست کان صلاح شماست
جمعیتی که دل دوستان خواهد و جان دشمنان کاهد قرین حال فرخنده مآل باد رقعهٔ پنجم در جواب دوست
بیپرای محبت گرای بهیا هر رای مشتمل بر ترک صحبت یاران آشنا و بیگانه خو تحریر یافت دولت و سعادت یار
و دیدهٔ بخت بیدار باد مکتوبی که در بارهٔ ناحق شناسی و ناسپاسی پانڈی کاسی برادر گهماسی که اول بلباس
دوستی بود و آخر اساس دشمنی محکم نمود نوشته اند بر جاست ع اصل بد از خطا خطا نکند
برادرم بحکم آنکه از گل کاغذ بوئی براید و غنچهٔ تصویری گشاید بیت نخست موعظت پیر مجلس این سخنست
که از مصاحب ناجنس احتراز کنند دوستان مسعود و دشمنان مردود برب المعبود رقعهٔ ششم بیار یکه
بیاض فرستاده بود تحریر یافت نهال آمال آن فرخنده خصال خجسته افعال بثمرات مرادات حال و مآل اثمر باد
سفینه که بیاض و سوادش بسپیدی و سیاهی چشم ماند و اشعار تازه مضمونش جان را از بند غم رهاند رسید خاطر را
گل گل شگفانید آری مشتاق سراپا اشتیاق از غایت شدائد طوفان فراق نوح وار آن نسخه جمعیت را سفینه وقت
ساخت و باین مصرع دلاویز پرداخت ع سفینه که در و بحرها بود اینست تا بیاض و سواد لیل و نهارست
بیاض اوقات آن دوست محبت سمات بسواد ابیات مسرت آیات جلوه گر باد برب العباد رقعهٔ هفتم مشتمل بر نصائح دوستانه
بدوستیکه اسپ جور و جفا میتاخت و نرد اخلاص کم میباخت نگارش یافت بیت بود دشمنش تازه و دوست ریش
کسی کش بود دشمن از دوست بیش دوستدار سراپا نثار بجهت آنکه از بدسلوکی آن یار وفادار آرام بخش دل
بیقرار نوکران سرکار فیض آثار نواب ذی الاقتدار شکوه گذارانند و گرداب اضطرابست عجب آمد که دوستان برموعظت را
افسانه انگاشتند و تخم محبت در مزرعهٔ دل خاص و عام نکاشتند بیت چند خرامی و تکبر کنی
دولت پارینه تصور کنی الحال از ان محبوب القلوب توقع آن نامهی مطلوب تا محبت محبان
صفا کیش مرهم گذار دل ریش باشد از بیش بیست آن مهر افزای خوند اگر ان سپهر منظور نظر دانا دلان حقیقت
آگاه مقبول خاطر سخن سنجان شرف نگاه باد رقعهٔ هشتم بدانکه میخواند و بلهو و لعب میگذراند مشتمل
بر مقدمات نصائح تحریر یافت بیت زمان خوشدلی دریاب دریاب که هر دم در صدف گوهر نباشد
برادر من درین جمعیت که نظر فی ها رفی از کسی غباری بر سر و خاطر نیست از کسب علوم محروم ماندن و در بطالت

وضلالت گذرانیدن بنای عشرت کنند بدین روز ها بعشرت چشیدنیست آری ع قدر نعمت ست بعد زوال
قطع نظر از حصول استعداد قابلیت باری در رضامندی پدر بزرگوار بودن سعادت جاوید حاصل نمودنست بیت
حافظ گرت زپند حکیمان ملالتست کوته کنیم قصهٔ طول کلام را
توفیق رفیق باد رقعهٔ نهم
بدوستیکه بجهت دفع آزار چشم ادویه طلبداشته تحریر یافت دیده تولاکه خبر آزار چشم آن نور چشم مروت و چشمهٔ توقیر
و شمهٔ ابروی دانش و آگاهی روز دان سپید و سیاهی رسید بچشم آن چشم چراغ اهلیت که بچشم این دوست تیر
مژگان سنان گردید الله تعالی چشم آن مردمک دیده مردمی را از چشم زخم زمانه برکنار داراد چشمداشت آنکه دو دیده
بترتیب مرقوم بکار برند و حقیقت را بنگارند شفای چشمی و صحت جسمی آن جان فرخنده مآل آن سلالهٔ عز و کمال باد
رقعهٔ دهم بدوستیکه از دوستان دوستی و دست گرانی خاطر بهم رسانیده رو گردانیده بود تحریر یافت بیت
آتش مزاج من بگذار این عتاب را چین بر جبین ندید کسی آفتاب را
دل خیر اندیشان را بناوک ملامت دوختن و سینهٔ ایشان را بنائرهٔ غضب سوختن باعث ناکامی بی آرامی میباشد لهذا آن سرمایهٔ جمعیت و بهجت را
ازین حال آگاه میگرداند بیت
ما تنگ ظرفان حریف قید سختی نه ایم دانهٔ اشکیم ما را گردش چشم آسیاست
زیاده برین نمک بر جراحت پاشیدن جان بیدلان را بکارد ستم تراشیدنست درین صورت آن محبوب القلوب را
باید که بتلافی گذشته گراید و برین ابیات عمل نماید نظم
دل بدست آور که حج اکبر ست از هزاران کعبه یک دل بهتر ست
کعبه بنگاه خلیل آزر ست دل گذرگاه جلیل اکبر ست
خلق پسندیده شعار روزگار بهجت آثار باد رقعهٔ یازدهم بمایهٔ جمعیت خیر اندیشان دل ریش محمد درویش که بظاهر خود را
بنجر فرو ثانی می نمود و بباطن مشق لوحهٔ غفلت می نمود تحریر یافت بیت
غافل ز احتیاط نفس یک نفس مباش شاید همین نفس نفس واپسین بود
از آنجا که موزونان کارخانهٔ تکوین و ایجاد را که دل بنشاط این کهنه رباط
نمی نهند و بر نعمات این خراب آباد سست بنیاد اساس نمی نهند شایسته آنست که هر دم را دم آخر تصور نموده بحجر
زبان و لب دل را مشغول ذکر واحد حقیقی نمایند و خود را از محبت ما سوی نه پردازند بیت
یک لحظه جدا مباش از یاد خدا عمرت گذر انست چو آب از تیر پل
همیشه پاس انفاس مصاحب دائمی آن دقیقه شناس حقیقت اساس باد
رقعهٔ دوازدهم در جواب دوستیکه شکایت بخن دانی نوشته بود تحریر یافت همیشه هم آغوش بهجت و شادمانی
باشند آنچه از حکایت شکایت یاران خرده چون شت که بظاهر در اخلاص کشایند و بباطن کار دشمنی نمایند مرقوم بود
معلوم نمود اگرچه باین گروه بی شکوه محبت داشتن و دشمنی بر خود گماشتن ست لیکن بحکم آنکه مصرعه

۲۲

۲۳

بادوستان تلطف با دشمنان مدارا
بلطف و مدارا پرداختن دوستان زمانی را شرمنده ساختن ست ع
اینها ز تو آید و چنینها تو کنی بیت
هر که او نیک میکند یا بد نیک و بد هر چه میکند یابد
توفیق کریم الاخلاقی و عمیم الاشفاقی رفیق باد رقعهٔ سیزدهم بنونهال چمن اقبال سید جلال که خود را از کسب
کمال باز میداشت و آیات لهو و لعب بر صفحهٔ حال خود می نگاشت تحریر یافت مصرعه
بندگی باید بمیرزادگی منظور نیست
نقابت پناها نجابت دستگاها باغوای جوفروشان گندم نما بر شرافت که
مرکب از شر و آفت ست نظر انداختن و بغرور مال و منال خود را پائمال جهالت ساختن از پایهٔ اعتبار ارباب
حالت افتادن و ابواب تلهف و تاسف بر روی خود کشادنست آری بیت
مجردان طریقت به نیم جو نخرند قبای اطلس آنکس که از هنر عاریست
برادرم طالب صادق دل را از خیالات دمدمه خالی نگرداند خود را بشرف
تحصیل دولت علوم فیض لزوم نرساند در یاب علم که ترکیب از عین و لام یافته مشعر برانست که تا این کس چشم
بر نفی ندارد جوهر مقصود بدست نیارد ع
نه فی را شناسد نداند علی را بیت
تا طبع نازکت نپذیرد ملالتی آن به که نامه را بدعا مختصر کنم
توفیق کسب علم و حصول مراتب حلم یاور باد عمرت مزید برب المجید
رقعهٔ چهاردهم مشتمل بر طلب مجمع الفضائل منبع الفواضل محمد فاضل تحریر یافت
بیت طرب اندر دل آن خسرو شیرین انداز که برحمت گذری بر سر فرهاد کند
فضیلت پناها ضمیر آگاها امروز که مجمع یاران نکته انگیز و جام سخن لبریز ست
اگر بقدوم مسرت لزوم خود کلبهٔ احزان این ناتوان را رشک چمن سازند و بخاطر داشت مشتاقان مهجور پردازند
غایت عنایت ست بیت
دران بزمی که شمع روی تو نیست چراغ دیده را گل میتوان کرد
هنگامهٔ افادت و افاضت بکرم رب العزت گرم باد رقعهٔ پانزدهم در صنعت اسمع الشفتین یعنی از خواندن
لب بلب نرسد در طلب دوستیکه نامش هم ازین قبیل بود تحریر یافت از آنجا که دیده در اشتیاق آن یگانهٔ آفاق
اشک ریزان و سینه از آتش فراق آن سراسر اشتیاق شعلهٔ آه و ناله خیز ست درین صورت اگر از روی تلطف و التفات
که طریقهٔ یاران راسخ الاتحاد و واثق الوداد ست دوستان بی ریا را بتشریف تشریف خود خرسند گردانند از
خاطر ازنگرانی انتظار وا رهانند زیاده چه نگاشته آید الله تعالی اسباب عیش و نشاط جاودانی رفیق گرداناد
رقعهٔ شانزدهم بخدمت محبت و صداقت لوای الفت و مخالصت آثار مقبول درگاه ودود دبیر
سید محمود تحریر یافت مخلص بیدریا دوست نواز ایرانی که در خلا و ملا دمساز و همراز بودند و بعبارات آراسته
خود را بلباس یکتائی مینمودند بسبب پیش خبر طلب از شکایت ایشان دفترها کشوده ام و در اهانت آن ناهن

خیر اندیشان نه بانها سود نداگرچه از صرصر مقالات پریشان آن جماعه بدکیشان غنچهٔ دل دوستدار نشگفت
مگر از ین رو که مصرع جواب جاهلان باشد خموشی حرفی نگفت اما درین صورت آن
معنی شناس کارخانهٔ تقدیر را بگشاده پیشانی بر قطعهٔ مسیح ثانی حکیم خاقانی عمل نمودن شمع افروز خط مراتب نسبت بود قطعه
هر که چون کاغذ و قلم باشد دو زبان و دو رو به گاه سخن همچو کاغذ سیاه کن رویش
چون قلم گردنش به تیغ بزن تا تیغ آبدار آفتاب از نیام مشرق براید دشمنانت چون قلم بریده زبان
و تا قلم زیبا نگار صفحهٔ قرطاس رنگین نماید دوستانت مثل کاغذ گوهر فشان باد رقعهٔ هفتدهم به برادر
و امانی حدیقه پیرای عشرت و کامرانی میرزا سبحانی که بعد انقضای ایام جوانی بتحصیل کسب علم پرداخته بود
تحریر یافت بیت پیر یکدم ز عشق زند بغنیمت ست از شاخ کهنه میوهٔ نورس غنیمت است
الحمد لله والمنة که موافق خواهش دوستان اخلاص اثر در پیرانه سر شوق کسب کمال که منتج حسنات حال
و مآل است بخاطر شریف متمکن گشت و دل عیش منزل خیال باطل هنگامه پردازی لهو و لعب انهشت آرزو
دارد که بموجب این بیت لا دیر بیت بهر کاریکه همت بسته گردد اگر خاری بود گلدسته گردد
در کم فرصتی بجد و جهد بسیار استعداد آدمی بهم رسانند و یاران مجلس نشین را آفرین گر خود گرداند انشاء الله تعالی
بزودترین اوقات بهره مند بکمالات صوری و معنوی گرداناد بحرمة النون والصاد رقعهٔ هیژدهم به برادر
بجان برابر مصادقت اطوار سلیقه شعار ابوالمظفر تحریر یافت بیت ما ز یاران چشم یاری داشتیم
خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم از آنچه نباید محظوظ و بهره چه شاید محظوظ باشند عجب می آید و طرفه تر مینماید
که تغافل ایشان چون شوق محبت اندیشان روز بروز می افزاید و بر دل تو دو منزل در حیرت میکشاید بهر حال بیت
در یاد تو ایم هر کجا ایم بیگانه مشو که آشنا ایم مراتب محبت و اتحاد روز افزون باد
رقعهٔ نوزدهم بخدمت بیشه دست خان خویشان سیمو المکان امانت خان بموجب نمود مودت دستگاه
میان مسعود که در خواست پروانهٔ ایشان ... رفع مناقشهٔ برادران خویشان داشت تحریر یافت صاحب
مهربان عمیم الامتنان سلامت چون از ... صفحات آن قبلهٔ آمال را وسیلهٔ جمیلهٔ انجام مهام خسته دلان
شکسته بال می پندارد لهذا این مضطرب الحال از ... زلال فیض بالا امال باميد کمال آرزو دارد که
باریافتگان حضور این فدوی را از ظلمت آباد شدائد انتظار بر آورده خضر مثال بر چشمهٔ حیوان مراد رسانند و سکندروار
آوارهٔ دشت حرمان نگردانند بیت عنایتی کن و بار ابکار ما بگذار که کار ما همه موقوف بر عنایت تست

تا پروانه هنگامه افروز شمع پرسوز ست شمع دولت و اقبال پروانهٔ محفل فیض مشتمال باد و دولت جاوید غلامی کناد
بحرمة النبی و آله الامجاد رقعهٔ بیستم بیار غمگسار آرام بخش دل بیقرار مظهر آثار صداقت و وداد
میان اله داد مشتمل بر حقیقت حال خیریت مآل خود بقلم داد بیت مائیم و جراحت غریبی
عیسی نتواند شش طبیبی از آنجا که جام خواهش این خام طبع بی سرانجام از نور بادهٔ مراد فروغی
نمی یابد و آفتاب مقصود بر دوش آرزوی دل محبت آمود نمی تابد بیت روزم بغم و شب بالم میگذرد
عمرم همه با محنت و غم میگذرد درینصورت بحکم آنکه اگرچه تشنه زلال سیرابی خود بسر آب نمی یابد اما بامید تسکین
می شتابد بدین بیت بیت حافظ طمع مبر ز عنایت که عاقبت آتش زند بخرمن غم دود آه تو
امید گاه بتر قیم حقیقت حال خیریت اشتمال امید داشته تسلی بخش خاطر مهجور گردند تا که بدین وسیله از گرداب اضطراب برآمده بجمعیت گرایند دیگر
چه احتیاج به پیش تو حال دل گفتن حسرت و نشاط روز افزون باد رقعهٔ بیست و یکم بدوستی که نهانی
فرستاده بود تحریر یافت بعد تعداد شوق که فوق البیانست مشهود ضمیر صداقت تصویر باد انبهای نغز
سراپا مغز که قوت روحی توان گفت رسید ذائقه را حلاوت شکر بخشید خانه آباد شکر مهربانی آن دوست از رگ
و ریشهٔ قلم خشک پوست بیرون نیست از آنجا که تحفه شایسته آن سرزمین همین تواند بود اگر گاه گاهی بارسال آن رشک
میوهای بهشتی ضیافت ذائقه میکرده باشند در بارگاه محبت گنجایش دارد العاقبة بالعافیه رقعهٔ بیست و دوم
در جواب دوست محبت منش میان اله بخش باظهار لوازم اتحاد تحریر یافت صحیفة الوداد ورود نموده در باب
عدم ابراز داستان راز که بمزید تاکید ترقیم یافته بود پرده از رخ بر کشود دقیقه شناسا دوستدار را که بمنع اظهار
آن مرهون منت بیشمار ست از جملهٔ مخلصان با محبت شمارند و بگفتار و کردار مخالف مرضی خود نه انگارند بیت
ز سینه تا بلبم سالها نشود محبوس هر آن نفس که رضای تو اندر آن نبود اسباب دولت آماده و ابواب
بهجت کشاده باد رقعهٔ بیست و سوم در جواب دوستی نگارش یافت بیت ای که صافی ساختی عیش مرا از درد دُرد
دور باد از گرد تو آسیب دور تیز گرد مطالعهٔ نامهٔ محبت ... محبت داعی آن نوخیز حدیقهٔ مروت و وداد نور
حدیقهٔ فتوت و اتحاد که سراپا راحت مرهم جراحت بود بصیارها چشم و نضارت جسم افزود آنست که پیوسته
بنوشتجات مسرت بخش بحسن خلق فرا یاد ضمیر خلت آباد نمایند مصرع در مشرب دوستی پسندست همین
رخسار حال بخال عافیت و جمعیت مزین باد رقعهٔ بیست و چهارم بخدمت دوستی در سفارش
دوستی تحریر یافت پیوسته همکنار جمعیت صوری و معنوی باشند سیدی سند سید رشید سید آزاد ابدالله

طریقهٔ اخلاص آن مودت دستگاه این خیرخواه را آگاه گردانید بنده پرور اا این قسم عزیز الوجود را که در هر امور مرجوعه جرأت و دلیری دارد خود از صاف دلی انصاف فرمایند که لائق دلبریست یا دلبری بار بمقتضای یکی بخلاف گذشته کاری کنند که باعث فرخندگی طبیعت دوستان و خندگی دشمنان شود بیت
دارد و گرنه بهتر ازین نیست کار دست
داد دست بخت حق که بدست آوری دلی
توفیق مراتب شناسی و قدر دانی رفیق روزگار خجسته آثار باد

رقعهٔ بست و پنجم در سفارش تحریر یافت مهربانا قدر دانا داستان فراق بیانی و حدیث اشتیاق پایانی ندارد و لهذا انتهی عنی را بحکم مصراع دلاویز ع
هست رهی عالم دل را بدل
حواله وجدان ضمیر صافی پذیر ایشان که آئینهٔ حال خیر اندیشانست نموده مطالب ضروری را بالقلم می آرد که حامل رقعهٔ نیاز سپاهی جان نثار سلیقه شعار اگر بیمن توجهات کریمانه بلب نانی رسد احسانی خواهد بود بیت
بر درایش ز خاک و رسانیش بر فلک
هر کو بدامن تو زند چون غبار دست

رقعهٔ بست و ششم بدوستیکه افشای راز خود کرده بر هم زن هنگامهٔ جمعیت خود شده بود تحریر یافت بیت
اگر جز تو داند که راز تو چیست
برین عقل و دانش بباید گریست
جان من سلامت نامحرمی را محرم راز خود ساختن و راز خود را بر روی روز انداختن و پردهٔ اسرار با اغیار باختن صد اسب جور و جفا بر خود تاختن بست گذشت آنچه گذشت آینده را اگر بخاطر آن دوست بباید باید که بموجب السر اذا جاوز الاثنین فشاع برین بیت عمل نماید بیت
راز را با یار خود هر چند بتوانی مگو
یار را یاری بود از یار یار اندیشه کن
توفیق رفیق باد

رقعهٔ بست و هفتم در جواب دوستی مشتمل بر صنعتی که حروف الفاظش نقطه بالا دارد تحریر یافت مشاهدهٔ اخلاص نامهٔ اختصاص آمود آن نقاوهٔ خاندان اصطفا و خلاصهٔ دودمان ارتضا مسرت و نشاط افزود و در مادهٔ انقطاع و انفصال معاملهٔ دوست صداقت نشان سلطان خان که مرقوم قلم توددرقم شده معلوم نمود از کرم کارساز متوقع آنست که امروز در حضور رفعت و امانت دستگاه موافق خواهش آن صادق الاتحاد معاملهٔ مرقومه منقطع گردد و عدم حصول القاء فرحت سمات محض از کثرت اشتغال است و الا در لوازم مصادقت وداد قصور ندارد داور دادار در همه اوقات مرادات حاصل کناد

رقعهٔ بست و هشتم بخدمت والا مرتبت خان بلند مکان عظیم الشان فیروز خان در سفارشی تحریر یافت صاحب قدردان فیض رسان سلامت از مکارم اخلاق آن عمیم الاشفاق که در انجام مهام حاجتمندان استهمام بی اختیار است امید آن دارد که التماس این محبت اساس در باب شیخت مآب شیخ عبد الوهاب که مفصلاً حقیقت حال خیریت مآل خود را بخدمت کثیر الموهبت

گزارش نماید درجهٔ اجابت یابد و آفتاب مراد بر دوش آرزو تابد دولت اقبال تضاعف پذیر باد بحرمة النون والصاد

رقعهٔ بست و نهم بر صنعت الفاظ غیر منقوطه نگارش یافت داور دادار رساک مسالک سداد و سوس آساس وداد محمد مراد را همواره محروس دارا داد ورود مراسلهٔ کرم آمود دل مهموم را مسرور کرده اطلاع احوال داد آگاه دلا احاطهٔ آلاء واحد احد کلک گوهر سلک را محال و عدم ادراک سر هو الله الصمد مدرک اهل کمال ما ادرک اسرار علوم العلما و ما حرک سلک مسلک حکما هر گاه اکرم اولاد آدم سرور معمورهٔ عالم در عد و احصاء حمد و آلاء لا اکلام آمده حوصلهٔ درک مردم حارص عدم معلوم الله معکم کل حال

رقعهٔ سی ام بخدمت عزیزی که درخواست نوکری داشت تحریر یافت مشهود ضمیر فیض آمود باد خط زیبا نمط و متانت عبارت رقیمهٔ آن فضیلت دستگاه که باین خیرخواه نگارش یافته بود رفعت اقبال پناه رای گردهر داس که قدرشناس معنی اساس است دیده مشتاق گردیده اگر پسند خاطر آید دستبرد حقیقی سلسلهٔ جنبانی نوکری آن خلاصهٔ خاندان الهیت نماید درین صورت بهر چه یار رود بعمل آرد جمعیت خاطر روز افزون باد

رقعهٔ سی و یکم در جواب عزیزی که حقیقت پریشانی حال خود نوشته بود نگارش یافت ع
خاطر بدست تفرقه دادن نه زیر کیست
بمطالعهٔ محبت نامهٔ اضطراب آمود که مشتمل بر عدم میسر آمدن نوکری سرکار نواب مستطاب خورشید اشتهار رقم زدهٔ کلک بدائع نگار شده بود حیرت و نمود درین صورت آن عالی فطرت یگانهٔ روزگار را بحکم آنکه بیت
خدا گر بحکمت به بندد دری
کشاید بفضل و کرم دیگری
شاکر بودن موجب مزید نعمتست جمعیت صوری و معنوی نصیب باد

رقعهٔ سی و دوم بخدمت رفعت و اقبال پناه خان ذیشان رفیع المکان جلیل القدر عظیم الشان همت خان تحریر یافت صاحب بلند همت خان والا مرتبت سلامت محبت و صداقت نشان محمد خان شب و روز بتعداد محاسن اشفاق آن منبع الجود والاحسان رطب اللسان و عذب البیانست آری فرخنده طالعی که ایصال نفع و دفع ضرر خسته دلان شکسته بال منظور داشته بانجام مهام خاص و عام پرداز هر آینه بحکم الدنیا مزرعة الآخرة خانهٔ عاقبت آباد سازد دولت و عمر در حد اعلا و انشا مضاعف باد بحرمة النبی و آله الامجاد

رقعهٔ سی و سوم در جواب عزیزی در سفارش تحریر یافت ع
بساعتی که تو لا کند بدان تقویم
مفاوضهٔ بهجت افزا رسید آنچه در شرح خوبیهای نیک سلوکیهای محبت پیرای بهیه هر رای مرقوم بود معلوم نمود از آنجا که مرد فهمیده کار و سلیقه شعار است انشاء الله تعالی در معدود الایام جوهر معامله دانی و کارشناسی اگر که بعضو خاطر دوستانست بپایهٔ یقین میرساند و بگذار از گفتار شایسته خود را از صاحبان ممتاز میگرداند چراغ قدردانی

و مراتب شناسی فروزان و سینهٔ پرکینهٔ حسود بمجمرِ غم چون عود سوزان باد رقعهٔ سی و چهارم بخدمت احمر

بیگِ مروت گوهرِ درجِ فتوت محبت نشان میان کمال خان مشتمل بر اظهارِ حقیقت دوستی دوستان احیرب بازن

و ترکِ صحبتِ ایشان تحریر یافت خانِ رفیع الشان بلند مکان بسلامت آز یارانِ آشنا رو بیگانه خو که ظاهر

بلباسِ دوستی در آیند و بباطن اساسِ دشمنی محکم نمایند نرد وفا باختن چهرهٔ محبت ادرشتند محنت انداختن

و بصحبتِ چنین کسان پرداختن خانهٔ عیش را ویران ساختن است اگرچه آن مقبولِ اربابِ کمالات محتاج

این قسم مقالات نبودند اما بمقتضای تجربهٔ اخلاص یاران زمانه حرفی چند دوستانه مرقوم نموده زیاده از

گفتگو زیاده است رقعهٔ سی و پنجم در جوابِ دوستی ترقیم یافت مکتوبِ صداقت اسلوب مشتمل بر اطلاعِ حقیقت

حالِ این شکسته بال نگاشتهٔ خامهٔ لطف شمامه بود رسید باعثِ مزیدِ انبساطِ خاطر گردید صداقت پناها چون

از دلِ شکسته کاری نمی آید و از دستِ فروبسته عقده نمیگشاید پای همت را از تردداتِ بی اثر لنگ ساخته و بان

و آن نپرداخته بیت

ماکارِ خویش را بخداوندِ کارساز بسپرده ایم تا کرمِ او چها کند

سلامت باشند رقعهٔ سی و ششم در جوابِ عزیزی نگارش یافت عروسِ مطلب چهره کشاد و نمایاد آنچه در بابِ بیوفائی

و عدمِ صحبت میرگدائی که حرفِ دوستانه نشنود و از غایتِ کوته اندیشی مال و متاعِ خود را پایمالِ قطاع الطریقان

نمود غلطی بود الحق بیت

آنکس که خدا منصبِ جوع ارشدش دهد ابلیس بکار و بار یاریش دهد

درینولا از غایتِ پریشانی و حوادثِ آسمانی تیرِ قامتِ وی چون کمان شده و آن پیشانی بدر مثال که از نقوشِ ندامت گذشته

هلال گشته در بدر بسر گردانست درینصورت غیر از آنکه آن عطاپاش خطاپوش نظر بعواطف و پرورش کریمانهٔ خود نموده بدستور سابق

عز و اعتبار بخشند صلاح دیگر مطمحِ نظرِ دوستان بصداقت اثر نیست ع

بر من منگر بر کرمِ خویش نگر

بهجتِ خاطرِ روز افزون باد رقعهٔ سی و هفتم مشتمل بر اظهارِ اخلاص بدوستی سراپا اختصاص خلت دستگاه میان

رحمة الله تحریر یافت بیت

ما بیادِ تو سلامت بخیالِ تو خوشیم غیرِ نادیدنِ تو هیچ پریشانی نیست

خیال نکنند که دوستدارِ سراپا نثار زردرم الفت از دوا از آیینِ مروت درگذشته بیاد دیگر پرداز دانشاالله تعالی تا دوام

حیاتست نامت گویان و وصلت جویان خواهد ماند بیت

این نیست که حافظ را تهر رود از خاطر کاین سابقهٔ پیشین تا روز پسین باشد

رقعهٔ سی و هشتم بدوستیکه از غایتِ فلاکت در گردابِ هلاکت افتاده بود مشتمل بر مقدمات تسلی طراز تحریر یافت بیت

باید چو برق خنده زنان زیست در جهان نی همچو ابر بر سرِ دنیا گریستن

در تنگنای کشاکشِ زمانه و سعت آبادِ استقلال را که اشمن خاطر را چون حروفِ رزق منتشر داشتن نیست

بمقتضای دانش و دور اندیشی آنکه در همه حال بشکر و صبر که هریکی موجبِ حصولِ نعمت و وصول دولتست گرایند و لب

بچون و چرا نگشایند جمعیتِ صوری و معنوی نصیبِ روزگارِ فرخنده آثار باد بالنون والصاد رقعهٔ سی و نهم مشتمل بر

استدعای رقیمة الوداد دقیقه شناسِ خطِ خفی و جلی محبت دستگاه میر علی تحریر یافت همیشه خطِ ریحان سرشت آن سرِ دفتر

خوشنویسانِ روزگار که صد درِ شاهوار در جنبِ بهای ثلثِ آن نیرزد خجلت دهِ خطِ مهوشان گلعذار باد و دیرگاه است

که مخلصِ صمیمی باوجودِ نسبتِ بندگی که بدرجهٔ کمال متحقق است بوزودِ رقاعِ مهرشعاع کامیاب نگردیده و خبرِ حال صحت

مالِ آن سرمایهٔ فضل و کمال که تعلیقِ خاطرِ این شکسته بال بدان بیشتر است نشنیده رجا که بخلافِ گذشته پیوسته از

مزاجِ عافیت امتزاجِ خود بقلم آرند و دوستدارِ دیرینه را که خطِ نسخ بر صفحهٔ سیمیات کشیده تقویم پارینه نانگارند تا قلم

زنگین رقم نقوشِ مشکین بر چهرهٔ کافورِ صبح جبین کشد صحائفِ حالِ برگزیده بارگاهِ ذوالجلال برقوم مسرت افزوم مرقوم باد

رقعهٔ چهلم بنخل پیوندِ چمنِ نشاط شیرازه بندِ مجموعهٔ انبساط صدرنشینِ بکانِ رفیع میان محمد شفیع در سفارش تحریر یافت

دامن کنارِ نامهٔ امکالماتِ اشتیاق و مقدماتِ فراق مشحون ساختن بادای مطارحاتِ عرفیه پرداختن است لهذا

باین نمی نگراید و بر سرِ گزارشِ مدعا می آید محبت پناها خوبیهای ذاتی و صفاتی مودت دستگاه اخلاص گزین میان

تاج الدین که در خوعتِ پروانه خان سمو المکان والاشان عنایت خان دارد مخلصِ صمیمی را برین می آرد که در نهاده با آن

صداقت نشان برنگارد یقین که توجه کریمانه مبذول داشته بخیرطلب را با مستنانِ مشمول خواهند فرمود بیت

تا زنده ایم لطفِ خود از ما مکن دریغ بعد از وفات کس بکسی احسان نمیکند

توفیقِ دوستی و دوستنوازی رفیق باد

رقعهٔ چهل و یکم بمیان شیخ عزت الله در سفارش نگارش یافت مروت و وداد پناها فتوت و اتحاد دستگاها

اخلاص مند فتح چند بارسفارشِ این و آن در بابِ رفعِ مناقشهٔ برادران بنام نامی نواب والاجناب حاصل کرده

و با اینکه حق بجانبِ خود دارد ره بجائی نبرده درینصورت اگر توجه سامی که متکفلِ مهامِ کافهٔ انام است در باب

این بیچاره جلوهٔ ظهور دهد هر آینه بارِ منتِ بیشمار بر ذمهٔ دوستدار نهد بیت

شکرانه آنکه سرفرازت کردند میدار سری بخاکساران جهان

مدارجِ دولت در اعتلا و ارتقا باد بحرمة النبی و آله الامجاد رقعهٔ چهل و دوم

بمقبولی که نامش از ابیاتِ مرقومه بطریقِ توشیح برآید و دلِ دوستان را فرحت بیفزاید تحریر یافت مکشوف

ضمیرِ مهر گزین ابیات

مه جبینی چو رخ ز پرده گشود یاس را صورتِ امید نمود

راحت افزای بیدلان بکلام سرو در پیشِ قدِ او ست غلام

دردِ او طعنه زن بصد درمان یادِ او در درادِ دلِ نالان

عیدِ رویش بهر شقی و سعید بهره بخشد چه از قریب و بعید

دولتِ حسن است مایه ازو آنکه خورشیده است مایه ازو

جوهرِ لعلِ اوست راحتِ دل لطفِ او مرهمِ جراحتِ دل

لفظ از معنیش بخود نازد لبِ عیسی ازوست در گفتار

معنی از لفظ او فسون سازد یوسف از مهر او زلیخا وار

از خیر اندیشان استهام دریغ داشتن تخم بی مهری در مزرعهٔ دل اخلاص منزل کاشتن بست مقتضی ما مضی آینده باد که ارسال نامه و پیام محبت التیام

کم نگردد تابشِ خورشید اگر در بدخشان لعل سازد سنگ را

گلشن مسرت شگفته باد بالنون والصاد

رقعهٔ چهل و سوم مشتمل بر صنعتی که حروفِ الفاظش نقطهٔ پائین دارد تحریر یافت در آورِ بیهمال همه جاو همه حال

یار و یاور عارج معارج سداد صاعد مصاعد عدل و داد سیدی میر سید جواد باد بعد ادای آداب و

مراسم وداد که داب ارباب یکدلی بود بمطلب میگراید مطالعهٔ گرامی مرسله که متوکد کسب علوم کامگار سید

عبدالوهاب طول عمره بود در ایام سعید مرهم روح مجروح گردید محب صمیمی که رابطهٔ وداد بدرجهٔ کمال دارد در باب

مومی الیه بجد و جهد بسیار بصباح رسیده سعی مطلوب بجا می آرد امید که بعلم و عمل بهره یاب بوده بمرادِ دل برسد

بکرمه و جوده رقعهٔ چهل و چهارم مشتمل بر صنعتی که یک لفظ نقطهٔ پائین دارد و دیگر بالا بخدمت ابو ناصر

که نامش هم ازین قبیل بود تحریر یافت ابوابِ نشاط دائمی کشاده باد آز دیر دستدار سراپا انکسار یاد نشده

موجب آن و رای عشرت دیگر نخواهد بود سخن پرور انظر بر استحکام رابطهٔ اخلاص بایا یاد داشت و اداء لوازم

دلبری مستحسن اربابِ دانش باید انگاشت سوای شوق چه نگاشته آید رقعهٔ چهل و پنجم بخدمت قدوه

دانادلان حقیقت گزین شیخ نور الدین تحریر یافت گلدستهٔ محبت و لایعنی اشفاق نامهٔ روح افزا که

مشتمل بر تحریر شرح بیت معما باسم کمال گر تو میخواهی که یابی نام آن سیمین ذقن قلب قلب قلب را بر قلب قلب قلب زن

مرقوم قلم عطوفت شیم آن اخترِ منیر برجِ معانی گوهر بی نظیر درجِ سخندانی زاد الله عمره و قدره

بود نسیم آسا مشام دل و جان را معطر نموده بر رای نکته پیرا مبرهن باد که از قلب لفظ قلب باعتبار

عکس بلق و از بلق بعمل ترادف مکر و از مکر بوسیلهٔ قلب ثالث که باعتبار دلالت بر حرف اوسط دارد

کاف حرفی خواسته و از قلب لفظ قلب باعتبار دل که بعمل انتقاد بر حرف میانه دال ست لام اسمی

گرفته و از قلب ثالث باعتبار عکس لفظ مال حاصل کرده هرگاه کاف حرفی را که محصول سابق ست

بالفظ مال اتصال دهند اسم کمال حاصل میشود سخن پیناها فی الفور انچه بفور خاطر هیچمدان که در کمال نقصانست

گذشته انست توقع از بزرگان عذرنیوش آنست که از راه فضل و کرم بنظر کیمیا اثر دراورده رتبهٔ تحصیل اعلاء

بصلاح بخشند تا کلید فکر فلک پیما باعث حل معماست معمای مطلب آن مقبول بارگاه ازل بمفتاح کرم فالق

الاصباح خالق الاشباح والارواح منحل باد رقعهٔ چهل و ششم مشتمل بر استدعای نامهٔ محبت شمامه تحریر یافت

تجدید مراسم صداقت و اخلاص و تشیید لوازم خلت و اختصاص بمکشوف ضمیر محبت تخمیر تو دو تصویر باد

روزگاریست که خاطر افسردهٔ این زاویه نشین ظلمت ناکامی بورود مفاوضات تلطف آمود نور یاب نگردیده

موجب این همه نسیان از تغافل و نامهربانی شریف خیال کند یا از کثرت مشاغل دنیوی که بادهٔ هوش ربا ست

تصور نماید از انجا که ترسیل نامه بدوستان صادق الاتحاد باعث مزید مواد استحکام مودت و وداد است

اگر گاه گاهی در چنین رطوبت دماغ پردازند و مخلصان یکجهت را بمژدهای مسرت افزا مسرور و مبتهج

سازند از التفات عالی بعید و بدیع نخواهد بود اخلاق حمیده که عبارت از محاسبهٔ شعار روزی اعیان است

و حق شناسی و فراخ حوصلگی موجب کمال ایزد کریم کرامت کناد رقعهٔ چهل و هفتم در جواب صداقت

و اتحاد آئین جلت و وداد تزئین شیخ جمال الدین تحریر یافت نظم

ای نامهٔ تو عطر فشان گلشن خورشید صفت بیاض آن نور فگن

وی نافهٔ تو فیض دهِ مشک ختن چون مردمک دیده سوادش روشن

در شگفته ترین ازمنه ورود یافته انچه باد شمال نحسن اعجاز مسیحا تن کند بمن کرد شرح خوبیهای لطافت

کلمات رنگین و لطائف عبارات دلنشین که جیب و کنار آرزو از مشاهدهٔ آن مالامال نقد مراد گردید فوق البیان است

از راه عطوفت و مهربانی قدیم که در باب استطلاع صورت سرانجام مقصود معهود رقم زدهٔ کلک نوازش آمود

بود راحت افزود ملا واحقیقت حال ازین باعی علوم خواهند فرمود رباعی

هر چند بپای شوق کوشید دلم هرگز بسر کوی مرادی نرسید

وز محنت بی اثر خروشید دلم جامی می فرح ننوشید دلم

در ینولا که آن وعده خلاف برلاف ترک طریقهٔ اسلاف نموده بحضور خان والاشان خانصاحب سلمه الرحمن رسید

و اطاعت حکم خان معزی الیه را بنا بر حصول مطلب مرجوعه سر دفتر سعادتهای خود میداند ترصد که خود

بدولت متوجه شده بقسمی که صورت سرانجام کار ممکن باشد مساعی جمیلهٔ مربیانه بکار برند مصرعه

هنگام دستگیری و وقت عنایت است آفتاب عمر و دولت دائما تابان و درخشان باد بحرمة النبی و آله الامجاد

رقعهٔ چهل و هشتم بخدمت ملاذ دوستان اعتضاد محبان نزهت فزای خاطر فاتر شیخ محمد شاکر تحریر یافت رباعی

ای قافلهٔ نصرت حق همراهت وی مظهر آثار دل آگاهت

مهجور چو من مباد از درگاهت چه در سفر و چه در حضر عز و شرف

مخلص محبت پرست بمشاهده و مطالعهٔ والا رقیمهٔ عطوفت طراز محتوی

برمشمول شدن مهربانی خان بلندمکان رفیع الشان خانصاحب مدظله العالی بحال آن شفیق و مامور گشتن
بجهت نظم و نسق و تشخیص پرگنات متعلقهٔ فوجداری و تنبیه و تادیب مناکیب و واجب التخریب آن ضلع و
داخل شدن خود بدولت و اقبال در حدود پرگنات مرقومه بدرقهٔ عنایت کردگار و آن جماعهٔ کفاریه کار را
مثال نقطهٔ پرکار گرد کردن و بکمال استقلال دفعهٔ مفسدان بدمآل را بحال مستی شان در یکجا اسیر و دستگیر ساختن
و بسلامت آمدن رفیقان با حصول مقصود بمکان معهود و تن در دادن رعایای پرگنات بادای مال
موافق قبولیت حال و یافتن خلعت و شمشیر و اسپ و روزافزون شدن مهربانی و قدردانی خان
معزی الیه که رقم پذیر کلک بهجت تصویر شده بود هزاران شکر آفریدگار بجا آورده الحمد لله و المنة صورتیکه
اصلا و مطلقا بکمیال خیال در نمی آمد و بمقیاس قیاس نمی گنجید از پردهٔ غیب جلوه گر گردیده امید که بمقتضای
حق شناسی و خدا پرستی و نیک نیتی که لازم سرشت ذاتی آن مخلص ست آینده را نیز بیت
سرکه از تو بپیچد بریده باد چو نقب — رخی که از تو بتابد سیاه باد چو خال
رقعهٔ چهل و نهم در جواب عزیزیکه
قدردانی و مهربانی سفر نمود تحریر یافت ملاطفهٔ سامی که مشتمل بر حصول نوکری سرکار نواب والا جناب خورشید
اشتهار ذوی الاقتدار از موجب شصت روپیه و صوبه‌لی و تفویض خدمت تشخیص و تحصیل دهات تنخواه
باجرداری محصول سائر و گذر دریا مرقوم قلم تلطف رقم آن بنده دودمان ولایت خلاصهٔ خاندان نجابت
شمع جمع مروت و اجتبا ثمرهٔ شجرهٔ فتوت وارتضا صاحب توفیق حسنات بود الوف مسرت و کامرانی
و صنوف عشرت و شادمانی بمطالعهٔ آن حرز جان حاصل نمود قادر مطلق بفضل و کرم خویش بترقیات روزبه
ممتاز گرداند صاحب من از زبان هدایت ترجمان مشفقی شیخ عبدالسبحان چنان معلوم شد که آن پیرایهٔ محبت
و ولا در بنولا اندر بعضی صحبت بعضی مصاحبان ناعاقبت بین از آئین پیشین قدم باز داشته بادای حقوق صله
رحمی که در مصحف مجید بمزید تاکید منصوص گشته نمی پردازند و محصلات جدید را پایمال منهیات میسازند
ظهور صورت این معنی از امثال آن دانا دل دقیقه فهم دوراندیش بس بعید نمود بایستی تلافی گذشته بحکم آیهٔ کریمه
کلوا و اشربوا و لا تسرفوا دست از اسراف و اتلاف در کشند و این ابیات را معمول خود گردانند و مخلصین را
از ذکر خوبیهای خود غافل و عاطل ندانند ابیات
چون تیشه بسوی خویش پاشنده مباش — چون رنده بسوی غیر بخشنده مباش
تعلیم ز اره گیر در کسب معاش — چیزی بسوی خود کش و چیزی میپاش
امید که این حرف که بر طبق اشارهٔ یکی از دوستان ایشان بقلم آمده است ملالت نیفزاید رباعی
تا ابلق روزگار در چنگ سپهر — هر روز نهد زین زر اندوده مهر
باد ابلق ایام چو بدخواه تو رام — در دولت و اقبال شوی گلگون چهر
رقعهٔ پنجاهم بخدمت عزیزی که یار موافق بود و در عالم دوستی صاد
جبین مروت و حق شناسی ابلعان اوج معنی و غایت سداد نورانی ساخته و از روی شیرین بانی و اخلاق
ذاتی دل از شکر بنهایت مهرش پرداخته و هر شقت حروف اسمش که مانند هشت بهشت روح افزاست از
عبارت ما سبق بطریق تعمیه بعمل انتقاد چهره گشاست تحریر یافته بیت
هرگز گره بسته کسی را نگشاد — فریاد ز دست فلک بی بنیاد
هرجا که دلی دید که داغی دارد — صد داغ دگر بر سر آن داغ نهاد
باوجود قلت بندگی و کثرت شرمندگی چگویم و چه نویسم که در فراق آن مجمع الاخلاق چشم بر چهره زخم ناسور ست
شربت زندگانی تلخ و غرهٔ شادمانی در سلخ مجموعهٔ عشرت و انبساط ابتر و بهار جمعیت و نشاط از باد خزان
هجران بدتر الف قامتم چون سرو پا بگل و دل بی غل هزار در و امنزل خطوط شعاعی آفتاب هر صبح چون
نیزه بدیده می درآید و سپهر بی مهر هر شام خون آشام در ستیزه بر روی من میکشاید دوستانی که مانند
پروین بحروف جمعیت هنگامهٔ اجتماع میداشتند مثل بنات النعش متفرق شده تخم جدائی کاشتند نه همدمی
که دمی غبار غم از لوح دل شوید و نه محرمی که لحظهٔ با وی راز و نیاز خاطر گوید نه مخلصی که آب لطفی بر این آتش زند
و نه دوستی که نهال امید از بیخ برکند نه یاری که یک لمحه بملاقات شیرین تسکین دهد نه غمخواری که بکلمات بهجت قرین
بار محنت بیشمار بر دل نهد رباعی
زانم که جدا افتاده ام زان همدم — در خلوت جان ورای غم محرم نیست
جز نالهٔ دمبدم کسی همدم نیست — جز درد دل افگار مرا مرهم نیست
باری شکر باری تعالی عز شانه که مشاهدهٔ
و مطالعهٔ مفاوضات یکرنگی که قائم مقام ملاقات جسمانی و موصلت روحانی گفته اند درین جدائی و تنهائی
اعجاز عیسوی بکار می برد و جان ناتوان را بامید وصال زنده میدارد تا اتصال ضد انفصال ست آفریدگار
اتصال و انفصال آن منظور و مقبول ارباب کمال را بهر چه باید اتصال و از هرچه باید انفصال دهاد و یاد دوستان
صمیم الوداد از لوح ضمیر آن یگانهٔ کارخانهٔ تقدیر فراموش نکناد رقعهٔ پنجاه و یکم مشتمل بر صنعت اتصال
حروف بدو قسم موافق اجزای اسم مکتوب الیه گل گلشن بهجت شمع جمع محبت مایهٔ جمعیت خاطر فاتر شیخ محمد شاکر
تحریر یافت چه پیوسته بر مسند عیش متمکن باشند مطالعهٔ نامهٔ فرحت شمامه مشتمل بر فیصل گشتن معاملهٔ حویلی مشفقی
مکرمی سید سالم القلم عطوفت شیم ترقیم یافته باعث تسکین ضمیر خلت تصویر شد توقع که همبرین نمط بر قائم
تلطف شمائم نسیان مخلص مجب جا نفرمایند خیر شما جلیل عمر شما طویل رقعهٔ پنجاه و دوم بخدمت دوست

۳۴

دانش آموز شیخ داؤد که گوی مثل از حالی بحالی میرفت و در مقام استقامت مانند نقطه پرگار آرام میگرفت
مشتمل بر صنعتی که حروف الفاظش مانند حروف اسم مکتوب الیه جدا جداست تحریر یافت داور داد را آن فرج
داد آب روی وداد را از دوگران دور دوار دور دار او هر آزدار ار زاق ازل رزق آدم و روزی ذی دم
از روی اراده ذات در روز ازل داده و آدم زاد از آرزوی زر رخ زرد و دل را در دو دار و ود را و آن آز
درم و دوزه از ارم آرام رم دار در رب ودود دل آن روح و روان و رع و درک آرزوی در از زاد آزاد
و آرام دوام رام آن ذو او را داد او رقعه پنجاه و سوم بخدمت برگزیده بارگاه آفریدگار سید
عبد الغفار تحریر یافت بیت
بخاطر بکه توئی دیگران فراموشند / سعیدان تو از یاد غیر خاموشند
گلدسته یاسمین محبت و ولا یعنی التفات نامه آن نونهال چمن مجد و اعلا مقبول حضرت آفریدگار در وقت بهار
که نسیم فیض آثارش نضارت تازگی بخش افسرده دلان جان فگار بود بیک صبا رفتار آورده غنچه خاطر پژمرده را
رنگ گل شگفانید آنچه از گمراهی و ارتکاب مناهی برادر سید ورگاهی که از رهگذر بعد مسافت از جدائی مربیانه خود
ترک طریقه اسلاف بزرگان نموده سخنانی که مشتمل بر خلاف و استخفاف اطاعت الهی و شریعت حضرت رسالت پناهست بزبان
میراند و خود را در بطالت و ضلالت انداخته نشانه تیر طعن و لعن میگرداند بقلم آورده اند حیرت افزای دوستان
که بمقتضای خوبیهای ذاتی و صفاتی پدر و برادرش در تهذیب اخلاق و ترتیب [illegible] اعی بودند
گردید آری رباعی
آنکس که ز شرع نبی آگاه است / گر پا بسر چرخ نهد گمراه است
فرزند نبی که نیست بر راه نبی / چون آیه منسوخ کلام الله است
صاحب من ازین صورت بی معنی
نظر برداشته مناسب آنست که اگر آن عزیز بنصایح مشفقانه آن ملاذ مخلصان از راه ندامت براید و بتلافی
گذشته گراید چه ازین بهتر و الا حقیقت حال را مفصل بنامش نگارش فرمایند یا او را نزد خود طلب نمایند درین ضمن
شاید که از شرم حضور و موعظت پدری از بی اعتدالیهای ناشایسته که عقلاً و نقلاً و عرفاً مستحسن نیست باز ماند
و آینده راه ضلالت نگذراند بیت
پسر هر که خود رای و خود بین فتد / سزد گر بصد لعن پدر در بند افتد
تا نصیحت هدایت فرمای ارباب سعادتست سایه التفات سامی بر سر خیر اندیشان بارادت سلامت باد
رقعه پنجاه و چهارم در جواب قدوه آگاه دلان حق شناس زبده کاملان حقیقت اساس تحریر یافت
همواره آیینه ضمیر منیر آن هدایت فرمای ارباب سعادت زنگ زدای مرآت قلوب اصحاب ارادت خلاصه اتقیای
قدسی نهاد نقاوه اصفیای تجرد نژاد روح مجسم شیخ اکرم که گویا آیه ان اکرمکم عند الله اتقیکم در شان

۳۵

اوست و مطلع شعشعه فیوضات الهی از گریبان بوقلمون مظاهر ربانی باد چون بندگی خود را بجناب عالی
مثل الطاف آن منبع فیض لایزالی بیشتر رسیده اند بنابران مکشوف خاطر دریا مقاطر میگرداند که در هنگام بهجت انتظام
عنایت نامه هدایت التیام مشتمل بر صورت حال عزیزی که گاهی نظر بر عشرت که هر نگ عشرت میدارد و گاهی بیاد
همنشینان پیشین اشک حسرت میبارد بر تو ورود انداخت و دل عقیدت منزل را مسرور و مبتهج ساخت آری رباعی
با اهل هوس درد مگر دود مساز / از شعله تصویر مجو سوز و گداز
آسوده دلان ز انبوه در تبه عشق / در خواب نه بینند پر و بال پرواز
آنگاه دلا تا طالب صادق را اضطراب نفسانی دل خود در آب کنار نکشد جام عشق را
که صد هزار در نثار خاک پایش باد نبخشد و تا مضمون فیض مشحون این قطعه که هر چهار مصراعش مشابه بحسن معشوق قاتل [illegible] ابرو
معمول نگرداند دست خود در ابد امن دولت ابدی که نصیبه سعادتمندان ازلیست نرسد قطعه
تا تو چون دُرد غرق خون نشوی / محرم لجه جنون نشوی
گنج حاصل تو کی کنی ای دل / تا تو در رنج همچو نون نشوی
مشفقا سلامت و صورتیکه حال چنین ثابت شد از عالم معنی باین قسم عزیز حرف زدن خط بر آب کشیدنست بیت
تهیدستان قسمت را چه سود از رهبر کامل / که خضر از آب حیوان تشنه می آرد سکندر را
تا رباعی عناصر باعث ترکیب اجسام
ذات قدسی صفات آن مجمع انوار فضائل اربعه دلیل آثار ثلثه وسیله ارشاد ترقی جویندگان مراتب بسته باد

فصل سوم مشتمل بر دو قسم قسم اول در مراسلات تهنیت آمیز مراسله اول

در تهنیت کدخدائی دوستی نگارش یافت بیت
شکر خدا که از مدد بخت کارساز / بر حسب آرزوست همه کار و بار دوست
قاصد فرخ فال نامه بهجت شمامه متضمن بر شادی کدخدائی آن سرمایه امانی
و آمال رسانید و بقدوم مسرت لزوم خود خاطر دبستان را انشاط آگین گردانید الحمد لله و المنة که آن مسیح عصر
سخنوری بر مسند کامرانی همدوش آفتاب گشت و آن یوسف مصر نکته پروری بر تخت شادمانی هم آغوش زلیخای نشست
پیمانه عشرت لبریز گردید و جانانه راحت انگیز در بر رسید امید که فروزنده شمس و قمر آن سعدین را مبارکی
و خرمی تا طلوع نیرین در برج عشرت و شادمانی همقران دارد و آن نیرین را بکامرانی و خرسندی تا سطوع
سعدین از کسوف و خسوف شدائد زمانی در امان مراسله دوم در تهنیت فرزند بخدمت سراپا اخلاق
مجمع الاشفاق در سخن فهمی چون اوجی شیخ پیر محمد قنوجی تحریر یافت بیت
هزار شکر که از لطف قادر جاوید / شگفته شد گل دولت ببوستان امید
خیر طلب سراپا طرب با لوف تهنیت و صنوف تحیت از زبان انبساط نشان
دل انشاط فشان باتصال تروده اتمام بشارت بغلام خامه را رهین نامه مسرت آگین میگرداند که در زمان

محمود و آوان مسعود خروش فرحت آغوش بشارت فیض اشارت بگوش محبان فراموشی فراموش رسانید
خاطر مخلصان را بدین نغمهٔ روح افزا خرسند گردانید فرخنده طالعی که قدسیان گوهر انجم بر فرقش نثار ساختند و سبوحیان
بور وطال عمره پرداختند فلک از نهایت کامرانی برقص در آمده و هلال از غایت شادمانی صورت مهد بر آمده
فیض اعجاز عیسوی بدایه گری خود را عشرت آمود نمود و ید بیضای موسوی از شمع تجلی جمالش روشنی بجود افزود
آفتاب جهانتاب بکمال شوق ذره صفت مهرش گزید و زهرهٔ زلیخا تمثال مشتری آن یوسف کنعان جمال گردید **بیت**
سزد گر از کمال خوبی او ... کند پیر فلک یعقوبی او
غرض که در هر خانه شادیانهٔ کامرانی و در هر کاشانه ترانهٔ شادمانیست الله تعالی آن تازه نهال چمن اقبال را بکمال صوری و معنوی رساناد
و ثمرات حال و مآل متمر داشته بر ایشان و بر جمیع و فاکیشان مبارک گرداناد بالنون و الصاد **مرسلهٔ سوم**
در تهنیت صحت از بیماری تحریر یافت الوف حمد و ستایش شافی بیهمال و صنوف شکر و نیایش ایزد متعال
که آن حمیده خصال خجسته فعال را از فرش ضعف و ناتوانی بعرش صحت و کامرانی رسانید و خاطر
دوستان صفا منش را از بند حزن و ملال آزاد گردانید **بیت** برین مژده گر جان فشانم رواست
که این مژده آسایش جان ماست الله تعالی آن تازه نهال گلشن امانی و آمال را از صرصر شداید زمانی
محروس گرداناد و بر طبق آرزوی دل تو دوستان بجمیع مرادات صوری و معنوی ارزانی داراد **مرسلهٔ چهارم**
در تهنیت خدمت بخدمت ملازمان نصفت و اقبال پناه خان بلند مکان بایزید خان تحریر یافت **بیت**
صبا بخوشخبری هدهد سلیمانست ... که مژدهٔ طرب از گلشن سبا آورد
مخلص حقیقی خلیفه طالب علم بعد تحریر الوف ادعیه و صنوف اثنیه مقرون تهنیت و شادی و مشحون بهجت و مبارکبادی مشهود خاطر عطوفت
مظاهر میگرداند که از نسیم این بشارت فرخنده اشارت ریاض آمال مخلصان و اتقی الوداد نضارت تازه گرفت
و از شمیم این نوید سراسر امید مشام عیش و کامرانی دوستان راسخ الاتحاد طراوت بی اندازه پذیرفت
شکر ایزد که دعای خیر اندیشان درجهٔ اجابت یافت و آفتاب مقصود بر دوش آرزوی شان تافت بحکم آنکه ذات
سامی صفات آن عالی فطرت دقیقه شناس شایستهٔ خدمات بلند و ترددات ارجمندست **بیت**
این مراتب که دیده جزویست ... کار کلی هنوز در قدرست
بمقتضای مهربانی که طلب دوستدار
ایمای رفته بود خرسندی افزود اگرچه خیر خواه در خدمت فضایل پناه فواضل دستگاه میان محمد طاهر
که فضیلت و کمالات ایشان بر ان یامن خیر اندیشان ظاهرست بجمعیت تام تلافی ایام منقطعهٔ خاطر خود را

مغلوب خطرات لهو و لعب نمیگرداند لیکن از انجاکه خیر طلب جان نثار درین ماده بی اختیارست امید
آن دارد که بعد یک هفته **بیت** آییم بسر کوی تو پویان پویان ... عشاق صفت وصل تو جویان جویان
امید که تا مسند سپهر باقبال آفتاب مزین و مجلی ست و پایهٔ کرسی بدولت عرش مشرف و معلی مسند امارت
و افضال بوجود فیض آمود مبارک و میمون و وجود منبع الجود در مسند جاه و جلال فرخنده و همایون باد بمصر عه
بحق صاحب جهد و بحق اهل جهاد **قسم دوم در مکاتبات تعزیت انگیز مکاتبهٔ اول** مصیبت نامه
که مطلعش آتش افروز جان و مقطعش سوز روان بود در رسید بر واقعهٔ جانکاه آگاه گردانید حقا که ازین خبر وحشت اثر
ذائقه را حلاوت زندگانی تلخ نمود و باصره را سرمهٔ شادمانی تیرگی افزود صبح از مشاهدهٔ این حال گریبان بر خود
درید و شام از ملاحظهٔ این ملال لباس سیاه پوشید فلک از بار غم و الم پشت دوتا گردید و از چشم ملک خونابهٔ حسرت
چکید آفتاب را از نهایت درد رخ زرد گشت و ماهتاب چون اهل ماتم در حلقه ها نشست آب از طراوت افتاد
و خاک خستگی بنیاد نهاد آتش خرمن خود را پاک بسوخت و باد مجنون وار اسباب کوچه گردی اندوخت هر گاه
جهانیان را احوال چنین باشد در دناکی من دوستدار صورت و معنی را که تواند شناخت و بهم نشینی این زاویه گزین
الم که تواند پرداخت **بیت** همه تن چون شوم ز دیده چکم ... گر بدانم که گریه را اثرست
القصه این داستان آتش نشان دامان قلم میسوزد و گریبان کاغذ شعلها می افروزد از انجاکه دست هر آفریده
از نقد بقا کوتاه و همه را گذر برین شاهراهست درین صورت آن معنی شناس کارخانهٔ تقدیر را ناگزیر آنکه اولا خود
بصبر گرایند بعد ازان غمزدگان مصیبت آگین را تسکین نمایند ان الله مع الصابرین **مکاتبهٔ دوم**
در تعزیت پدر دوستی تحریر یافت خبر حیرت اثر واقعهٔ هایلهٔ آن گل گلزار انس سرو بوستان قدس داغهای تازه
بر دلها نهاد و چشمهٔ اشک از چشم هر آشنا و بیگانه بگشاد بلبل بیدل ناله و آه بافلاک رساند و نرگس عشاق وار
چشم نگران ماند سوسن کبود پیرهن زبان را از گفتگو بر بست و غنچه بصد تنگدلی در زاویهٔ تعزیت نشست لاله از
غایت حزن غرق خونابهٔ حسرت گردید سنبل چون زلف مهوشان بر خود پیچید بس کن بس کن که از تحریر این حروف
غم اندود قلم میسوزد و از تقریر این مقدمهٔ الم آمود زبان شعلها میفروزد برادرم بحکم آنکه لباس حیات دنیا
مستعار و عیش و نشاط این کهنه رباط ناپایدار آن سعادتمند کامگار بعروة الوثقای شکیبائی معتصم بوده طبع جزع و
فزع نگشایند و باستقلال کمال دلبری و تسلی متعلقان خود نمایند **بیت** گر نخل رفت میوهٔ او پایدار باد
دریا اگر گذشت در شاهوار باد **مکاتبهٔ سوم** در تعزیت دوستی تحریر یافت از استماع خبر قضیهٔ نامرضیه

آن همدوش وطن گزینان بهشت برین و هم آغوش چمن نشینان خلد فیض آگین تا الم و تحسر سوی نمود و ابواب حزن و ملال
بر دلها کشود و کتاب از غایت الم صورت کباب گردید و عشرت شد اهزاران خار حسرت در جگر خلید و دیده ازین واقعه
جانسوز انسکاب بنیاد نهاد و سینه ازین نایره شعله افروز در التهاب افتاد آخر الامر دوستان راسخ الاتحاد بمقتضای این بیت

عرفی اگر بگریه میسر شدی وصال — صد سال میتوان بتمنا گریستن

از جزع و فزع که عادت دلبستگان صورت
و لباست باز ماندند و تحفه فاتحه و درود بروح آن مسافر عالم محمود و مرهم خسته دلان مجروح گذرانند ظاهرست که آن
رموز دان کارخانه تکوین ایجاد ربی بقائی حیات مستعار دمی بی برده دست بحبل المتین شکیبائی که منظور بارگاه
صمدیت زده باشند آری بیت

آنکس که اولش عدم و آخرش فناست — در حق او گمان ثبات و بقا خطاست

فصل چهارم در آداب و القاب و خاتمه کتاب

القاب پادشاه کمترین فدویت کیشان
عقیدت آگین بدیع الدین لوح جبین را بنقوش سجدات بندگی منقش داشته و رقوم تسلیمات غلامی
باقلام انامل بر صفحه تارک نگاشته بموقف عرض ناصیه سایان بارگاه خواقین سجده گاه شاهنشاه
ملائک سپاه ظل ظلیل ایزد متعال نایب مناب ادار بهمال که فلک از شوق سجودش سر بسر در رکوع و ملک
از ذوق آستان بوسیش موبمو خضوعست میرساند نوع دیگر کمترین فدویان سراپا اعتقاد مجهر ادهر عجز و نیاز بر آستانه
عبودیت داشته و بپای ارادت و انکسار در راه بندگی گذاشته بموقف عرض مقتبسان محفل نور آگین و همنشینان انجمن مهر [illegible]
حضرت قدر قدرت قضا صولت باعث امن و امان قبله جهان و جهانیان میرساند نوع دیگر کمترین فدویت منشان
جانفشان تهور خان بوسیله سجود عقیدت آمود کلاه فخر بر آسمان سوده و در راه بندگی چون آفتاب سر [illegible] بموقف عرض
باریافتگان حواشی بساط خلافت مناط که وسعت سپهر با فسحتش کم از بساط شطرنجست و بسیط زمین [illegible] تمال الامال
گنج میرساند نوع دیگر عقیدت منش سراپا نثار عبد الغفار الف قامت ابه تسلیمات فدویت سمات خم ساخته و سر افتخار را
بوسیله سجدات نیاز تا باوج ماه بر افراخته بموقف عرض باریافتگان انجمن انجم جمع و مستفیضان محفل آفتاب شمع شهنشاه
فلک بارگاه خدیو زمین و زمان خداوند مکین و مکان رحمت اعظم آفریدگار فیض اتم پروردگار ظل سبحانی خلیفة الرحمانی میرساند
القاب شاهزاده کمترین فدویان جان نثار عتبه شاه تار که افتخار بتقبیل عتبه فلک رتبه که قبله حاجات مقبلان جهان [illegible]
بر افراخته بعرض ملتزمان آستان سدره مکان نواب هلال رکاب صاحب عالم و عالمیان که مامن مراد [illegible]
میرساند نوع دیگر کمترین خانه زادان عقیدت آمود محمد مسعود بعد تقدیم آداب بندگی و تسلیم قواعد [illegible] بموقف عرض
راه یافتگان انجمن انجم تاب و سعادت اندوزان محفل سپهر جناب خورشید رکاب صاحب اورنگ عظمت و اجلال سایه وساند حشمت و اقبال

گره کشای کار فرو بستگان مرهم بند جراحت دلخستگان صاحب عالم و عالمیان میرساند نوع دیگر کمترین فدویت کیشان
عقیدت اندیش محمد درویش آداب تسلیمات بندگی سمات بجا آورده بعز عرض بهره اندوزان محفل فیض اند و دو باریافتگان
انجمن نور آمود نواب قمر رکاب غره ناصیه جود و فضال قره باصره سلطنت و اقبال تمام لطف سراپا احسان
صاحب عالم و عالمیان میرساند نوع دیگر کمترین خیر خواه دولت ابد قرین شمس الدین بموقف عرض مقربان بار
درگاه ابهت و اجلال و باریافتگان بارگاه عظمت و اقبال صاحب عالم و عالمیان میرساند القاب
بیگم صاحبه کمترین خانه زادان عقیدت گزین محمد امین بعد تقدیم آداب بندگی و غلامی بموقف عرض
واقفان مشکوی دولت و اقبال و حجابان سرادق عظمت و اجلال نواب قدسی القاب سپهر احتجاب ملکه عهد
و اوان صاحبه زمین و زمان میرساند نوع دیگر کمترین داعی دولت ابد طراز محمد نیاز آداب کورنشات
بندگانه بجا آورده بعرض حاجبان سده سنیه و محرمان عتبه علیه نواب قدسی القاب خورشید نقاب میرساند
القاب نوئینان عظام پرورده لطف و احسان حسین خان آداب تسلیمات بندگی سمات بجا آورده
بموقف عرض باریافتگان بساط فیض مناط محفل سامی نواب والا جناب جهانیان مآب خجسته القاب نواب صاحب
و قبله میرساند نوع دیگر کمترین بندگان عقیدت انتما محمد رضا آداب کورنشات عبودیت سمات بجا آورده
بعرض سعادت اندوزان [illegible] موفور السرور نواب فلک جناب سپهر اقتدار خورشید اشتهار نواب صاحب قبله میرساند
القاب استاد و انفاس قدسی اساس آن قبله ارباب فضائل کعبه اصحاب فواضل مقتدای کاروان منازل
تحقیق پیشوای رهروان مراحل تدقیق مظهر کمالات دینی مطرح انوار افاضات یقینی مخدومی و استادی
حضرت میان جیو سلمه الله تعالی مصروف بارشاد مسترشدان اتقی الاتقیاد و مستفیضان راسخ الاعتقاد باد ذره همقدار بعد
ادای آداب عجز و انکسار که طریقه عبودیت کیشان عقیدت اندیش ست بعرض فیض اندوزان انجمن هدایت
موطن میرساند القاب ارباب فضل ذات فیض سمات آن کاشف دقائق فروع و اصول واقف حقائق معقول
و منقول مجمع الفضائل منبع الفواضل حضرت میان جیو پیوسته مرجع ارباب فضل و کمال باد بعد ادای لوازم
عقیدت کیشی بعرض ملتزمان آستان فیض نشان میرساند القاب مشایخ عظام اشراقات انوار
خاطر قدسی مآثر آن مظهر فیض الهی مورد کرامت نامتناهی وسیله ارشاد انام واسطه هدایت خاص و عام نگاه
بارگاه صمدیت مقرب بساط احدیت حضرت شیخ جیو ظلمت زدای خاطر عقیدت کیشان باد بعد ادای آداب
کورنشات فراوان و تسلیمات بیکران بعرض بهره اندوزان محفل فیض آگین میرساند نوع دیگر لوحه خاطر

قدسی مظاهر آن منهل متعطشان زلال کمال مجمع افاضات انوار ذوالجلال فرازندهٔ لوای تصوف فروزندهٔ
چراغ تعرف حضرت شیخ جیو برقوم مکاشفات غیبی و واردات لاریبی مرقوم باد بعد ادای آداب تسلیمات
بعرض ناصیه سایان آستان هدایت نشان میرسانند القاب پیر و مرشد رباعی

ای هادی ارباب طریقت قلمت
وی مرشد اصحاب حقیقت کرمت
کلکت چو خضر آب حیوان سیراب
انفاس مسیح تازه گشته بدمت

سیامن اوقات فیض سمات قبلهٔ ارباب تحقیق و کعبهٔ اصحاب تدقیق مجمع فیوض سبحانی منبع علوم روحانی
مخزن لطائف قدسیه معدن معارف انسیه چهره پرداز عرائس مقامات و سمه طرازابروی کرامات قدوهٔ سالک
حقیقت و ارشاد پیشوای مناسک طریقت و سداد حضرت میان جیو مدّ الله ظلاله و نواله و افضاله بروزگار مسترشدان
راسخ الاراده و مستفیضان واثق العقیده متوصل باد بعد ادای آداب بندگی و انکسار که طریقهٔ عقیدتمندان
عبودیت دثارست خود را فرایاد ضمیر صافی پذیر سعادت اندوزان محفل هدایت منزل امید هد القاب قضات

مسند شریعت غرا و وساده ملت بیضا بذات بابرکات آن مجمع ارباب فضائل مرجع اصحاب دلائل حضرت قاضی جیو
زیب گیر و زینت پذیر باد بعد تشیید لوازم عبودیت و تمهید مراسم عقیدت بعرض باریافتگان آستان
معدلت نشان میرسانند نوع دیگر ذات مجمع الحسنات آن سالک مسالک معدلت و انصاف ماحی مراسم
بدعت و اعتساف حضرت قاضی جیو باعث نظام شرع مبین و موجب قوام دین متین باد بعد تمهید لوازم بندگی
و تقدیم مراسم پرستندگی معروض میدارد القاب صدر رباعی

ای صدرنشین محفل عز و جلال
از نام تو زیب یافت توقیع کمال
شد صرف دعای دولت و اقبالت
اوقات حیات اهل فضل و افضال

ایوان عظمت و اجلال و صفّهٔ دولت و اقبال همواره بذات بابرکات قدوهٔ علمای متبحرین تذکرهٔ فضلای متقدمین
و متاخرین خلیل خوان هدایت و افضال دلیل طالبان معرفت و کمال افتخار المحققین استظهار المدققین
مجمع ارباب فضائل مرجع اصحاب دلائل وسیلهٔ آرامش مفلسان باعث نوازش بیکسان قبلهٔ حاجات اهل زمین
کعبهٔ مرادات مقبلان حق ببین رحمت اعم فیض اتم ضاعف الله نواله و جلاله محلّی و مجلّی باد بعد ادای آداب
تسلیمات عقیدت اشتمالی که متکفل حصول امانی و آمال ست بعرض حاشیه بوسان بساط جلالت مناط
میرسانند القاب شاعر بیت

زهی چراغ معانی ز فکرت تو منیر
شعاع شعر تو چون آفتاب عالمگیر

لطائف طبع گوهرفشان و ظرائف ذهن فیض نشان آن هنگامه آرای بزم نظم گستری و رونق افزای مجلس
سخن پروری شیرازه بند مجموعهٔ سخن نخل پیوند مضامین نو و کهن نشاط بخشای غمزدگان و انبساط پیرای

دلشدگان باد بعد تحریر قصائد شوق تمام مشهود ضمیر الهام تاثیر میگردانند نوع دیگر خاطر فیض مآثر آن مبدع
قوانین نکات بدیع مخترع ابیات ترصیع فردوسی فصاحت سحبان بلاغت میان شیخ عنایت همواره منبع اشعار
تازه مضمون مجمع اسرار بارگاه بیچون باد بعد شرح تعداد قوافی اشتیاق مکشوف ضمیر فیض تصویر میگردانند القاب حکیم
ذات مسیح صفات آن مرهم جراحت دلخستگان کلید کار فروبستگان مبدع قوانین شفا مخترع آئین و اجمع ملکات
قدوسی منبع معالجات جالینوسی مشید ضوابط حذاقت مؤسس قواعد حکمت وسیلهٔ صحت علیلان و زنگار باعث
تندرستی ضعیفان هر دیار باد بعد ایصال دعوات شوق اشتمال مکشوف خاطر فیض آثار عیسوی کردار میگردانند
القاب اهل نجوم لوح خاطر صافی اثر آن ادب آموز مجلس ارباب تقویم شمع افروز محفل اصحاب تنجیم واقف اسرار
حقائق آسمانی کاشف اسرار دقائق پنهانی برقوم واردات غیبی مرقوم باد بعد ترقیم صحائف ودادِ مشهود ضمیر بیضا
تنویر میگردانند القاب منشی رباعی

ای از تو خجسته گشت آثار قلم
انشای لطائف بودت کار قلم
از مدح تو عاجز ست منشی زبان
در وصف تو قاصر ست گفتار قلم

طغرای فرامین فضل و کمال و عنوان
مناشیر دولت و اقبال بنام نامی و اسم گرامی آن سر دفتر منشیان ارباب فصاحت و بلاغت سرحلقهٔ مدعانگاران
اصحاب صناعت و براعت مطلع انوار قوانین بینش افزا مظهر آثار مضامین روان آسا مجمع لطف و کرم شیخ محمد اکرم
که دبیر فلک از خامه تراشان بزم فیض سرشت و ست همواره بعنایت ذوالمنن مزین و معنون باد بعد انشای
صحائف محمدت و ثنا و املای رسائل دعوات منزه از شائبهٔ ریا مشهود رای عالم آرای که لطائف عبارات را
مخزن و بدائع استعارات را معدن ست میگردانند نوع دیگر رباعی

ای آنکه کلامت از حقائق مخبر
وز کلک تو اسرار دقائق ظاهر
ز الفاظ تو انوار معانی روشن
وز خط تو نامهٔ فضائل فاخر

نتائج قلم دربار و خامهٔ زیبانگار آن قدوهٔ سخن شناسان ارباب بدائع زبدهٔ دقیقه یابان اصحاب صنائع شیرازه بند
مجموعهٔ عبارات و مخترع قوانین استعارات نخلبند بساتین مضامین رنگین شیخ محمد امین الدین ادام الله کماله و فضله
موجب تفریح خاطر صغار و کبار باد بعد ابلاغ رسائل شوق آرزوی حصول خدمت فیض موصول مکشوف ضمیر ارشاد
تخمیر که مظهر انوار ازل و مصدر آثار لم یزل ست میگردانند القاب پدر و جد سایهٔ بلند پایهٔ آن قبلهٔ حقیقی و کعبهٔ تحقیقی
افتخار کونین استظهار دارین مشفقی مکرمی حضرت ولی نعمی جیو بر سر اولاد و احفاد الی یوم القیام مخلد و مستدام باد
بعد ادای آداب لوازم آرزومندی با دراک دولت قدمبوسی که متکفل وصول سعادات جاودانی و متضمن حصول
مرادات دوجهانیست معروض میدارد القاب عم ایزد جان بخش جهان آفرین ذات عطوفت سمات

آن قبلهٔ صوری و معنوی و کعبهٔ دینی و دنیوی مجمع انواع شفقت منبع اصناف مرحمت اعتضادی مربی اعم حبودا
به پیوسته بر فرق عبودیت کیشان سراپا نثار پرتو انداز دارادبعد ادای آداب تسلیمات عقیدت آیات که باعث
حصول سعادات دارین و موجب وصول مرادات کونین ست عرض میدارد نوع دیگر ذات مرحمت صفات
آن قبلهٔ حقیقت و مجاز و کعبهٔ آرزو و نیاز مشفق فیض رسان مکرم مهربان حضرت عمو جیو همواره بر سر عبودیت کیشان
عقیدت پرور ظل گستر باد بعد ادای لوازم تسلیمات بندگی سمات که سرمایهٔ سعادت دارین ست معروض ضمیر
فیض تنویر میدارد **القاب برادر کلان** جمعیت صوری و معنوی شامل حال فرخنده مآل بندگان اخوی
پناه عطوفت دستگاه ملاذ مهربان مشفق قدردان مربی ام جیو باد بعد تبلیغ رسائل آرزو حصول خدمت سراپا سعادت
معروض میدارد **القاب فرزند** باغبان قضا و قدر نهال آمال آن غرهٔ ناصیهٔ سعادت قرهٔ باصرهٔ دولت
فرزند ارجمند همیشه برشحات سحاب الطاف خویش مثمر داشته بکمال صوری و معنوی رساناد بعد ترقیم دعوات مزید
حیات که در دل و جان ثبت معلوم نمایند **القاب برادر زاده** صفحهٔ حال بهجت اشتمال آن محمودة الخصائل
و مجموعة الشمائل سعادت شعار خجسته اطوار برقوم انجاح مطالب کونین و مقاصد دارین مرقوم باد بعد ادعیهٔ طول عمری
و حصول هنری اعلام رای مسرت پیرای آن فرخنده منش آنکه **القاب برادر خرد** کارساز بی نیاز آن برادر بجان
برابر بلند اختر فرخنده طالع سعادت اثر را همواره بکسب علوم فیض لزوم فائز داشته هم آغوش بهجت تازه
گرداناد بعد تحریر صحائف دعوات طول عمری معلوم آن بصارت چشم و نضارت جسم باد خاتمهٔ کتاب مشتمل بر چند
از قوانین **قانون اول** در تسطیر آداب ورود فرامین عنایت مضامین برلیغ قضا تبلیغ مانند وحی آسمانی از
افق عنایات خسروانی ورود یافته پایهٔ عزت و افتخار این ذرهٔ بیمقدار از فلک دوار گذرانید نوع دیگر شرف ورود
فیض آمود برلیغ جهان مطاع پایهٔ فخر و اعتبار این فدوی جان نثار همسر فرقدین گردانید نوع دیگر شرف صدور
فرمان وحی توامان سر عزت و افتخار این خانزاد سراپا اعتقاد را از حضیض خاک باوج فلک الافلاک رسانید
قانون دوم در ترقیم آداب ورود نشان فدوی جانفشان بشرف ورود نشان عالی شان جبین نیاز بسجود
حقیقی سود نوع دیگر شرف ورود نشان مرحمت عنوان ذره را منصب خورشید و مور چه را دولت جمشید
بخشید نوع دیگر شرف صدور نشان والا شان لازم الاذعان ذرهٔ بیمقدار جانفشان را همدوش سعادت
دارین گردانید **قانون سوم** در بیان اسامی مکاتبات که در محاورات نویسند نوازشنامهٔ فیض آمود
سرفراز نامهٔ عنایت شمامه مرحمت نامهٔ فیض آگین امتیاز نامهٔ تلطف قرین گرامی نامهٔ تلطف شمامه رقیمهٔ کریمه

نمیقهٔ انیقه والا رقیمه تلطف طراز رقیمة الوداد نمیقهٔ اتحاد اخلاص نامهٔ بهجت قرین اختصاص نامهٔ نشاط آگین
بهجت نامهٔ اخلاص آمود اتحاد نامهٔ خلت شمامه نامهٔ بهجت آمیز فرحت انگیز مکتوب مرغوب بهجت اسلوب
رقیمهٔ خلت طراز مکاتبهٔ دلنواز مراسلهٔ نشاط افزا نامهٔ دلکشای مسرت پیرا مفاوضهٔ صداقت مشحون
مکاتبهٔ اخلاص مضمون صداقت نامهٔ اخلاص آمیز اتحاد نامهٔ اختصاص انگیز مسرت نامهٔ خصوصیت آگین خصوصیت
نامهٔ بهجت آیین خلت نامهٔ صداقت تزیین محبت نامهٔ اتحاد آگین مودت نامهٔ اتحاد طراز انبساط نامهٔ دلنواز
قانون چهارم در بیان وصول مکاتیب در دریافت پرتو ورود انداخت ورود نمود شرف صدارت یافت
عز ایراد یافت بهجت افزود مسرت افزای دل اتحاد منزل گردید نشاط بخش دل امیل گردید همدوش بهجت تازه
گردانید هم آغوش مسرت بی اندازه گردانید نضارت افزای بوستان خاطر دوستان گشت تسکین ده خاطر
حزین گردید انبساط پیرای خاطر اخلاص اثر گردید باعث مسرت و انبساط گردید وسیلهٔ نشاط خاطر اخلاص
گزین گردید موجب مسرت و نشاط گشت موجب انشراح سینهٔ بی کینه گردید باعث مزید خلت و اتحاد
گردید باعث ازدیاد بهجت خاطر سراپا اتحاد گردید باعث نشاط خاطر اخلاص پرست گردید غم زدای دل
تودهٔ گرد اگر دید ظلمت زدای خاطر وداد مظاهر گردید ابواب بهجت و شادمانی بر دل تو دد منزل کشود خاطر را
قرین مسرت و شادمانی نمود سرمایهٔ ابتهاج خاطر محبت اثر گردید **قانون پنجم** در بیان الفاظ ترقیم مکتوب الیه
مرقوم قلم فیض رقم گشته بود مرقوم قلم مرحمت شیم گشته بود نگارش پذیر خامهٔ مرحمت شمامه گردیده بود مرقوم
قلم فیض توام گردیده بود رقم پذیر کلک عطوفت تصویر شده بود نگارش پذیر قلم بدائع نگار شده بود رقم پذیر
خامهٔ صنائع آثار شده بود مرقوم قلم نکته سنج معنی نثار شده بود نگارش یافته کلک گوهر سلک گردیده بود مرقوم قلم
مرحمت رقم گشته بود ترقیم یافته بود نگارش پذیرفته بود اندراج یافته بود مندرج گردیده بود قلمی بود مرقوم بود
مرقوم نموده بودند نگاشته کلک خلت طراز شده بود ایما رفته بود اشاره شده بود تحریر پذیر قلم
بهجت تصویر شده بود **قانون ششم** در بیان تحریر حالات گزارش حال بکرم داور بیهمال و بیمن توجه آن قبله
آمال به نیک منوال است جریان اوقات مقرون بشکر واهب العطیات است احوال این مجال مقرون بشکر ایزد متعال
ماند و بود اینجد و د قرین حمد رب المعبود است مجاری حالات این نواحی مقرون بعنایت لا یزالی است واقعات
این سرزمین موجب شکر و ستایش ایزد جهان آفرین است گزارش حالات این نواحی مستوجب حمد الهی است
قانون هفتم در بیان الفاظ امید متوقع که رجا که امل که ترصد که توقع که مامول که مرجو که متوقع که مترصد که متمنا که مقتضا

عطوفت کریمانه آنکه مقتضای دانش دور اندیش آنکه انسب آنست بمقتضای عقل دوربین دقیقه گزین آنکه لازمهٔ محبت ووداد آنکه طریقهٔ محبت واتحاد آنکه مقتضای اخلاص آنکه خلاصهٔ حرف اختصاص آنکه شایستهٔ دوستی آنکه مناسب یکجهتی آنکه سزاوار یگانگی آنکه لائق مودت صمیمی آنکه شایان آیین مروت وفتوت آنکه اتحاد دلی مقتضی آنست اخلاص صمیمی مقتضای آن دارد امید که این خزف پارهٔ چند که مسمی بجامع القوانین ست بحکم بیت دلنشین

بیت

سخنم قطره بود سمع لطیفان صدفش قطره را دولت دردانه شدن از صدفست

تا ابر بهاری آبروبخش چهرهٔ گل ونسیم نوروزی غنچه گشای منقار بلبل ست وچون وسمهٔ مشکبار زهره جبینان نازنین مقبول خاطر موزون طبعان تعشق گزین وچون صفحهٔ رخسار نازنینان زهره جبین منظور نظر دانا دلان سخن آفرین باد

بیت

از حرمت آنکه ایزد پاک
گردست مخاطبش بلولاک

تمت

خاتمة الطبع الحمد لله والمنة که جامع القوانین معروف بانشای خلیفه بار دوم مطابق
نسخهٔ اول مطبوعهٔ این مطبع باهتمام امیدوار رحمت ایزد منان محمد عبد الرحمن
در مطبع نظامی واقع کانپور محلهٔ پٹکاپور بتاریخ
پانزدهم ربیع الاول سنه ۱۲۸۰ هجری
از قالب طبع بر آمد

وجه ختم بر خاتمه

برای سند این معنی که این کتاب مطبوع مطبع نظامی ست مهر و دستخط مهتمم کرده شد

العبد

محمد عبد الرحمن

بسم الله الرحمن الرحیم

انتخاب اشعار مکتوبی از شعرای متقدمین که منشیان را ضرورت است از گلزار ایران نموده شد

اشعار نامه وپیغام

بپایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی بصد دفتر نشاید گفت حسب الحال مشتاقی
بالد قلم آنجا که بپیام تو نویسند خورشید شود صفحه چو نام تو نویسند
حدیث آرزومندی قلم دشوار بنویسد ز بهر آنکه کمتر باشد ار بسیار بنویسد
نامهٔ شوق ترا من مختصر خواهم نوشت بیشتر از بیشتر از بیشتر خواهم نوشت
لختهای دل بود پیچیده در مکتوب من از شکست نامه خواهی یافت مضمون مرا
نویسم نامه واز بسکه خون میگریم از هجرت تو گوئی کاغذ مکتوب من رنگ حنا دارد
مینویسم نامه چون مشتاق دیدار توام بسته‌ام نرگس صفت بر خامه چشم خویش را
این حکایت نامهٔ نامهربانیهای تست آنچه دیدم از جدائیها جدا خواهم نوشت
از دل ما خبر چه می پرسی تا خبر از تو یافت بیخبر ست
قاصد از اینقدر نومید کردن خوب نیست نامهٔ ما پاره کردن گر نخواندن داشت
قاصد رسید ونامه رسید وخبر رسید در حیرتم که جان بکدامین کنم نثار
قاصد از آمدنش میکند آگاه مرا تا کشد جذبهٔ شوقش بسر راه مرا
رفت قاصد که برد نام مرا گفت خموش این خط نامهٔ سیاهست که من میدانم
تو دور افتادگان را گاه گاهی یاد میکردی مگر گم کرد قاصد ره که پیغامی نمی آرد
گهی در پای قاصد گاه در پای صبا افتم کنم بیطاقتی چندانکه از طاقت جدا افتم
شرح شوقت مینوشتم دیدهٔ خونبار گفت جای سرخیهاش بگذاری که من خواهم نوشت
نوشتم نامه را بر کاغذ زرد که هجران حال ما را اینچنین کرد

اشعار فراق

جان را عوض نامه بقاصد بسپارم	انسی	مکتوب ترا هیچ جوابی به ازین نیست
جواب نامه ام از شاه خوبان دیر می آید	[illegible]	جوان گر میرسد قاصد که پیش پیر می آید
قاصد آن نامهربان بسیار عاشق دشمن است	ولہ	نامه را گر میبری هرگز مبر نام مرا
با آن یار تغافل شیوهٔ شوخ من بگو قاصد	ولہ	که من هم ای وفا بیگانه گاهی آشنا بودم
قاصدم را یار پیغام زبانی میدهد	قاضی نور	وای کین پیغام یاد از بدگمانی میدهد
کتابت کی تواند داد داد بیقراران را	عبدالرزاق	سحاب خشک حسرت میدهد مشتاق باران را
قلم گرفتم و گفتم سلام بنویسم	[illegible]	شکایت شب هجران تمام بنویسم
بر دیگران نوشت بسی نامهٔ وفا	[illegible]	بر حاشیه سلام هم از من دریغ داشت
از دلبر نامه ای میخواهم و دیگر هیچ	لاادری	من نامه نمی فهمم پیغام نمیدانم
از برای نامهٔ ما قاصدی در کار نیست	اسیر	کاروان اشک ما منزل بمنزل میرود
حال من در دیده است قاصد احتیاج نامه نیست	حشمت	گر نویسم زنده ام بر خویش تهمت میکنم
امروز نامه از کف قاصد گرفت و خواند	مخلص	دانستم آن نگار سوادی بهم رساند
قاصد و نامه و پیغام تسلی ندهد	[illegible]	خسته را که بجز وصل تو درمانی نیست
از سوز سخن نال قلم رشتهٔ شمعست	[illegible]	گر نامهٔ من شد پر پروانه عجب نیست
اینجا جواب نامهٔ عاشق تغافلست	بیدل	بیهوده انتظار خبر میبریم ما
شکایت شب هجران و فرقت دوری	لاادری	ز حد گذشت ندانم کدام بنویسم

اشعار در بیان شوق و تمنا

بازآی کز اشتیاق رویت	سعدی	بگرفت ز خویشتن ملالم
ز حد گذشت جدائی میان ما ای دوست	ولہ	بیا بیا که غلام توام بیا ای دوست
و شرح اشتیاق چه حاجت بالتماس	[illegible]	اینجا چو خامه هست سخن در گریستن

شیخ علی نقی کمره — میر لطف الله — محمد هاشم سلیم — کاشی

اشعار انتظار

ای اجل روز فراق آمد و دلسوزی نیست	ولہ	من اگر کشته شوم بهتر ازین روزی نیست

اشعار ذکر وداع

امشب وداع یار ز سر گرم علامت است	[illegible]	شام فراق نیست که صبح قیامت است
در وداعش گر نرفتم احتیاج عذر نیست	[illegible]	دوست میداند که استقبال هجران مشکل است
توان بهجر تو آسان وداع جان کردن	ولہ	ولی وداع تو آسان نمیتوان کردن
دامن کشان ز صحبت من یار میرود	ولہ	کارم ز دست و دست من از کار میرود
رفتم از هوش وقت رفتن یار	ولہ	او چنان رفت و من چنین رفتم
روز وداع بایدم اول ز جان گذشت	ولہ	برداشتن دل از تو بیکبار مشکل است
یار وداع میکند تاب وداع یار کو	[illegible]	وعدهٔ وصل میدهد طاقت انتظار کو
گه رفتن آن پریرو بوداع من نیامد	[illegible]	[illegible] حسن بود آری بدر گدا نیامد
چو شنیدم از رقیبان خبر عزیمت او	[illegible]	دلم آنچنان ز جا شد که دگر بجا نیامد
روز وداع بر سر کویت ز خون دل	[illegible]	صد جان نشان دیدهٔ پر نم گذاشتم
غافل ز خود شدیم بکویش گه وداع	[illegible]	خود را ز اضطراب همانجا گذاشتیم

اشعار از مسافر بمقیم

مشت غبار خود را از کوی یار بردم	[illegible]	از خاطر رقیبان آخر غبار بردم
یاد ایامی که در کویت مقامی داشتم	ولہ	همچو بلبل در گلستان آشیانی داشتم
دل بکوی یار و من از یار دور افتاده ام	[illegible]	او بدل نزدیک و من بسیار دور افتاده ام
گر خون ز داغ هجر تو گرید غریب نیست	[illegible]	آزاده که بی تو شد از وطن جدا

اشعار از مقیم بمسافر

بسفر رفت ماه پارهٔ من	[illegible]	گردشی هست در ستارهٔ من

حسین هروی — میر عبدالباقی — نسبتی جهان — ولہ

۴۸

هر چند که کارم انتظار ست / کار من از انتظار رفته
مکتوب اشک شسته دادم بقاصد او / یعنی که انتظارت چشم مرا چنین کرد
گویی مرا که وصل میسر شود ز صبر / دانسته که صبر میسر نمی شود
شب هجران تو از روز قیامت کم نیست / غالبا روز قیامت شب هجران باشد
ز تو یک نفس که دورم شده صد بلا نصیبم / من و بی تو زندگانی نکند خدا نصیبم
زبان همان دلم از آه آتشین بسوزد / کسیکه از تو شود دور اینچنین سوزد
شبهای هجر را گذرانديم و زنده ایم / مارا بسخت جانی خود این گمان نبود
مرگ را تلخ بما حسرت دیدار تو کرد / ورنه جان دادن ما این همه دشوار نبود
خار در بستر تنهاییم افگند فراق / زان چه سودم که تو در برگ گل و نسرین داری
میگوییم و میگریم میگریم و میگوییم / بی یار نباید شد بی یار نباید شد
گویند روز حشر بپایان نمیرسد / صد روز از آن بیک شب هجران نمیرسد
سه چیز ست آنکه پایانی ندارد / شب من درد من افسانهٔ من
هجران ز زندگانی بیزار کرد مارا / آخر بجان سپردن ناچار کرد مارا
بی تو چو شمع کرده ام گریه و خنده کار خود / خنده بروز دل کنم گریه بروزگار خود
آنچنان از تپ هجران تو بگداخت تنم / که هر آنکه ببیند نشناسد که منم
دور از حریم وصل تو شرمنده مانده ام / شرمنده ام که بی تو چرا زنده مانده ام
بیدردی من بحسرت هجران مکش مرا / کز خیل اهل درد همین بنده مانده ام
شوقم ز بسکه ساخته امیدوار تو / بی وعده انتظار بهر رهگذر کشم
دردم ز حد گذشت بدرمان خبر کنید / کارم بجان رسید بجانان خبر کنید
از بس شمردن غم دیدار کار ماست / هر روز در فراق تو روز شمار ماست

حسن بیگ — شاه محمد عارف — حزین

۴۹

مده بوعده فریبم اگر نمی آئی / که محنتی بتر از درد انتظار تو نیست
تا کی از وعدهٔ وصلم دهی ای شوخ فریب / این سخن را بکسی گو که ترا نشناسد
عشق را کام بعهد رخ گلفام تو نیست / صبح امید و شب وصل در ایام تو نیست
دیده ام دفتر پیمان بتان حرف بحرف / نام خوبان همه ثبت ست مگر نام تو نیست
دل بمهرش چه نهم تکیه بعهدش چه کنم / که بیک صحبت اغیار دگرگون گردد
ز فریب وعدهٔ امشب نزدیم چشم بر هم / که شب امیدواری در خانه باز باشد
ای عهد شکن با تو اگر کار نبودی / کار دل ما این همه دشوار نبودی

اشعار مناسب شان بزرگان که کوچکان و متوسلان نویسند

شنیده ام که ز من یاد میکنی گاهی / خوش آن گدا که گهی یاد او کند شاهی
خوش آنکه تو از آی در من باز آیی ببوسم / در سجده فتم خاک قدمهای تو بوسم
شد آرزوی تو از حد امیدواران را / چه اشتیاق مه عید روزه داران را
چه خوش باشد که بعد از انتظاری / بامیدی رسد امیدواری
ذوق الطاف تو ای کاش نمیافت دلم / یاد هر لطف تو اکنون سبب صد الم ست
سازم قدم ز دیده و آیم بسوی تو / تا هر قدم بدیده کشم خاک کوی تو

اشعاریکه بزرگان و عمدگان بفرزندان و نوکران نویسند

این سخن از پیر کنعانم پسند افتاده است / دیدن روی عزیزان دیده روشن میکند
احوال من مپرس که با صد هزار درد / می بایدم بدرد دل دیگران رسید

در بیان نصایح و تأسف و غیرت

شو همدم پروانه تا سوختن آموزی / با سوختگان بنشین شاید که تو هم سوزی
بیمارم و غیر از دل خود نیست طبیبم / او نیز بصد مرتبه بیمار تر از من

صائب — جلال اسیر — میر صیدی

۵۰

از دو سه صف بسته مژگانت بجنگ استاده اند
شیوهٔ چشمت فریب جنگ بود
صلح کردم بوسهٔ دهنت

صلح خواهد شد که مردم در میان افتاده اند
ما غلط کردیم صلح انگاشتیم
چه کنم وقت تنگ می بینم

در بیان عزلت و قناعت

هرگز هوسی نماند ما را
هر کس گرفته دامن سرو بلند خویش
ازین خود و کام یاران تنگ الفت میبرد ما را
بحیرم که چه گم کرده ام که می جویم

کاری بکسی نماند ما را
ماییم و گوشهٔ دل دردمند خویش
که بهر صید ماهی خشک میخواهند دریا را
درین دیار که بوی ز آشنائی نیست

در بیان بیوفائی و بیدردی و انصافی و ناز و رنجی و تندخوئی معشوقان

تو خود از کدام شهری که ز دوستان نپرسی
ندانم من ترا در دل چه افتاد
هر جفای که کنی راحت جانست ولی
سنگین دلی ناز تو غلطانده بخونم
بحرف تند و تلخ آن لب جانم سیر میسازد
یا ربی پروا و فریاد دل من بی اثر
گر یار ز احوال من آگاه نمی بود
مدتی شد که ره مهر و وفا مسدود است
صیاد ما بنای ستم تازه کرده است
دردم نهفته ماند که از بیم خوی تو
خبر درد من بعالم رفت

مگر اندران ولایت که توئی وفا نباشد
که دادی صحبت دیرینه برباد
رسم انصاف مبادا ز جهان برخیزد
حاجت بسبکدستی جلاد ندارم
دم عیسی من کار دم شمشیر میسازد
هم ز دل فریادها دارم هم از فریادرس
دردِ من سود از ده جا نگاه نمی بود
نه کسی میرود آنجا نه کسی می آید
مرغ کی پر شکسته شد آزاد میکند
برگشت هر سخن که بنزدیک لب رسید
آن جفاجو هنوز بی خبر است

۵۱

در اظهار دوستی غائبانه و محبت تازه نهانی و دعوای صدق آشنائی

نزدیک شد که عشق نهان بر ملا شود
ز ملامت دشمن و ما بدیدیم و بخت سیاه
مرا بکوی تو رفتن چه مشکل افتاد است
بهر تو شنیده ام سخنها
با خلق آشنا نشو و مبتلای تو
میخواهم از خدا بدعا صد هزار جان

چشم نیاز و ناز بهم آشنا شود
تو رحم گر نکنی کار مشکل افتاد است
بهر طرف که نظر میکنم دل افتاد است
شاید که تو هم شنیده باشی
بیگانه باشد از همه کس آشنای تو
تا صد هزار بار بمیرم برای تو

اشعار شوقیه شکایت آمیز

بیا بیا که جدائی نهایتی دارد
نام وصل تو نبردیم بحسرت مردیم
جدائی تو هلاکم باشتیاق تو کرد
تا بکی از بزم وصلت دور میداری مرا
نمی آئی نمی خوانی نمی جوئی نمی پرسی
ای یوسف من چه شد که از ناز

طپیدن دل بی صبر غایتی دارد
گنهی ما که نکردیم چرا این همه داشت
تو با من آنچه نکردی غم فراق تو کرد
تا بکی آواره و مهجور میداری مرا
چرا از آشنایان اینقدر کس بیخبر باشد
دیدار عزیز کرده باز

اشعار ذکر عید و نوروز و سیر باغ و صحرا مناسب فراق و وصال

عیدست و دارد هر کسی عزم تماشای دگر
بهار رفت و نچیدم گل از بر روی
عید و نوروز من اینست که بینم روی
هم ره یار چو از باغ بدر می آئیم
هوا خوش است و مرا بی رخ تو دلکش نیست

ما را نباشد غیر تو در دل تمنای دگر
گذشت عید ندیدم هلال ابروی
چون نباشی تو چه عیدست چه نوروز مرا
من و او چون گل و غنچه نظر می آئیم
هوای خوش چه کند هر که خاطرش خوش نیست

رشک آن تازه گرفتار توام میسوزد | گر تو حیران شود و تکیه بدیوار کند

مناسب بعضی حالات حسن و تقریبات عشق

تشریف بیاری بر من چون پس عمری
خوشحال آنکه دید ترا و سپرد جان
آنچنان بیگانه ام از مردمان در عشق تو
ایکه گوئی پیش او اظهار درد خویش کن
رسم کجاست این تو بگو در کدام شهر
روز محشر چه بپرسند که خون تو بریخت
درد دل من نهفتنی نیست
بگذشت بهار و وا نشد دل
نخواهد رفت هرگز حسرت آن از دل ریشم
غمت مباد چه میپرسی از شکایت من
آگه از عشق نبودم که چسان میباشد
بر سر کوی تو هر گاه رسم گریه کنان
نه درد میرود از دل نه تاب می آید
جانان بسر مزارم آمد
در دوزخ عشق میگدازم شب و روز
میرود یار چه سازم چه کنم

آن هم بود آن روز که در خانه نباشم
آگه نشد که هجر کدام است و وصل چیست
کاشنای من همان نا آشنای من بود
خوب میگوئی ولی خود را نمیدانی هنوز
دل میبرند و چشم ببالا نمیکنند
آه حسرت کشم و سوی تو نظاره کنم
این درد دگر گفتنی نیست
این غنچه نگر شگفتنی نیست
که غافل بودم و آن بیوفا بگذشت از پیشم
دل تو طاقت این گفتگو کجا دارد
بیخبر گرد چنانم که خبردار شدم
خنده بر آمدن بی سبب خویش کنم
نه صبح میشود امشب نه خواب می آید
آخر مردن بکارم آمد
آه بیگاه من که عاشق شده ام
دل زار چه سازم چه کنم

در وصف حسن و جمال معشوق و کوتاهی شب وصال

گر بیخبری ز من عجب نیست | ز خوبی خود خبر نداری

تنگ آمدم ای نالهٔ دلخواه کجائی | فریاد دهم از دست تو ای آه کجائی
نالهٔ دل شد اگر باعث درد سر تو | دست دل گیرم و بیرون روم از کشور تو

در بیان قرب معنوی و اتحاد صوری و لطف نهانی دوست

زبس لبریز حیرت شد در و بام | نمی گنجد بچشمم رنگ خورم
من نه حریف وعده ام طاقت انتظار کو | تا باجل بچاره اش جان امیدوار کو
چه غم ترا که دل من نشانهٔ درد غمت | ترا دلیست که فولاد پیش او گرد است

در ذکر سراغ و جستجوی گم گشتهٔ خود

کجائی گنج پنهانی کجائی | بمعموری بویرانی کجائی
ماراه بگم گشتهٔ خود هیچ نبردیم | [illegible] سراغ دل ما را

در بیان خواب دیدن معشوق

چشم عاشق خاک کوی دلستان بیند بخواب | هرچه هر کس در نظر دارد همان بیند بخواب
بغیر من که ترا بخواب دیده ام امشب | ندید دولت بیدار را کسی در خواب
دوش خود را سر بدامان تو دیدم بخواب | کاش می مردم چرا بیدار کردم خویش را
کجا روم که ببینم ترا نمیدانم | بجستجوی تو امشب بخواب میرفتم
شب خواب دیده مست بر خویشتن ولی | آن بخت کو که راست شود خواب عاشقان
شب که یک جلوه بخواب آینه یار شدم | طپش دل ستمی کرد که بیدار شدم

در بیان بیقراری و ترغیب صبر بدل و تسلی

وقتیست پا گذاری بر دیده [illegible] | تا کی بجبر دارم صبر گریزپا را
چون صید زخم خورده و صیاد بر قفا | من بیقرار و یار ز من بیقرار تر
دلم از سینه بتنگ ست خدا را [illegible] | هر کجا در قفسی مرغ گرفتاری هست

بپای تاک بیا ساقیا شراب خوریم
ساقی ز یک پیاله خزانم بهار کرد
هوا خوش است و حریفان خوش و بهار خوش است
شور بلبل میدهد یادم که مستی پیشه کن
بروز ابر که چون وقت می پرستان نیست
باز اندست بر سر دیوانگی دلم
فکر آینده مکن بیهده تصدیع مکش
من و پروانه و بلبل همه یکجا جمع اند
تاب بو کردن ندارم طاقت [illegible]
آفت از دیده و دیدن غمست کم ز چشم زخم
نمیدانم کدامین نو بهار جلوه می آید
دستم ز جام عکس رخ لاله گون گرفت
تنگدستی فی الحقیقت مایهٔ دیوانگیست
بی تو چندان خون دل خوردم که ساغر داغ شد
از سنگ کودکان سر ما لاله زار شد

بزیر سایه نشینیم و آفتاب خوریم
عمری دوباره داد شراب و بوسه را
بنوش جام و طرب کن که روزگار خوش است
عکس گل در آب میگوید که می در شیشه کن
بیار باده که امروز روز مستانست
تا آخر بهار به بینم چه می شود
خود بخود هر چه نصیب است همان خواهد بود
چشم بد دور که جمع اند پریشانی چند
باغبان بیهوده بر رویم در گلزار بست
باغبان بیجا نه بندد رخنهٔ دیوار را
که در پرواز آمد رنگ گلهای بستان را
گل چیدم آن قدر که کفم رنگ خون گرفت
بید از بیحاصلی در باغ مجنون گشته است
آن قدر بر شعله گردیدم که اخگر داغ شد
خطی شکسته بود مگر سرنوشت ما

در بیان صفت عیبهای اجزای جسمی

گس در وفای وعده چو آن شوخ [illegible] نیست
غنا زیست این که دیر آید سخن از لعل او بیرون
زلکنت نیست گر حرفش بتمکین آشنا گردد
از آبله بر برگ گل نیست نشانها

لکنت گواه اوست که قولش درست نیست
سخن اول نمیخواهد که از لعلش برون آید
ز آن برگرد لب صد بار گردد تا جدا گردد
[illegible] تو جای نگه ماست کجا لیست

سست ترا طبیب گرفت از پی علاج
عجب نبود اگر عاشق ز چشم یار می افتد
جراحت دل ما بر طبیب ظاهر نیست
ز مردم در دو چشمی می شنیدم
تب دور ز جسم ناتوانت بادا
از بردن نام دشمنان شرم آید
صد شکر که گلشن شگفته گشت تنت
تب را بغلط بر تو ره افتاده ز شرم

این دست را مباد بآن دست احتیاج
طبیب مهربان از دیدهٔ بیمار می افتد
که تیر غمزهٔ او هر چه کرد پنهان کرد
کنون آنرا بچشم خویش دیدم
جان همه کس فدای جانت بادا
درد تو نصیب دشمنانت بادا
صحت گل عیش ریخت بر بدنت
مشتی عرقی گشت و چکید از بدنت

اشعار مکتب و ادیب

ما و من در مکتب و من [illegible] منتظر
ما و مجنون هم سبق بودیم در دیوان عشق
نمیدانم که دادای تند خو تعلیم بیدادت
ز فید مکتب اندوه آزادم بحمد الله

ای معلم [illegible] آن سرو را آزاد کن
او بصحرا رفت و ما در کوچه ها رسوا شدیم
تو هرگز این قدر بدخو نبودی کیست استادت
زخوشحالی دلم طفل معلم مرده را ماند

در اشعار متفرقات شعرای متقدمین و متاخرین بمضامین گوناگون

زلفی که بآن طرف بنا گوش فتاده
صائب از اندیشهٔ آن زلف و کاکل درگذر
بروز تنگدستی آشنا بیگانه میگردد
چارده ساله بتی گر بکف آید عمریست
گفتمش بوسه بمن ده که زکوة حسن است
کاروان خط نمیدانم چه بار آورد [illegible]

شامی است که با صبح هم آغوش فتاده
فکر چون بسیار در دل ماند سودا میشود
صراحی چون شود خالی جدا پیمانه میگردد
ورنه از بودن صد ساله بقا فایده نیست
خط بر آورد که فرمان معافی دارم
این قدر دانم که [illegible] زان میشود

بیاد شوخ چشمی بیوفای فتنه آیینی / قرار از دست دادم اضطرابی

گفتمش قتل من خسته چسان خواهی کرد / گفت گاهی بتغافل نگاهی

تیغی کشیده بر سرم آن سیمبر رسید / گفتم که چیست گفت که عمرت بسر رسید

نقاش چون شمائل آن ماه می کشد / نوبت بزلف او چو رسد آه می کشد

گر مصور صورت آن جان جهان خواهد کشید / حیرتی دارم که نازش را چسان خواهد کشید

خاطر نقاش در تصویر حسنش جمع بود / چون بزلف او رسید آخر پریشانی کشید

چه اعتماد کند کس بوعده ات ای گل / که همچو غنچه زبان در ته زبان داری

جان بلب آمده است آه چه سازم چه کنم / گذشت امروز مرا وعده فردای کسی

مدتی شد که ... [illegible] / عوض سرمه انتظار کسی

هر جا حدیث جور و جفا در میان گذشت / بی اختیار نام توام بر زبان گذشت

دل بمهرش چه نهم تکیه بعهدش چه کنم / که بیک صحبت اغیار دگرگون گردد

شوق مشتاق آرزو مشتاق جان مشتاق است / چشم مشتاق آشکارا دل نهان مشتاق است

سینه وا کرده بگلشن چو خرامان گذرد / بلبل از جان گذرد گل ز گریبان گذرد

می پرد چشمم نمیدانم که چیست / یار خواهد دید یا باید گریست

مانی چو نقش آن بت بد مست میکشد / چون ... جدا از دوست میکشد

شب فراق تو چندان گریست دیده من / که الامان ز گریبان و آستین برخاست

در دست طبیب است علاج همه دردی / دردی که طبیبم دهد آن را چه علاج است

قدم برون نگذارم ز آستانه خویش / چو مرغ قبله نما می پرم بخانه خویش

لاله از تربت ما سر زند / ... بردیم بدل داغ کسی

خوش آن عهدی که با شوق بود همنشین شبها / ... لبان بپیام بوسه می دزدان لبها

۵۰